ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

خدای برحال بندگان بخشای را سپاس کہ انشاے

# تحفہ شاہجہانی
# و
# کارنامہ فرہنگ

طراوین کلک آموزگار یگانہ در سرعت تعلیم نظم مشہور زمانہ
سلطان سخن جناب مولوی محمد احسن صاحب بلگرامی سلمہ ربہ

سنہ ۱۳۰۸ ہجریہ

در مطبع شاہجہانی بھوپال طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

فراوان تر از بهر فراوان حمد حضرت محمودی را که از حمد ما بی نیاز است و نمایان تر از بهر نمایان نعت جناب
منعوتی را که نعتش بهر ما سرمایهٔ ناز است ع درودِ خداوند بر جان او ✢ بر آل و همه جان نثاران او
اما بعد وا می نماید عبدهٔ امین الله عظیم آبادی که چون اندرین سال یکهزار و دویست و هشتاد
و نه هجری با یاری مردی همت پایه واران[۱] چند گرانمایه مدرسه اندرین شهر عظیم آباد طراز نصب یافت
بنده نظر با انتفاع آگهی طلبان[۲] این مدرسه هیولای و کار را صورت طراز آمدم یکی آنکه رساله چند
جامع نفس مسایل و آراسته بصنعت اختصار در اکثر علوم عربیه متداوله بقید انشا در آوردم
تا فراگیرند[۳] و حاوی گردند بدین آهنگ متعلمان جملگی آن مسایل را در جزو مدتی و کمتر زمانی و بیاسایند
و مصون باشند از زحمتِ عرق ریزیهای روزگاران دراز و نفس سوزیهای مدت دیریاز چنانکه
عالمی عالم است مر حقیقت حال این معنی را دوم آنکه گرد آوردم[۴] این سیاکتابی چند از تراوید
کلک آموزگار یگانه در سرعت تعلیم نظم و نثر مشهور زمانه جناب معلی القاب مولانا و استادنا مولوی
حکیم محمد حسن صاحب بلگرامی مد ظله المتعالی همانا برگزیدم از آن تراوید با جز هر چه با آسانی تمامترش

[۱] پایه واران کنایه از مردم ذی رتبه ۱۲
[۲] آگهی طلب یعنی طالب العلم ۱۲
[۳] فرا گرفتن یافتن و معلوم کردن ۱۲
[۴] گرد آوردن جمع کردن ۱۲

یافهم باتحواندنش نوآموزان بی کلفت تکلف وتکلیف دشواری وتیز تا ازخواندنش والمعو شناسا
گردند مرفضائل ثلثه سخن را که ازجملهٔ آنهاست یکی دلربائی وسنجیدگی معانی دوم شایستگی الفاظ
سوم شایستگی ترکیب و برحذر باشند از درس منشآت نامعتبر که نه از گرانمایگی الفاظ و ترکیب رنگی
دارند و نه از اوج معانی بوئی بمچو رقعات قتیل و انشاء بهار عجم و دستور الصبیان و مثلها و نظر بدین
فراوانی آسانی برآراسته آمد مجموعهٔ این قایم بر پنج بخت بخت اول کتابتهائی که آسان ترند و از رقعات
دیگر بخشها بخت دوم رقعات آسان که بفرمایش دیگران نگاریافت بخت سوم رقعات مقفی
ومختصر بخت چهارم نامه های دراز ونظریه تمهیدات و نغزی بیان آنها بختی دشوارتر از رقعات
بختهای پیشین دانسته آمد بخت پنجم رقعات تهنیت و تعزیت و شکر ارسال ارمغانها و شکایت
و شفارس نامه های ربی رسیعالی و تقدس این مجموعه رقعات حسن احسن قبول لیهار زانی
دارد و چشم از خوانندگانش آنست که گاه افتتاح این کارنامه فرهنگ سای آموزش در کار
مصنف و مولف کنند و این کنش خیر را موجب پدیداری نمایان ثمری و برکتی در علم خویش سند انز
فقط ضمیمه دیباچه از مصنف هویدا باد که این دومین انشای فقیر از بس غلطیهای کتابت
گوئی از فقیر نمانده بود یا گوئی مخصر بنامی فقیر انطباع یافته بود پس الحمد لله علی احسانه که اکنون
برفع آن اغلاط و زیادت کتابتی چند دگر طراز طبع می یابد بیاریگری التفات عالیجناب ستوده
انتساب فروغ و زی اقبال رفعت آسمان عز و جلال تا طلوع اختر بختیاری صعود کوکب بلند
شعاع آفتاب حشمت و حشمت برجیس صولت آل اثانی دیده بینائی چشم و چراغ دودمان اسد اللهی محور
جهان ابهت منطقه البروج سپهر عظمت اعتلای چرخ علا و علای چرخ اعتلا جناب مجیب القاب
امیر کبیر ابوالنصر سید محمد علی حسن خانصاحب بهادر انکه آمد گوهرش چون آفتاب بی بها
از زمین و آداب و خطاب لا زالت شموس اقباله لامعة و اقمار اجلاله ساطعة

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً و مسلماً

نخست اول مکتوبی کتابتہائیکہ چگونگی آنہا در دیباچہ بسمت رقم یافت بنام نامی امیر
کبیر جناب سید محمد علی حسن خان صاحب بہادر دام اقبالہ مکتوبی
رسیدانیہ ۔ ای کریم ابن کریم ابن کریم ابن کریم ✤ وہ چہ خوش انبہ رسید از در فیض تو
بما ✤ ہر کہ یک قاش ازان خورد بگفتا صد بار ✤ بارک اللہ بہ شنا انبتہ اللہ بدعا ✤
ایضاً سیدنا السلام علیکم امروز داد ہمت مردانہ دادن ست و کرم کریمانہ را
کار فرمودن یعنی ساعت دو[1] بحضور حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہ تشریف[2]
بفرمایند و نفس بدین گذارش براورند کہ بر حسب فرمان حضور بگاشانہ مولوی رضا علی صاحب
عید مسرت فشان آمد اما دیروز عاشورہ محرم شد یعنی بی دم نمیر و حکم تقرر شان از محکمہ
بخشیگری باز پس رفت ہمانا اگر پشتبانی کرم و رحم حضور آن حکم را تا فردا (اوقت) بدان محکمہ
باز نمیگردانند غمکدہ سابق الذکر صورت دشت کربلا میگیرد (ای واپس ۱۲) و صورت حال شان ما نا بمرثیہ گشتہ
بر زبانہا می افتد[3] و صدمۂ شماتت حاسدان یزید سیر مزید بران ۔ دولت بیدار پسپار (مشابہ ۱۲)
باد بنام خواجہ سید رشید الدین مودودی ۔ جہان اہلیت سید رشید الدین
مودودی ✤ جزاک اللہ کریمانہ کرم را کار فرمودی ✤ ایضاً ایکہ کردی وقت ما را خوش
بنعمتہای نغز ✤ باد وقتت خوشتر از ہر خوش بعون کردگار ✤ بنام خواجہ سید محمد اصغر حسین
صاحب مودودی ۔ نور رخ فہم و عقل صائب ✤ سید اصغر حسین صاحب ✤ اینک ہر دو مسودہ
بخامہ حک و صلاح طراز درستی یافتہ برسانندۂ آنہا سپردہ می آید ہر آئینہ تو انی کہ بر حاشیۂ ہر دو

[1] ساعت دو ہندی دو بجے ۱۲
[2] تشریف فرمودن یعنی تشریف بردن ۱۲ اصطلاحست
[3] بر زبانہا افتادن مشہور شدن ۱۲

مسوده سمت رقم یافته است بچشم التفات تام نگریستن است و معنی التفات تام چیست همه
بدل فرو رفتن و چنان نقش صفحهٔ خاطر گشتن که دگر بخواب و تصور هم برغم آن نوائے از نئ
کلک نخیزد و الفاظ مهمله تراشیدهٔ عوام مثل فرسیند و ارقام و ترقیم و ترسیل علالت و طولت
و مشکور بمعنے شاکر زنهار بتمنای زبان قلم نگردد والسلام — نامه بنام نامی حکیم سید
محمد اسحاق حاذق موبائی المخاطب بحسان الملک این آرزونامه ایست از تشنه بآب از دیده
بخواب از درد بدرمان از بے برگی بسامان از زخم بمرهم از ماهی بیم از پروانه بشمع از نقصان بنفع
از غم بشادی از ویرانه بآبادی از خار بگل از خمار بمل از باغ به بهار از بلبل بگلزار از قطره به بحر
از کشت بابر از تشنگی بمومیائی از ضعف بتوانائی از پیری بعصا از مرده بمسیحا از قمری بشمشاد +
از قیدی بآزاد از دیده بدیدن از گوش بشنیدن از تیرگی بنور از تب بکافور از رنج براحت از پریشانی
بجمعیت از کوفت بمدارا از چاک برفو از نشانه بتیر از دیوانه بزنجیر از ناله برسائی از اسیر برهائی
از شبنم بخورشید از یاس بامید از استخوان بهما از حربا به بیضا از پستی ببلندی از نادانی بخردمندی
از عدم بوجود از ضرر بسود از شام بسحر از حنظل بشکر از چشم بنور از دل بسرور از بیماری بصحت
از تشنگی بطراوت از دل بجوش از بیخودی بهوش اعنی از منِ گداختهٔ فراق و درهم فشردهٔ
اشتیاق بقدوة الشعرا و عمدة الاطبا حکیم سید محمد اسحاق همانا از جملهٔ نگاشتهها آنچه عبارت
برتابد از دید نهاست و آنچه بنگارش راست تواند آمد جز این قدر نیست که امروز بفرمان سنگین
بمزور تمے دل بدان نهاده ام که در پایان این هفته پای شکسته را از دل بهیچ خویش را برفتار
آرم و بشرط آنکه شما از امواج دریا بهم و سه روز بعشرتکدهٔ شما بیارامم و زخم ... همن ... را اندود
بهجران امروزهم دیدار فرح باد شما چاره گر شوم و از آن سپس برافیض آباد برگرایم بجهد چه خوش باشد
که آن غیرتها دو هفته یک هفته از سر نقل و حرکتی که پیش نهاد خاطر دارند برکنار باشند تا باشد که دیده

غمدیدہ از کسب فیض انتظار فروز محروم نماند و بو کہ شکست این حرمان نا سور فروش داغ ہجران نگردد
ورنہ ہمان من و داغ سوزان ہجران را فیض آباد و شور و افغان بنام نامی شاہ نور الحسن
صاحب رئیس ضلع بہار کریم ابن الکریم رئیس ابن الرئیس سلامت ـ ازانجا کہ بر کریمان
کارہا دشوار نباشد و ہیچ دشواری بر خاطر کرم بار نباشد اینک بی محابا یکصد جلد دیوان صوت
بدین چشم و امید روان میکنم کہ بیاریگری کریمانہ کرم و دستیاری شرگانہ ہمہ اندران ناحیت فروخت
پذیر گردد بنرخ سہ جلد یکروپیہ و زان پس تا رسال جگگی بہ ہمایش کرمی گردد کار بندہ کردہ آید زیادہ نیاز کیہ
ارباب نیاز را سرمایۂ ناز ست ـ رقعاتیکہ بنام مولف رقم فرمودند ـ خیر الناس من ین
دلیل کہ نافع الناس آمدہ اند سلامت ـ حرمان دو روزہ را علتی غیر ازین نیست کہ پریروز پس
چاشت خوردن ناگرفت ہم تپ کردم و ہم زکام و ہنوز از سورت این ہر دو مرض مجال
جنبش ندارم و غایتی دگر ازین گزارش آنست کہ داروی برکنندۂ این ہر دو کوفت ارزانی دارند
بصورت حدوث این ہر دو مرض را سببی غیر ازین بخاطر نمیرسد کہ دو شب پیہم بجا بجا ہی
واکشیدہ بودم کہ تا سحر سیلی خوار باد سرد ماندم یا این است کہ دو روز ہر سحرگاہ شیر گاو بمقدار نیم استار
خوردستم و اگر علتی غیر این ہر دو علت بودہ باشد رای چارہ فرما بر رویت قارورہ در یابد
والسلام ایضاً حاجت روای اسن آمروز ہمان حاجتم گلوگیر آمدہ است کہ کرم خواجہ خوکردۂ
روائی اوست و من خوگر خواہش روائی او با الجملہ آن حاجت را بالتفات فرمودن لیست روپیہ
روائی بخشیدن ست و گرارزوگی آنرا ہمان نازبستہ برہنگام دست داد مرسوہای بندہ اندیشیدن
ایضاً سیحائی ما نہ رقعہ رسان بجوری است کہ حال زارش و دشتی بگوش گرامی ساندہ ام
بو کہ دگر شرح حالش خود از زبانش بشنوند و بکنند انچہ مسیحا را شاید ایضاً از ہرچہ گویم
بہتر سلامت امروز گاہ بازگشت از مدرسہ گذر بزاویۂ بینوا کردن است و بسکون نفسی چند دو بنشین

ع۴ چاشت خوردن طعام
مراد از خوردن ۱۲ ع۵ تپ کردن ای بتپ
تپ شدن چنانکہ صاحب ... ع۶ تپ کرد از کرمی ... ع۷ واکشیدن ای ...
... ع۸ استار ...
... ع۹ ارزوگی
ادا شدن ۱۲ ع۱۰ ...
ای ... ع۱۱ ...
بازگشت ای ...

شنود و السلام ایضاً محسن این رقعه رسان میرسد و رقعه موسومه جناب قاضی صاحب میرساند
هر آینه داد حاجت روائی دادن است اعنی آن رقعه را نگاه داشتن گاه ورود جناب شان بخود
شان سپردن و پس از آنکه هرچه جناب شان ارزانی دارند بعارمه بیت الله چون راحت بدلها رسانید
زیاده نیاز که دل گشته اوست و جان مژده او ایضاً سیدی سندی اینک جمل و پنجه بیت
روان میکنیم بدین امید که با یکی از کارکنان سپرده آید و فرمان رود تا بهیگلی و پنج یک ثیابها و دو نوع خریده آورده
و همدرین زورق فرستاده سازد ایضاً بجواب رقعه مولف حین عنایت بخشیم بنام نامی سید
نورالحسن خان ایضاً کلیم سیدنا حضرت نورالحسن ++ انبه رسید از دریافت بن هانیک
نبا ناحسن بنام مولوی افتخار احمد فرزند جناب مصنف مدظله سعادت
آثار از عمر و دولت برخوردار باشید دی که از شهر خدا شتم بود و ناف هفته رسیدن نامه شما
چهره حالها باز نمود همانا خبر مرگ ما مرگ حوصله ما آمد هم بر رفتگان گریه ما و هم بر غفلت خویش خنده ما
آمد همی بیرون جز آنکه بنوای استرجاع در سازیم دگر چه توانیم ساختن و غیر از آنکه بصبر و تحمل
بسر داریم دیگر چه توانیم پرداختن آمدم تا سر حرف دگر باز کنم هویدا باد که امروز سر دفتر مطالب
غیر ازین نیست که همانا در رسیدن و دیدن کتابت هذا تمهید اسباب سفر بر خیزید و روز دوش
با جگلی نسوان سر بصفی پور کشید و اندرین خصوص درنگ را راس جمله خطیئات شمارید و چون
بصفی پور در رسید باسترداد صحت زائله ام رنجور خویش کوشید و چنان کوشید که ملک تحسینها
برگوید و فلک آفرینها برخواند و چاره جو شوید از هر پزشکی که خواهید و تا پدیداری بهبود از سر سفر
و هوس تاختن بندی دامن کشان باشید و همانا این خدمتگزاری و تیمار را همین ذریعه کسب سعادتی
انگارید که بهشت در قدم اوست و سعادت رضای من مستزاد بران نگاشته آید که صوابدید رای
اعزه همه آنست که بی فراهمی یک هزار روپیه کف بتعمیر مکان نباید گشاد همانا گر فراموش کردید این

سخن صدره گفته مرا که میخواهم تنها یک ... ریود که گدایانه ساز کرده پیش امیرانه تصدی نخستین

و سازمندی چنین گریچه اگر من میخواهم دو صد روپیه بل انبشته کم بسیار است بالجمله حالیا

بازگفته مرا واگیرید و یاد دارید تا دگر شنیدنی گر ترددید هیچ گفتار نا سپرده نا سنجیده شما در دمر کشم و [illegible]

موقوف شتی چند گر گفتنی [illegible] خواهم نگاشت که شما باستوارت از شعی [illegible]

بازیچه مینوی خواهید رسید ایضاً [illegible] شما تا چند لفرست

از آدینت تا کی و کی دو نوبت با اجرای رنجوری جد بزرگوار خویش از زبانم شنیده باشید نیازه

ایکطرف باری برسم عیادت هم گزر نکردید و امروز جناب شان را حالتی عارض حال است

که بیشتر بنزع روان گمان می رود و ما علینا الا البلاغ اندر بیندم دستنه کلید را بیشتر

بیشتر جستم کمتر یافتم بالجمله ازان نشان دهید که کجا نهاده است و اگر با خود برده باشید بر رقعه نشان

بسپارید ایضاً سعادت نشانا شما را اندر بیندم همعنانی ظهیر میان در راه با قرکنج دارید

ناگزیر تر از هر ناگزیر شمارید در میانه را بشمس الدین خوردن و همچنین سان سخن به میان

نهادن که بکر به تعالی مقدمه خسارت شما دلخواسرگی پذیرفت حالیا کرم را کار فرمایند یعنی

کتاب مدینه نعت کرامت فرمایند و خرابی کعبه دلهای مشتاقانش بیش ازین روا مپسندید

اگر جائی بشما در سپارند با خود آرید و اگر نه دهند علت ندادن دریابید و باز آیید و بمن بازنمائید

تا بعد ازین هرچه شایسته بینم بکردار آورم ایضاً نام و نشان من نخستین بر رقعه رسانرا

نشان دهید از نام و مقام مردی که دی اگه ساعت آورده بود و ز آن پس رنجه نشستید

دمر سوم مرا انجگنس آورید و بمن رسانید تا امروز یک نوٹ بخرید آورم و فردا برادو بخشش رن

دارم ایضاً روح و روانم شما و خدا اگر نورالدین در ره ی شما حرفی جز بلهجه فرمن سرآید

چنان باید ش زد و کوفت که تا قیامتش از یاد نه رود و شبانگاه تنها کاسه دال با چار نان تنگ

بازنمودن بیان کردن
اگه ساعت یعنی آگہی
در رسوم ای نجواه
[illegible]
شما و غذای شما را فرمودید
در روی شما و بروی شما
نان تنک یعنی چپاتی

نه زیاده باید فرستاد و جامه‌های شما که چاشتگاه گاذرش آورده بود اینک برقعه سان

سپرده می‌آید ایضاً زوج روحم - رقعه‌ها باد و رقعه دگر و بحرو روپیه‌ای بال روانی می‌گشاید

هر دو رقعه را بمکتوب الیها توان رساند و روپیه را بخش توان کرد بر بجاگی خواران باستانی

نه جدید و علت این نغز از نسوان نباید و با آنکه مطلوب ازین خواهد رسید و بیشتر با گمان می

برم که از نبردن شادیچه و بر خواه زحمتها کشیده باشید پس اگر این گمان من غلط نباشد خاطر

نشان کنید تا فرستاده آید و درس سر اول را بر همه ناگزیر با مقدم توان داشت و روح

ناتوان مرا هر آن انتظاری نبود اختاش انگاشت توفیق حسن عمل برمزید باد ایضاً روح

روان من آخر این چه بیداد است و جفا و چه خارائی است و بیرحمیها که دو نوبت مزد تحریر

کتاب سر اول از نور احمد رسانیده و این دو بار رسانیدن را مدت بیگاه و کسری رفت و هنوز تحریر

طراز انجام نیافت هر آئینه از خدا بیتعالی بترسید و بکاتب موکد شوید تا درعرض دو روز بپایان

رساند فقط خطوطیکه بنام خازنه زادگان رقم فرمودند - شادمانی احسن نشان دما

باشید که درعرض یک هفته بروان داشتن دو نامه روانم افزودید همانا نخستین نامه وانماینده

دو معنی آمد یکی آنکه خانه شما را دنبلی چند در حوالی کاسه زانو سر بر زده است و چشکی نیست که از وی

چاره جوئی کرده آید دوم آنکه پنجاه هزار خشت بثمن هجده روپیه خریده اید و دومین نامه چهره

کشای این وید اد آمد که دگر پنجاه هزار خشت بخرید آورده اید و بهایش هنوز نگزارده اید بالجمله

آمدم تا پاسخ گزار نگاشته‌های شما گردم در پرده همانا که آن دنبلها اگر هنوز نضج نیافته است

زانو باید چسپانید یا همان ادویه منضجه را که معلوم نسوان است ضماد کرد و اگر ریم کرده است

یکچند برگ نیم و شهد و نمک باید بست و اگر بستن برگ نیم قروح از ریم پاک شده باشد

مرهم اربع عناصر که بیشتر با درخانه ساز یافته است باید ساخت و نهاد و زین چاره که نشان داده آمد

---

۵۱ روح ای راحت

۵۲ بجاگی خواران باستانی ای وظیفه خواران قدیم

۵۳ شادیچه ...

۵۴ ...

۵۵ ...

۵۶ خازنه زادگان ...

۵۷ ...

۵۸ ...

۵۹ ...

۶۰ ...

نیکوتر آنست کہ از مولوی فرزند علی صاحب چارہ خواہ شوید کہ اندرین فن دستی رسا دارند و در
رسائی فکر از جملگی بحثیکان آنجا برسر آمدہ اند و اگر این ہیچ نتواند انجام پذیرفتن رخت بصفی پور
باید کشید و ثمن خشتہا در عرض ہمین ہفتہ یا بذریعہ کاغذ زر روان میکنم یا خود میرسم و میرسانم
و ماجرای من جز اینقدر نیست کہ ہفتمین ماہ گریبان چاکری را بہ پنجہ استعفا چاک کردم و از ان
تاریخ ہر روز میخواہم کہ بدان سو قطرہ زن شوم اما ہر روز عائقی تازہ دست درپیش دارد تا کام ناکام
توسن عزیمت را پی میکنم و از جملہ آن عوائق یکی فرمان جناب والد ماجد مدظلہ است کہ بروز دوم
این ماہ سایہ ورود بدین بقعہ گستردہ اند و با عزی سید اعظم علی جای خیر و این پیام توان رسانید
کہ کتاب شما را با جان برابر داشتہ ام و دارم و حالیا نزدیک است کہ بشما در رسد خاطر درین
جمعیت دارید و با عزی ہادی حسن بگوئید کہ حقا از حرکت چاکری شما غافل نیم و اگر غافل
باشم کافر باشم اما چکنم کہ کشود ہر کار وابستہ ہنگامی داشتہ اند ایضاً ۔ جان حسن جہان حسن
امروز کہ بست پنجم از شعبان است و روز آدینہ افتخار احمد بسواری ریل از اینجا روان شدند
یقینی است کہ پیش از رسیدن این نامہ بدانجا در رسند از انجا کہ بی پروائی خمیر و سرشت خود شان
است چہ عجب بل باور دارم کہ از رسیدن خویش خبرم ندہند و مبتلای بلای نگرانیم دارند
لاجرم از شما خواہم کہ ہماندم رویت این کتابت از رسیدن شان آگہیم دہید و ہم بیاگاہانید
از رسید اشیائیکہ بدستیاری شان فرستادہ ام و فہرست ہمگی آن فرستادہ با بخاتمہ این
ورق نگارش می یابد و دگر آن خواہم کہ از جملگی زر مندرجہ فہرست سہ روپیہ بذل مستحقان کردہ آید
و امروز از آثار آن پدیدار آمدہ است کہ در عرض ہمین امروز فردا وصلہ چاکریم از ہم بگسلد و
جاذبہ آبشخور عنانم بسرزمین دگر کشد ایضاً جان سعادت فی کہ بستم رمضان بود رسیدن
نامہ شما خاطر را ہم براحت آشنا کرد و ہم بکلفت و دراحت نیازی بشرح ندارد و حقیقت

کلفت ہنگ بسا الفاظش ہمہ کاو کاو نظارہ و جگرکاو یہای اندیشہ بخواندن و رنیا مد باری
خدائرا چنین حروف بن ابجد خوان نگاشتہ باشید روز دوم عید الفطر باخرج مطلوب روان
میکنم باجو دیدان سومی یوم نفس الامر این ست کہ لطف اقامت این شہر با سید محبوب تیسر رفت
وخود آن لطف یکطرف از ہر طرف ہجوم کلفتہا دیدم و می بینم و از اینجاست کہ تا بدینجا رسیدہ ام
وقف این آہنگم کہ از اینجا پای ۵۱ پیچیم و سر بہ یاری دگر کشم اما تا اکنون روائی این خواہش را علتے چند
در تعویق داشت باری حالیا این علتہا برخاست و معوقہا ۵۲ برافتاد نزدیک ست کہ آن آہنگ
رنگ امضا پذیرد انشاء اللہ الاحد **ایضاً** جہان سعادت قربان یاری رحمت باری تعالی
وتقدس کہ دی بفور رسیدن ضرورت نامہ شما چار قطعہ نوٹ بچنگم درآمد و ہر یکے از آن ست
بہ بست روپیہ پس از انجملہ دو قطعہ اندرین ورق فرومی پیچم و روان میکنم خدائرا برغم روش نشین
یافتہ ۵۳ اش بفور یافتنش برنگاشتن ست و ہمان ہرکارہ رسانندہ نوٹ سپردن و یک دو
پول سیاہ بوی بخشیدن بلا بہ موکد شدن کہ ہمان روز بسر رشتہ ڈاک در رسانیدنش تا باشد
کہ زود از زحمت انتظار وارہم و زان پس ہر دو نوٹ بجا ماندہ ۵۴ را بشمار روان دارم و نیز ناگزیر
اندیشید نگاشتن این خبر را کہ طبیعت خالہ شما پس ارسال علق ۵۵ چہ مایہ سبکی پذیرفت و از بہبود
رفتہ چہ قدر باز گشت و آزادگی زر ہر دو نوٹ بیست روپیہ باہل استحقاق توان داد و بس
**ایضاً** جانمن امروز بر رسیدن نامہ شما نیک وا رسیدم کہ ہنوز بچہ ہستید شیر خوارہ
و بر اثبات این دعوی خویش دو برہان آورم استوار یکی آنکہ یافتہ نوٹ پس مژدہ
چندان مدت بر نگاشتید کہ اندر وی آن یافتہ بایستے بمن رسید و از درد انتظارم حسابی برنگرفتید
اعنی پروای آن نکردید کہ آخر شوربخت فرستندہ نوٹ چند زحمت انتظار خواہد کشید دوم
اینکہ از زبان خامہ شما تنہا این لفظ فرو چکید کہ نوٹ رسید و از شمارہ زرش اشارتے

۵۱ پای پیچیدن کہ حرکت از جائے
۵۲ معوقہا برافتادہ موانع دور شدہ
۵۳ یافتہ بفور یافتن رسید
۵۴ بجا ماندہ بقیہ
۵۵ ارسال علق زر حسابی ستیدن

روانی می‌یابد و صورت حالش اینکه مردی بیعش آورده است و بهایش هفده روپیه باز نموده
پس اگر رای رزین بنکوئی و شایستگی آن فتوی دهد کف بخریدارش کشائیم والسلام ایضاً
در دمندان ملاذا رقعه بردار از در پهلو طپان بامید چاره اش رقعه رسان بگیرد شرح چاره
اینکه بهادم رسیدنش بپیشانی ایمای شریف رگزنی حاضر آید و همپای وی بفرود گاهش رسانند
ورگ باسلیقش بزنند والسلام — بنام نیاز احمد خان تهانه دار گرم مفر مایند نخستین دل می‌برند
که مقدمه دیروزه از هم گزشت یانه و سپس من بیسم که افتخار احمد دو روپیه بهر خرید پنبه بشما سپرده است
یانه و آفتاب گیره اگر هنوز نخریده باشید آهنین باید خرید نه چوبین چه هر که از همدمان هست آفتاب گیره
آهنین را ستایش کنان است والسلام ایضاً خانصاحب کرم اینک آگهی طلبان انجمن
شده اند دو استخوانی پیه بیائید و بانبازی ایشان آموزنده قوانین نثر طرازی شوید والسلام ایضاً
یکه تاز عرصه دلنوازی سلامت اندر آنیدم بحکم ضرورت میخواهم سر بجله با قر گنج کشیدن
بوکه زود بار رسال یک منزل بر نشستنی یکه کامروای مخلص شود والسلام ایضاً خان والاشان
السلام علیکم امروز سه کرت بجلوه گاه شما رسیدم اما خاک بر سر و باد بر کف برگشتم اعنی دست داد
دولت دیدار یکسو باهمه پرس و جو نشان از معنی نیافتم که نسیم گرایش ملازمان بکدام محله
وزیده است باری وای بر من و دیده طالب دیدار من والسلام ایضاً دادرس دل
احسن سلامت دود و بنگاه همسایه زود است که دود از دمارم بر آورد و بفرض محال شاید اگر
آن نه ود کارم تمام نکرد حاشا که شور و غوغای شبا روزی زنان ستیزه کاران بنگاه مان دل
بالجمله رحمی و زود بقرار داد کاشانه دگر گرمی خانه احسان آباد باد ایضاً صاحب من
طلب خیر طلب اگر بحکم ضرورتے بوده باشد اطلاعی تا از ناگزیرهای خویش که نهفته نیست و میدانید
بر بسته بخدمت در رسم و بر بیگر از م بخدمت شاه صاحب و علیک السلام و رحمة الله و برکاته۔

بازنموده یعنی بیان کرده ۱۲
ازهم گزشت یعنی فیصل شد ۱۲
آفتاب گیره چتری
همدمان یعنی طالب جلیسان ۱۲
پرس و جو یعنی پوچھ پاچھ ۱۲
ستیزه کار یعنی لڑاکا ۱۲
رحم ای رحم کنید و کرمی ای کرم کنید ۱۲

بنام شیخ اکرام حسین بجناب اخی معظمی که هر آینه در انگر در دلم آمده اند بر بیگزارم نخستین سپاس یکه دل
آویخته اوست و پس آنچه دو و داز نهاده قسم بر انگیخته او و آن جز این نیست که در نخستین هفته این ماه دو
نامه بنام نور چشمان نگار کردم و بدستیاری چاپار روان داشتم و پس آنگه تاریخ نهمش و قطعه
نوٹ که هر یکی حاوی بست روپیه بود بحوزه ارسال درآوردم و تا امروز که بست و نهمین این
ماه است بجواب هر دو نامه از جانب نور چشمان صدائی بر نخاست لاجرم کف امید بدامن کرم
آن برادر میزنم که خدارا ہمانا هم رسیدن و نگرستن این ضراعت نامه نور چشمان را پیش خود بخوانند
و پژوهشگر شوند که آن نوٹ و نامه ها بشما رسید یا نه و اگر رسید کدام علت عنانگیر آمد که هنوز
بنگارش پاسخ آن نامه ها و رسید آن هر دو نوٹ خامه فرسا نشدید پس بجواب این پژوهش ترا
از زبان شان فرو چکد بخامه حقایق رقم سپارند تا باشد که دوش جانم از گرانی نگرانی سبکی
پذیرد و السلام ۔ **بنام والد ماجد جناب مصنف** زمین ادب بوسید بعز عرض
حضرت قبله و کعبه مدظله العالی میرساند دی که شوال را بست هفتم بود قدسی صحیفه ورود
بیضا نمود فرمود هم جان انتظاری مژده خیریت را سراسر تسلی در دیده کشید و هم از چالش (رفتار) کوکبه
دولت جانب لکهنو آگهی بخشید اما آگهی غیر تام چه اشارتے ازین حقیقت نرفت که این چالش
از چه راه نقش بست (ای بوجود آمده) و در ضمن این عزیمت چه معنی (ای پوشیده) بوده است اگر تنها دیدار برادر کوچک پیش نهاد
خاطر بود چه ضرورت داشت و چه سود و اگر غیر ازین بود اعلام بخشند و آنچه مشت خاک مرادر
طلسم حیرتے افگند این است که ملازمان حضرت التفاتے بمشاهده کاشانه نو نفرمودند و بر تحقق (ثبوت)
این بی التفاتی دلیلی است نمایان که از حقیقت حالش حرفے بورق فرو نریختند همانا باورم
بود که قدسی بندگان گاه گاه سایه ورود بدان بقعه می افگنند بالضرور گامی چند خرامش میفرمایند و برف
نگهی نشست و خوب آزاد می بینند و باصلاح نظم و نسق امور متعلقه تعمیرش می پردازند چنانکه شیوه

غور

٥١ درود از چه سپاس بر انگیختن سوختن و خزانه کردن آن

٥٢ نور چشمان اشاره بجانب نوادگان کاتب و خواهر زادگان مکتوب الیه است

٥٣ چالش بمعنی رفتار است

والسلام - بنام ڈاکٹر صفدر حسین صاحب جناب ڈاکٹر صاحب کریم النسب
سلامت - تمنای مریض همه آنست که تبدیل داروی پریروزه امروز داروی تپ ارزانی
داشته آید بعلت آنکه وی بیش از نیمروز تپ کرده بود و تا شام محموم بوده والسلام - بنام قاضی
رضا حسین صاحب کرم پناها - اینک دو خواهش است که این نیایشنامه را موجب
نگارش است یکی آنکه هرگاه قدسی ملازمان از بنارس بهمایونکده خویش پرتو ورود افگنند
علت اختیار سفرم از زبان بیان یاران خویش دریابند دوم آنکه عازمه حرمین شریفین را
باعطای زاد راه موعوده یاریگری و دستگیری فرمودن است زیاده نیاز زیکه دل داند و درد
والسلام - بنام شیخ حاتم علی سخا گوهر تو کان سخا آمده + نام تو حاتم
چه بجا آمده - دی آفتاب از نصف النهار برگشته بود[1] که چاروادار[2] رسید و اسپ ادیان را
رسانید و علت دیر رسی بدین رنگ تقریر کرد که هرگاه بمقام جسر[3] کلان رسیدم اسپ ادیان چنان
سکندری[4] خورد که بیخودانه برزو[5] افتادم وزین سقطه حالتی فرو گرفت که تا یک ساعت
ما با مرده بودم و پس آنکه چون لختی بخود آمدم تا آنجا که نگاه در رسید اسپ مادیان را ندیدم
لاجرم با همه رمیدگی نیرو در طلبش بهر سو دویدن گرفتم تا پس ساعتی آنرا بروستائی گرفتار
کردم و بدین شتافتم تمام شد داستان او حالا بقیه داستانم بشنوید که چون هنگام رسیدن
تا گرفته وقت روائیم از دست رفته بود دست از عزیمت بشستم و مهتر اسپ[6] را بحکم آنکه خسته تر از دلم بود
رخصت بازگشت ندادم و امروز خود روان نگردیدم را علتی غیر ازین نیست که این آهنگم
بلکه هنوز بغرض کسالت ملازمت جناب والد بود و نیک دانم که امروز جناب شان
رخت بکانپور کشیده باشند پس اندرین حالت نقل و حرکتم چون سفر ریگ روان ناسودمند
نمود والسلام رقعه بنام میر حسینی حسین جامع فضائل اربعه سلامت - اندرین

[1] آفتاب از نصف النهار برگشتن هندی دوپهر ڈهلنا ۱۲
[2] چاروادار ای سائیس ۱۲
[3] جسر یعنی پل ۱۲
[4] سکندری خوردن هندی ٹهوکر کهانا ۱۲
[5] برو افتادن ... بل گرنا ۱۲
[6] مهتر اسپ یعنی سائیس ۱۲

آن کرامت فرمودن رموع وکرمی است که تا من منم وزمزمهٔ شکرش - بنام میر
ظهیر الدین صاحب جان آلیت - دو ساعت است که جای دارم زیبا کده
جلوه میانصاحب و دیده برآرام جلوه افروزی شما را وغایت وگر از نگارش این کاغذ پاره
آنست که آگهی بخشند از گرایش خاطر یعنی اگر پیش نهاد خاطر باشد خود اینجا آمدن و زنگ
تعلم ریختن خود اینجا انتظاری باشم واگر خواهند بجلوه گاه خود طرح آن افگندن خود بدانجا فر
رسم والسلام - بنام سید اعظم علی روح احسن - غالباً گمان برده باشید که آن
برای نام وعده را از خاطر بر انداخته وراه عذر پیموده حقا نه چنین است بل رنگ حقیقت
این است که همان روز رسیدن نوای مطلب بگوش یاران در کشیدم تا ایشان بجا کشیدند
وتکاپو ها داشتند و دوسه پیام آوردند اما زین رهگذر که احدی از ان فراخور شان شما نبود همه را
پس سر کردم تخفیف سخن شک نیست که در عرض همین هفته عشره صورتی شایسته نمایان
میگردد وهماندم نمایش بذریعهٔ نگارش بشما آگهی داده می آید زیاده دعای خیر - بنام
مولوی سید یاور حسین صاحب لا زال احسن - نه زین رهگذر که دوین ماه
از جا کریم پایان نپذیرفت بل بحکم سنگین ضرورتی عرضه کرم که به تحمل دردسری و ضرورتم را
در ماندگی فرمایند اعنی ماهیانه این ماه دوم از مختار صاحب فرا چنگ آورده فرداید ستیاری
پسر شان بمن ارزانی دارند والسلام - بنام شیخ تراب علی وفاه الله که پس
از عمری بخاطر عاطر درگذشتم ویکتا نامه نامی سرفراز گشتم پس از عمری دولت را با محبت آشنا
کردی کرم کردی وفا کردی عطا کردی بجا کردی مهربانی بنا ها دو روز است که تپ کرده ام
واز سورت آن عرض انمایه حواس بر بجا ندارم که پاسخ حقایق مستفسرهٔ شما را بنوعیکه تمام عیار باشد
بر گزارم لاعلاج گزارشش را وامیگذارم بزمانیکه پارهٔ از بهبود رخ مینماید بو که پوزش بیچارگی

این وام را بر میگزارم انشاءالله الاعظم خاطر اقدس لبریز جمعیت باد دوم آنکه رقعهٔ موسومه
سیماة را که بورق بذا فرومی پیچم بیدرنگ بوی باید رسانید و بیشتر پاسش وی باید رفت و رسم
راه دلدهی و خاطر جوئی باید گزارد و ناگزیر ای متعاقبه تعمیر مکانش را روائی باید داد و آندرین
رد است که جیب نیاز احمد خان صاحب را تباز خود باید داشت که دوستدار اند و همت مردانه
دارند ایضاً عصای پیری من دی کتابتی بنام شما نگاشته در سبیل چاپار روان داشتم
و غایت ار فرستادنش و از فرستادن این نامه جز طلب شما نبوده است و نیست یعنی بهاندم رویت این
راه اینطرف پیش آرید یا خود آرید چگونگی ساز و برگ تعلیم نظم و نثر را که از جمله آنست یکی سراد اول دوم سفینه
زبان سوم او راق قصیده و محاورات، حال چهارم رسالهٔ ترکیب نگاشته دست خاص من
و دیگر ناگزیر اندیشیده آورد این چاپار و دو مجلد از شش فرهنگ را که نزد جیو میان صاحب و بعیت است و علت
طلب شما غیر ازین نیست که از رهگذر عروض ضعف بصر و تعدی نزله فراهم شکلم امراض دیرینه تاب و
یارای تعلیم نثر بسر عقلیکه شاید فرزند من خسته ام نمانده است بین و میخواهم که شما را بجای خویش بر
گمارم و خود بهر چاره جوئی سر بکوهسار کشم ایضاً برخوردار من — اینقدر خود رفتگی و اینمایه
دیوانگی که بجواب دو نامه ام و گمانش وارده مدعای لابد به منصدر جا نهاده اینقدر نگاشتید
که دو نامه رسید و دیگر هیچ یعنی به پاسخ آن مطالب حرفی نه کنید تیسی همانا اکنون باور شد که حالیا
از جوش جنون و فرط پاینده در آئی بجائی رسیده اید که در خود و خط سب نمانده اید لاجرم عنان
گر پاسخ آن مطالب لابدیه چرا نگاشتید و نخواهم که آن هر دو نامه را از سرنو بنگرید و پاسخهای آن
مطالب یک بیک رقم کنید البته بحکم مجبوری امروز اینقدر بر می نگارم که خدا را کالاسے ناروا
مرا زود بمن وان کنید و آن عبارت است از کتابها ئیکه بمولانا سید امین الله صاحب سپرده ام
و دیگر خدا را ناگزیر اندیشید فرستادن آن رقعه را که مفتتح است بلفظ آلاّ و فرستادن آنهمه مطلوبهای

برادر کوچک نیاز احمد خان یا حافظ مبارک علی صاحب باز نمودید و تعلق نگوئید که بیشتر مردم
از وطن شما می آیند و میروند چشم که این مطلوبهای والدم را با کسی از ایشان بسپارید و گوید شوید که
زود بغازیپور در رسانندش بجای باش مولوی عبدالاحد صاحب وکیل که از اعیان شهر
این دیار اند - و مولانا صاحب اگر رقعات نگاشته دست و خامه مرا نزد شما نقلش بردارید و همین با
فرستید تا بسلک انطباعش درکشم مطبع اینجا - و با خود برش در سفر مغرب تا هنگام ملاقات رئیسان
بکار آید و اگر خود در فرنگی فرصت نه بد نزد مغلانی برد و بگوئید که والدم مکیر تهیدست بوده اند و رنه
نخستین از وطن پیش شما میرسیدند و زان پس قلم همراه غازیپور نگاشتند و تا بغازیپور رسیده اند
بیچاره گری ضعف پیری خویش پیچیده اند و تسمر شار این آهنگ اند که در نهم ربیع الاول [illegible] بمسواد
شما در رسند خاطر همه رنگ برجا دارید نه اندیشناک والسلام - بنام مؤلف جناب مولانا
دی از نگارش حافظ صاحب پدید آمد که بست و نهم مجلد دیوان مطلوب من مرسله خود شما
بخدمت آن مخدوم در رسید از انجا که درین بلده فراوان مردم بخریداریش آماده هستند [illegible]
موقع بیعش دست نداده بود و نخواهد داد امید وارم که هماندم رسیدن این حاجت نامه حافظ مبارک
علی صاحب ایشن خود خوانده پژوهشگر حال عزیمت شان شوند تا اگر درین دو سه روز عزم وطن
داشته باشند کتب مذکوره را بخود شان بسپارند و بفرمایند که بوطن خویش رسیده و از انجا بی تهاون
بغازیپور روان دارید نزد احسن و اگر تحریک سابق الوصف درنگی داشته باشند کتب مذکوره را به اختیار
ڈاک روان فرمایند بشرط آنکه کمیت محصول آن بیش از یک و نیم روپیه نباشد و اگر بیش از آن باشد
ارسال کتب را در شکنج تعویق داشته از مقدار محصول آگهی بخشند تا بعد ازین خصوص طلبش رنگی دگر
ریزم والسلام ایضاً بجناب مولانا - رسیدن کتب چگویم که چه پایه شرمنده عنایتم گردانید
حق آنست که تا مشت خاکم جفت جان است گردن جانم از بار این کرم تا بن خمیده تر از طاق خواهد بود

الهی این کرم فرمائی تا کرم نامدار جهان است زیب جهان و چون کرم ممدوح جهانیان باشد آمدم تا
پاسخگزار شوم مرمضمون طلب اجزاء باقیمانده را اما بحکم ضرورت گستاخانه برمیگرازم که همانا دربارهٔ فرجام (۱)
پذیری سواد این اجزاد رنگی که رفت همه از بی اتفاقی آن مخدوم روی داد و برای معنی دلیلی است
نمایان که اندرین نوبت پسین رفتن بعظیم آباد چند کرت واگویه (۲) آن اجزا بخدمت درمیان نهادم اما نخواهش
از لبهای گهربار حرفی فرو نریخت و نیز همدران قرب چند پاره خواهشگر مقابلهٔ آن قعات شدم که [illegible]
بخدمت رسانیده بود اما سامی خدام ملتفت نشدند و نیز جا دارد اگر گویم که مخدوم گاهی بطلب آن
اجزا نامهٔ بنام این ننگ انام روان نفرمودند لاجرم بروداد این اسباب. وعلل دیگر پیی که بسر
انجامش داشتم بدم سردی (۳) مبدل شده حالیا که امر بطلبش فرموده اند نتوانم شرف امتثالش اندوختن
چه از یکسو رانبوهی تعلقات چاکری آنمایه تنگ فرصتم که فرصت رسیدن و تراشیدن بدشواری میسر شود
واز فراوانی مشقت تعلیم آنقدر سراسیمه و کالیوه باشم که اگر نادره خواهم نامه (۴) بوطن کردن نام و نشان
بدیر یاد می آید و دلیلی روشن تر از روز است بر تنگ فرصتی و خود رفتگی من که امسال بر عزم شنیدن (۵) نغمه
مقولهٔ حضرت سعدی علیه الرحمة را کاربسته ام که فرموده اند (۶) زان تازه کن خواجه
در هر بهار * که تقویم پارینه ناید بکار * سخن کوتاه همینکه پس نه روز از اینجا بار می بندم و
بوطن (۷) بار میخورم بیکبار بنقل و نظر ثانی اجزا گره می شوم و در آغاز ماه شعبانش بدستیاری چاپاک
برا بخدمت روان میدارم انشاءالله الاعظم و عجب نیست که اندرین سفر نخستین بعظیم آباد در رسم
وچه خوش باشد که همچنین شمع دور رسیده پذیرفته باد و بجناب قاضی صاحب و حاجی صاحب سلامی
به نیازی که سرمایهٔ نازش نیازمندان است ورقعه که اندرین نیایشنامه فرو می پیچم ترقب که بپایه (۸)
دست التفات گرامی بمکتوب الیها رسیده باد اگرچه بعشرتکده جیو میان جا دارد و پاسخش فراچنگ
آورده در جواب این نیازنامه که یارب زود رسیدنش بکام دلم رساند فرو پیچیده آید والسلام

(۱) فرجام یعنی انجام ۱۲
(۲) واگویه ایسے ذکر ۱۲
(۳) دم سردی بی لطفی سستی ۱۲
(۴) نامه کردن کنایه از نامه نگاشتن و فرستادن ۱۲
(۵) برغوای [illegible] بخلاف
(۶) بوطن از بهر [illegible]
(۷) گرد [illegible] ازرسیدن ۱۲ شدن بیکاری کنایه از کمال
(۸) معروفیت [illegible] دستاویز اعانت ۱۲

ایضاً سیدی سندی — گر آتش شوق فراهمی انشا همه افسرده شد که با این همه سرگرمی آماده گی
و در میان نهادن عهد استوار اجزایش را با این جز دلایل تحریر گی روان نه داشته‌اند و آئین همه یک سو
خود التفات نفرمودند بنگارش پاسخ ضرورت نامه که در آخر ماه گذشته بخدمت فرستادم بهر رنگ
علت این بی نیازیها جز یاد حضرت بی نیاز مباد اکنون منکه بنده محتشم وزین التفات را از استغنا
باز نه دانم بر حسب گرامی فرمان که از پرستارانش یکی دل و دگر جان است رقعاتی چند بنورد ملتمسه را
روان میکنم رسیده باد و در حال مجموعه رقعات درج پذیراد و چگونگی من این است که در آخر ماه گذشته
از تنقیه دماغ فراغ ورزیدم و وقتا این آهنگم که پس گزاردن دوگانه عید اضحی رهگرای الهآباد
شوم و بر جوییم چاره ضعف بصر از کحالی که چهره حال دستگاه ریش بگرامی خدمت وانموده بودم و بس
انگه کار تداوی ضعف بصر پیردازم راه غازیپور فرامیش گیرم والسلام — بنام نیاز محمد خان
جماعه دار دوست نامهربان من — مراسم عرفیه بر طرف اینی گله یاد آوری لشنجم و داستان
شوق و فراق نسرایم تنها از حقیقت اثری که افسون محبت شما در من کرده است سخن میرانم
در پرده مهاناد که هرگاه داغ دوری شما بدل برداشته از عظیم آباد برون تاختم حالتی پدیدار آمد
که گوئی حوری از کفم بدر رفت و چون پس چار ماه بعظیم آباد رفتم اتفاق افتاد بی جلوه جمال
شما بهر کوچه و مکان که گذر کردم چنان نمود که گوئی بکام اژدر در آمده ام والسلام — بنام شیخ
امید علی تهانه دار حیرت تخلص — بر ضمیر اهلیت تخمیر اعزی منشی امید علی روشن تر از
روی مهوشان باد که تر دامن حسن امروز چاشتگاه غبار دامن سرزمین موضع بهٹ گانون گردید و پس نگارش
رقعه ها خاک بیز راه نیوتنی بیشود اما بسد حسرت حسرت چیست با این قرب اتصال نرسیدن بدیدار شما
و موجب این نرسیدن چیست بیرنگی طبیعت از رهگذر انبوهی امراض گوناگون که از آن همه یکی
ضعف بصر است دوم اختلاج قلب سوم آنکه اگر گوهم شنیدن را خون نگریاند آمده بسلسلۀ بول

ط چهره حال صورت حال است
ظ وانموده بودم ای کاش این کرده بودمی

اگر ممکن باشد و ہم دانایی ہمین باشند کہ خدمت استاد زکوة دولت و سرمایہ ترقی اقبال و دیگر چار پایہ
بوساطت اجیری ہمین ادا کنند و این ہمہ در نیونتی ہمین رسد والسلام ۔ **بنام مولوی نظام**
**الدین شوقی** رشک طالب و ذوقی متخلص شوقی سلکم ربکم ۔ دی محبت نامہ و قطعہ تہنیت
ریختہ کلک گہر ریز شما از کف قاضی اقبال الدین صاحب یافتم و بر سطر سطرش گشتم و دانستے
کہ اگر زلف محبت ہمخوابہ شما را کمند گردن جان نبودی و ازان خراب آباد نقل و حرکت اتفاق افتاد
ہزاران ہمچو عرفی در رکاب شما دویدندے زیاده چگویم کہ پند بعاشق جز گردگان گنبد نباشد
و تا بدین بقعہ رسیده ام دو نامہ بنام نامی حکیم حاذق صاحب نگاشتہ و روان داشتہ ام
اما ہنوز پاسخ آنہا از طرف شان ہوائی نوزید شایستہ آنکہ ہمانا دم رسیدن و دیدن رقعہ ہذا
چگونگی این فغانم را گوش آشنای حکیم صاحب گردانید والسلام ۔ **بنام شیخ موالی حسین**
**شورش شاگرد جناب** مصنف شور عالم سخن حرسکم اللہ عن نوائب الزمن ۔ رقعہ
زیبای شما با جامہ دلربا رسید گرانمایگی زبان و ترکیب و شایگانی مضامین ہر یکی ازان نہ تنہا مرا
کہ سخن شناسان این دیار را معترف باموزگاری شاگردانید و ہمانا این اعتراف را موجبی دیگر
است کہ زین پیش بیشترا مدت سرعت تعلیم شما را از زبانم شگفتہ اند و نیز بشر یکے از تلامذہ شما را
کہ نامہ بنامم نگاشتہ بود نظاره کرده بالجملہ یکے ازانان کہ از توانگران این دیار اند طلب شما را
بارسالی زاد راه از من آرزو کرده اند و من بخود ان قرار داده ام کہ تا مقدمہ تنخواه و زاد راه دلخواه انفصال
نپذیرد در زبان ہم و نامہ بطلب شما نگارم و چون حالیا سخن از جاگری شما در میان آمد ببایا نپندارم
کہ حسب الوعده کرایہ ریل از کیسہ خود بشما فرستم و شما را بخوانم ہمانا اگر خدای عزو جل راست می آرد
عنقریب زاد راه شایستہ بشما سمت روانی سپرده پذیرد و جاگیری شما بعنوان نیکو بدین جا
صورت پذیر میگردد فقط رقعہ **بنام نامی مولوی سید بدر الحسن صاحب قبلہ دل**

چار پایہ برپاید
چاپایہ بنام؟
سطر سطر خوانده
ہمخوابہ
بودن
زبان دادن اقرار
وعده کردن

ہرچون تن تا پردہ چشم انتظار بود کہ رقعہ عالی ورود فرمود ہرچند بادیم کہ با حامل عریضہ خود بسر شتابم و طوف
پیمای کعبہ دیدار شریف گردم اما بحکم مصلحتے کہ فردا دم حضور عرصہ مخواہم دلو سکون ابر حرکت مقدم
داشتم دیوان مطلوب بحامل سپردہ آمد رسیدہ باد رقعہ بمنشی محمد عاشق بلیغ تخلص عزیز
جانم — تا رفتہ اید دیدہ از دیدن و گوش از شنیدن گلہ دارد شایستہ آنکہ زود زنگ مہجوری زدایید
و اگر سببے گریبانگیر نقل و حرکت بود از آن آگہی دہید و غایت گراز مقدم شما آمدارم کہ جزوے
از نظم و نثر شما از شما برگیرم و اندرین سفر دکن با خود برم و با عیان انجا بنمایم زیادہ دعای خیر
بنام مولوی سید محمد عسکری تحصیلدار سے نامدار عالم بہتری مولوی سید
محمد عسکری — وی آغاز وقت ظہر بود کہ بمنزل مقصود در پیوستم و حسب رہنمونی گرامی ملازمان
در عرض ہمین دو سہ روز بریاستگاہ دکن بر می شتابم انشاء اللہ الاعظم و علت درنگ این دو
روز جز ساختگی ملبوس نیست و اینک مکرر وعدہ درمیان می نہم کہ پیش از سپری این سہ روز نیاز نامہ
بگرامی خدمت روان خواہم داشت انشاء اللہ تعالی زیادہ جز در حرمان خدمت چہ برگزارم

| | | |
|---|---|---|
| | بسم اللہ الرحمن الرحیم | |

## لخت دوم رقعاتیکہ بفرمایش دیگران رقم یافت عرضی — جناب عالی

۱ خدمت بسیار یعنی ... مدظلہ المتعالی روز حرمان خدمت را شامگاہ بود کہ قدم بالہ آباد گذاشتم و شب را سحر کردہ مرکب
دخانی طرح رکوب افگندم و عصرگاہ بہ بنارس رسیدم و فرود آمدم بکاشانہ یکی از اعیان و پس
۲ سفسار یعنی ... ساعتے از ورود م چون میزبانم بر حقیقت تعلیم من وقوف یافت بتیابانہ خواستار آمد تا قاعدہ
شعرگوئی در آموختمش از انجا کہ ذہن رسا داشت در دم غزلے موزون کرد و خیلی شادمان شد پس
چون بین تعلیم و تعلم رابطہ یکدلی میانہ ہم نیک استواری گرفت سخن از فرمایشہای قدسی بندگان
در میان نہادم گفت کہ سفساری از دوستان قدیم و صمیم من است و دی بجایگاہی رفتہ است و روز پنجم

بدینجا باز میرسد آنگاه سرانجام این فرمایشها چنانکه خواهید بذریعه اش زنگ تواند بست و بوساطت
دیگری پس نظر باین شمار را باید بنجو از اینجا پائیدن لاجرم گفتارش را از آنجا که بکردار آوردنی بود
کار بستم و پس بنجو عرضه دگر خواهم نگاشت اندرینی صورت حال معروضه داشت زیاده
حد ادب۔ دیگر آسایش جان برادر۔ آفرین بر سلامت فطرت و اصابت فکرت شما که
از میانه وکلا کسے را برگزیدید که کارنامه دانش پژوهان و بارنامه[ف۱] کارآگهان ست اسناد مطلوب
بدین ورق فرو میچم رسیده باد۔ فقط دیگر۔ قبله من و کعبه من۔ درزمانیکه مرا سنگ گزیده بود
بزرگانم بامید بهبودم[ف۲] دو نیت کرده بودند یکی آنکه بترتیب محفل میلاد شریف اندوز شوند۔
دوم آنکه چهار صد مسکین را طعام بخورد[ف۳] دهند بالجمله اکنون که پیرایه دوروزی[ف۴] در کشیدم پیش نهاد
خاطر بزرگان آنست که فردا از وفای هر دو نذر بپردازند[ف۵] بدین عنوان که پیش از نیمروز از طعام مساکین
فراغ ورزند و پس گزاردن نماز مغرب قرأت میلاد شریف افتتاح پذیرد و بساعت نهم کران
پذیر گردد و بعدش کاسه های شیر برنج بارباب انجمن بخشش[ف۶] کرده اید حاصل عرض افسانه آنکه در ولا
حضرت نفسے پیش از مغرب بوده و آفتاب نمود خویش سرم را بآسمان سانند و بشرکت انجمن میلاد
شریف ذخیره حسنات فراوان اندوزند زیاده حد ادب۔ دیگر برادر کرم گستر اعلی الله شانکم و
ارفع مقامکم۔ عمرے بسر آمد و روزگارے بپایان رسید که رسیدن خیریت نامه در ماکرده
بیتابی دل نگردید یارب انعش خبر فراوانی نشه سور و سرور مباد و چه خوش باشد که با مژده عافیت
احوال خویش حقیقت این معنی هم آویزه گوش آگهی گردانند که جناب حکیم صاحب خیمه از وطن بیرون
زدند یا نه و اگر زدند چندتن را از هموطنان بهمرهی برگزیدند و رخت بگوالیار کشیدند یا بر آستانگاه دیگر
وارفتنها کدام بود و از تاریخها چندم[ف۷] که خود شان را نقل و حرکت اتفاق افتاد و زان پس بمنزل مقصود رسیدند
کتابتی فرستادند یا نه و اگر فرستادند طرازش[ف۸] چه بود در زمانیکه حکیم صاحب اندرین بقعه جا داشتند از مکتوبی نگاشته

ف۱ بارنامه یعنی رونق
ف۲ بهبود یعنی صحت
ف۳ بخورد دادن یعنی خورانیدن
ف۴ دوروز یعنی ...
ف۵ بپردازند یعنی فارغ شوند
ف۶ بخشش کردن تقسیم کردن
ف۷ چندم یعنی کدام
ف۸ طرازش یعنی مضمونش

دفرستاده[۱] تقدا کرشان پدید آمده بود که مولوی ظهیر الدین صاحب از ریاستگاه بهوپال مطلوب
شده‌اند و تا پستر[۲] پس فردا بدان ریاستگاه بر سیگرایند پس نگارش حقیقت حال شان نیز بدو خواهشم فرارسند
اعنی رقم فرمایند که سابق الوصف پس سیدن بدان ریاستگاه بدروه کدام منصب جا یافته‌اند[۳] و تا هیاتی
آن منصب چه مقدار دارد و آخ کوچک شان بهمعانی شان رفته‌اند یا نه و اگر رفته‌اند بکدامی منصب
گرویده‌اند یا نه هنوز و همدران لقعه مرا یاریست مهر علی نام و چون مهر منیر روشناس خاص و عام بروز
خود بجز امید و دید[۴] آرزش کنید یا خودش را پیش خود بخوانید و از من سلام و این پیام برگزارید که همانا گرفتار
لد خدائی شده یکسر از رسم و راه مهر و وفا روستائی شده و برین دعوی من دلیل است مبرهن که دو نامه
آرزو بنام نامیت نگاشتم و روان داشتم و نیک دانم که آن هر دو آرزو نامه فیضیاب نگاهت گشت
و نیز در نوردهفت نامه که باسم یاران آن بلده نگار کردم[۵] سلام شوق بنامت رقم کردم اما از جانبت
در پاسخ آن دو نامه و هفت سلام صدائی برنخاست باری[۶] ما نمیگوئیم بس لیکن تو خود انصاف ده
یک زخم و الماس این همه یک جان و آزار اینقدر + و نیز روز دوم از رسیدن این آرزو نامه کلفت اندود
اینقدر رفتار شوید که بجناب تحصیلدار صاحب بپیوندید و برگزارید که جناب عالی داد[۷] نامه من چرا هنوز بدادگاه
صدر روانی نمی پذیرد و در پاسخ این نوا هر چه از لبهای شان فرو ریزد عن بعن بنگارید و ماجرای
من جز اینقدر نیست که روز هفتم این ماه بر علاقه پاستانی[۸] آستین زدم و میخواستم که روز دوشش رخت بنا گذاشتم
گشتم اما دو تن از عیان سیدن را آمدند و رشته چاکری بگردنم درافگندند و زان هر دو تن یکی کسب فن نظم فرا پیش[۹]
گرفتند و یکی دگر دل باکتساب نثر بستند و ماهانه دلخواه بهر من معین کردند اعنی دو چند از انست که از علاقه[۱۰]
کابه‌شین می یافتیم و آن سزا ارم که پس چندی از بیچاکوس حیل کوبم و بعد ازین[۱۱] سر در نیاورم جز
بچاکری و ملکی انشاء الله الملک تر میگزارم بجناب میر صاحب سلامی نیاز که گردن دل در کمند اوست
چون آه بیدمان رسیده باد بنام یکی از نگاه[۱۲] و نیان از طرف دوستی تحریر یافت

[۱] تعداد ای فرزند ۱۲
[۲] پستر پس فردا پسینه ۱۲
[۳] ... ۱۲
[۴] ... ۱۲
[۵] دیدار کردن ملاقات
[۶] نگار کردن نوشتن ۱۲
[۷] داد ... ۱۲
[۸] آستین زدن ... کنایه از تیار کردن ۱۲
[۹] فرا پیش گرفتن ای اختیار کردن ۱۲
[۱۰] حضرت ... زیر ... ست *
[۱۱] ... ۱۲
[۱۲] نگاه ... ۱۲

آفت جان فتنهٔ جهان سلامت - برگ حنای مطلوب در ظاهر بصحابت مثنا باغبان و منصف
بوساطت داغ چکان رنگ روانی سے پایه چون آه عاشقان رسید ، باد زیاده جز این بیت حالی
چه بر طرازم ۱ صف رنگ الله هم شکن نبی جوش گل بزمین چمن + به بهار دامن نازنین حنای
دست نگار ما ۲ دیگر صاحبا درست کر میر صاحب انتظار شما نشسته اند و نیک دانید که ۳
تیغ هندی و خنجر رومی + نکند آنچه انتظار کند + ۴ دیگر صاحب من ساعت شماران اثر انگشت نما تا راج
فرسودگیها رفت و زود است که خود ایشان از فرسایش انتظار تا رنگاه دیده عنقا گردند پس اگر زود
بر سر وقت انتظاریان نمیرسید بر مزار شان خواهید رسید دیگر حضرت ولی نعمت دام دولته
و ابد اقباله را نوید که امروز دگری هر دو مقدمه متداره چون سکه دولت و اقبال بنام قدسی
بندگان ۳ آمده حریفان کافر ماجرا خاک بر سر باد در کف خاک بیز راه مساکن خویش گردیدند
و بنده بهبود خواه فردا دم آفتاب سعادت حضور سے انباز دو کام و زبان را بشیرینی شکرانه عذوبت
آگین میکند انشاء الله الاحد دیگر از طرف مردی بزوجه اش رقم یافت
کمند گردن جان و طوق گلوی جان سلامت جستجوی پردهای دیده عنقا یعنی طاقهای گلبدن
مطلوبه شما خوارتر از خارم گردانید یعنی سه روز پیهم خاک بازارها بیختم و رنگ پژوهشها چون ابر و
خود ریختم اما تو بی نظارهای که فرمایش شما بود بنظر در نیامد کنون سزاوار آنست که با خوان خود
بر نگارند تا اندران ناحیت که خود شان جا دارند بر جویند والسلام دیگر عالیجاها در غدیر شمالی اب
آنقدر نمانده است که سیرابی کشته ها بسیند شود و کشاورزان نیز از نابودگی آب نالان تر از
بند رعد و گریان تر از سحاب مانده اند استادگی باران چنانکه هست پیداست و نمایان پس اندرین حالت
اگر زود بکنند و سه چاه فراخ فرمان نمی رود زراعت همه پی سپر تباهی میشود و عاقبت خساره
بزرگ و زیانی سترگ رخ مینماید و نقل کاغذ و صلب باقی خالیست تا فردا یابی در رود بالجمله پس

پایان پذیری با مطلوبهای دگر سمت روانی خواهد یافت و ماجرای سرگرفتگی و تمرد
کارپردازان مستاجر از زبان عرضه رسان بعیدای رای عالی خواهد شد زیاده حد ادب
دولت بیدار پرستار باد۔ دیگر عالیجاها گواهان را بالعزم آنسو برانگیخته ام و انتظار رسی نفاذ
فرمایم تا بتاریخیکه از آن آگاهیده شوم همگنان را روان کنم و نیز بر رای قدسی بندگان پنهان
نماناد که بیمناکم از گریزی و فتانی حریفان یعنی مبادا رنگی فروریزند و رنگ سرگرمی و آمادگی خود
شان ابرگردانند زیاده حد ادب دولت و اقبال پاینده باد۔ دیگر صاحب من — در انتظار مقدم
شما زود هست که جان بلب رسیده را راهی ملک عدم گرداند پس اگر خواهید که چنین شوق عنان
گسسته را زنده باد نو بهار بیابید دیگر جناب حکیم صاحب ذوالمجد والکرم بقراط خدم سلامت شبانگاه سه زده
بودند که بر وفق فرمان گرامی سر از بالش خواب برداشتم و حبهای مسهل فرو بردم باد و جرعه
عرق رد باره تریک و دم آفتاب بطلوع آشامیدم اما تا اینده که نه زده اند دستی اجابت نشد
و کما بیش نیم ساعت هست که اندرون شکم حرکی ریحی جوشان و گشت زنان هست وزین رهگذر
جسم تا روح یکسر پراگنده و پریشان است حاصل عرض پریشانیها آنکه جان بلب آمده ام عیسی
دوران دست — دیگر یوسف کنعان صدق و صفا سلامت۔ دی دم گرگ را سر آغاز نمود
که تا گرفت خواب از چشم پرید نخستین چه دریافتم نفخی و قراقری در شکم و بعدش هنوز پارهٔ از ساعت
نگذشته بود که دل بهم خورد و دلشوری عجیبی مشتعل آورد تا آنکه شگوفه کردم و برخی از پارهای
گوشت برون ریخت و بعدش تقاضا شد به بیت الفراغ رفتم و دستی سترگ اجابت شد حرخند
زین اجابت طبیعت لختی سبکی پذیرفت اما ضعفی پدیدار آمد که دانستم مگر روح پرافشان میشود
پس چون حال خیلی دگرگونگی گرفت بپالکی برنشستم و بر زنانخانه رسیدم و حکیم صاحب را
تکلیف دادن نسخه فرمای دادم و بتجویز جناب شان سه کرت با آب گرم قی کردم نخستین کرت

ه۱ رد باره تریک عرق شراب را
ه۲ دم آفتاب
ه۳ ای وقت صبح"
ه۳ دل آشوب
سوزنده"
خوردن نه چیزی آبکی گی آنانه
ه۴ شگوفه کردن قی کردن"
ه۵ تقاضا شدن حاجت پایخانه معلوم شدن"
ه۶ بیت الفراغ پایخانه

بزرگ تکه های گوشت برآمد و مرّت دوّمین کوچک پارچهای گوشت بدر زد و سومین نوبت تنها
آب فرو ریخت پس چون از استفراغ فراغ شد همه سبکدوش برآمدم تا آنکه خواب نو را آورد بخفتن
در ساختم و بساعت هشت بیدار شدم و شامگاه چیز خوردم و تا اینم حال نیکو دارم الحمد لله علی
احسانه و کرمه۔ دیگر از طرف شخصی به همخوابه‌اش نگار یافت۔ السلام علیک رنگرز میگوید که رنگ
شاره میتوانم برید اما بعد ازین رنگی که دلپذیر افتد صورت پذیرفتنی نیست بل خود این مایه زیبائی
که هست رنگ خواهد باخت پس حالیا برنگیکه ایما کنند بنا گرفته برگفته آید و پرستار شما که نرخ آهن
سر روپیه پنج آستار میگوید بگوئیدش که ثمن از من ببرد و آهن بنرخ بازنموده خویش بخرید آورد و نه
بعد ازین پا فراز من است و سر شوریده او والسلام۔ دیگر مخدوم بی پرواز اد کرمه۔ نامه مشکبو رسید
اما بصحابت رقم آهو تغیر استثنا آنکه نامه رسان حشت توامان پیش ازانکه عنوانش کشاید باید
بتقاضای زشت گفتن گرفت که پاسخ ثابت بن تسلیم کنید من زینهار لفافه راست نخواهم کرد تا
آنکه شتاب زدگی آن وحشی نگذاشت که قدره از چرک پرداخته اید تا آنکه دو یه مطلوبه در همان قدره گذا
آمد و در دم بوی سپرده آمدم تا سخن از عالمی دگر رانم همانا همه حیرتم و از دل حیران آینه در پیش نفسم که
گرامی ملازمان گاه عزیمت زاد بوم چرا از نظاره پرستان رخ نهفتند و رسم خیر باد نگزاردند اگر آنند
تراشد که مگر از مانعی اندیشیدند بر گویمش که بگو کیست آنکس که مانع میتوانستی شد باری گذشتم از باز خواست
و آمدم بر گذارش ماجرای خویش در پرده نماناد که هنوز از بیماری نزله حالتی دارم زار و مجوزه های
رایم ازانجا که علیلم کارگر نمی شود و هم درین بقعه چاره گری نمی بینم که کف آرزو بدامنش در زنم بالجمله
بر نزاری گالیوگی و دست و پاچگی من بخشودنست یعنی آگهی بخشیدن که تا کجے ره و بدرقه می نهند تا اگر این
رو نهادنی بود اتفاق افتد در خود را بدر رود دگر که عبارت از امید بهت در مانگر یاشم تا آنگاه که جلوه بنیاد
بلده ریزند و اگر هنوز منزل عزم این طرف دور بوده باشد از حضرت عزرئیل چاره جو شوم۔ دیگر

رافت پناها - بیگ باز گردانده ۹۰ هما دم رسیدنش بفروشنده وا زده ۹۱ آمد و قیمتش سه روپیه و هشت آنه
ازوی پس گرفته و برقعه رسان سپرده آمد و فروشنده وا نمود که بهای خریده های خانصاحب
همگی یازده روپیه و دوازده آنه بوده است ازانجمله ده روپیه یافتم و هشت آنه بپاس خاطر خانصاحب
وا گذاشتم حالیا یک روپیه چار آنه بهای خانصاحب بجا ماند انتهی کلامه زیاده نیاز - دیگر مهربا
ناصیه سائی پا انداز انجمن مولد شریف فروغ چهره ایمان من و بجا آوردن فرمان سامی بلا زمان
سرمایه نازش جان من و با اینهمه اگر از کسب این هر دو نعمت محروم باشم باور توان فرمود که عایقی سنگین
گریبان گیر آمده و آن اشارت است بدو معنی یکی نگون طالعی و رمیده بختی دوم گرانی زنجیر ناگزیری
و نیز اندرین موقف اگر آیه و لا علی المریض حرج را عذر خواه و آماندگی خویش آورم غالبا
که آن عذر رخ بغازه پذیرفتگی روشناسی پذیرد بالجمله پوزش مجبور بر دل نازک کرمفرما گرانی مکناد
دیگر جناب اخی معظمی - دی سنگین ضرورتی گلوگیر وقتم آمده بود و وقت سکون و قرارم یکسر برهم زده
و امروز آشوبش چنان مشتعلم کرده که از هوش و آگهی گردی ۹۳ نمانده و رنه در تصور نگفتمی که در عین صعوبت زحمت
خراشش بر تابند و بر سر وقتم رسیده در ما نگردان ضرورت شوند - دیگر ۹۴ دیباچه کتاب بیاض
کتب مطلوبه بپرداز روانی می یابد و بهایش هفت روپیه قیمت دارد و این قیمت کمی نتواند گرفت و نیز
مدت ادای آن بها از یک هفته بیشتر نتواند یافت والسلام ۹۵ دیگر جان من فراق یک هفته شما بدترم
از مرده صد ساله گردانید و با اینهمه بحکم ضرورت نتوانم آرزو کرد که از ان بقعه قدم بیرون نهید و دیدار
خویش چشم را نوری و دلم را سروری بخشید اینک پنج روپیه بهر مصارف شما روانی می یابد رسیدش
برساننده اش توان سپرد - دیگر ۹۶ جان برادر چون پیرم ۹۷ از چنین مردی که گاهی بجا آوری خدمتم از جانفشانی
در سفر فرو نگذاشت و مال دریغ نداشت بل شایان حق شناسی آنست که دوام دولتش را از خدای بخشنده
خواهنده باشم و در همه حال و همه دم بنکوی خواهی او پاینده باشم و اگر اینچنین باشم کفران نعمت کرده باشم و خسران

کفران برده باشم۔ دیگر دوست بے پروای من آخر اینچه بیوفائی ست که با همه تکرار وعده و استواری
آن بسوگند نه هنوز بفرستادن جامه[۵۱] کرم فرما شدید و نه بروان داشتن نامه روان افزا شدید علت این
نا مهربانیها اگر نه بیوفائیها ست شرحی و اعلامی[۵۲] تا پیوند دل و بدگمانیها از هم بگسلد آمدم تا سخن از اصل جامه
رانم و آن اینست که جامه موعوده بصحابت رقعه رسان کرامت فرمایند که سد راه جان بلب رسیده آزرده
همان تواند بود والسلام۔ دیگر عاطفت پناها۔ طبیب مهربان تا هیچ آنجهان کرامت و بیماری همچو من
بیمار محبت و وعده استوار ارسال درمان میانه و هنوز آن وعده از زیور وفا دور و بیگانه هر آئینه علت
این نا مهربانی همه رمیدگی طالع و واژونی بخت من است دگر هیچ دیگر جهان دانش و بینش سلکم
اگر خواهید که شما را سرخیل دانایان روزگار دانم و نام شما بالای نام افلاطون نگارم بشتابید و حکیم صاحب را
بزور حکمت زبانی و بیانی زود تر باخود آورید و پس احتباس[۵۳] نبض و رویت قاروره هر دو رنجور نسخه‌ها یکه
حکیم صاحب نگارند بمن فرستید که بعد ازین انتظام سه کار بعهده[۵۴] من است یکی بخرید آوردن ادویه دوم
ساز کردن آنها سیوم نوشانیدنش برنجوران انشاء الله المستعان دیگر جناب حکیم صاحب امروز وعده دوشینه[۵۵]
را طراز وفا بخشیدنست یعنی تخم نیل از خانصاحب گرفته به بنده التفات فرمودن والسلام۔ دیگر قبله
و کعبه تا از خلد برین باسفل السافلین یعنی از آن قدسی انجمن بدین سرزمین رسیده ام آنچه از انبوهی مکاره من
می بینم هیچ بد اندیش مبیناد و زینکه باید پردازش مقدمه رنگ پور بدل در آمد همه چون نقد عمر از دست رفت
زیاده ازین چه گویم که چها برگذارد می اگر بندی از حواس خمسه بر جا داشتمی فقط دیگر بنام احباب
چند یاران طریقت را بشارت که ۵ خانه از روی کسے شد همه روشن اینجا ٭ جلوه مهر دهد ذره
روزن اینجا ٭ یعنی لی شامگاه حضرت مولانا مدظله پرتو ورود خورشید نمود ظلمتکده فقیر را فروغ شرف
بخشیدند والسلام دیگر مهربانی پناها اینک حکایتے تازه بحشم گوشه چشمی برمیگرازم گوشے که امروز چاشتگاه
مردی سترگ جثه از درم در آمد و در پیشطاق[۵۶] خانه بیائید و بی آنکه پرشش رو و خود را مغربلی در صنعتے چند که

[۵۱] جامه غسل
[۵۲] شرح کنید و اطلاع دهید
[۵۳] احتباس: بندی نبض
[۵۴] بعهده: سپرده بمن است
[۵۵] دوشینه: شب گذشته
[۵۶] پیشطاق: پیش صحن

یکی ازان گشتی بود نیک دانا و توانا و انمود انگاه چربک صندلی (کرسی) که از خانه تنگ چشمی (بخیل) بسیج آمده بود در صحن خانه نبود گفتمش که برین صندلی بنشین او همینکه نشست صندلی بار جثه ور ابرنتافت تا آنکه در دم بانگ طراق از اطرافش برخاست حاضرین مکان هرچند گفتندش که یکسو نشد[۵۱] عاقبت بیک چشم زدن تختهایش یکسر بشکست انگاه برخاست وراه خود پیش گرفت بالجمله اجزای بجامانده صندلی بدین امید بخدمت فرستاده می آید که بنصب تختهاے نوآزاساز مندی بخشیده تا شام کرامت فرمایند تا باشد که ازان تنگ چشم (بخیل) شرمساری نبرم والسلام دیگر شکسته نواز تراز مومیائی سلامت — دست شکسته دگر مومیائی همانقدر میخواهد که دی از دارالشفای کرم گرامی یافته بود و وانموده[۵۲] است که انبه هاے بنگاله پریروز خوابانیده[۵۳] ام هرگاه میرسد[۵۴] میرسانم نخستین بحضور شکسته نواز والسلام فقط دیگر مخلص نواز — درد دیروز دی مفاصلم را فروگرفته بود امروز چنان افزایش گرفته است که از رفتار بیچاره شده ام ورنه بحکم ضرورتے که دارم خود بسامی خدمت رسیده مے بالجمله جرم زحمت دهی عفو فرموده هرآنی بسر وقت این بیمار محبت در رسند و اگر هجوم کار باسد راه بذل این کرم باشد الٰهی بخشند تا بهر رنگیکه تواند شد افتان و خیزان خود دولت حضور خدمت گرامی دریابم و مرحله عرض کردنی درنوردم والسلام دیگر آنگاه ازهرچه گویم بهتر سلامت — امروز پایان ساعت هفت بود که فلان در گرامیکده شدم امّا بے کسب فوز عظیم دیدار گرامی برگشتم و همچنان اینک که غالباً آغاز ساعت پنج باشد همه شوق آمدم و همه حرمان مے روم بالجمله غایت از گزارش دسترمان جزاین نیست که بهجو شیوه کرم حاجت فقیر رایاد دهاد — فقط غره ربیع الثانی ۱۳۰۸ھ

[۵۱] ای یکسو نشد ۱۲
[۵۲] وانمودن بیان کردن ۱۲
[۵۳] خوابانیدن هندیسه پال رکھنا ۱۲
[۵۴] میرسد ای پخته می شود ۱۲

[illegible]

| | | |
|---|---|---|
| | نوشته بماند سیه بر سپید<br>نویسنده را نیست فردا امید | |

بسم الله الرحمن الرحیم

# تحفهٔ شاهجهانی

بعد جان و دل قربان حمد ایزد جل و علا و نعت سید الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم اما نهفته مباد که این لخت سیوم رقعاتی را محتوی است که همه بر صنعت اسجاع منطوی است و این صنعت بر دو قسم است – یکی آنکه نثر تنها قافیه داشته باشد – دوم آنکه نثر با قافیه و ردیف هر دو باشد و این قسم دوم سه هیئت دارد – یکی آنکه ردیف در هر دو فقره موجود باشد چنانکه درین مثل مشهور هر که زن ندارد آسایش تن ندارد – زن و تن قافیه است و ندارد ردیف آن نیز چنانکه درین دو فقره گلستان این چه حالت است که موجب چندین مخافت است – حالت و مخافت قافیه است – و کلمه است ردیف دوم آنکه ردیف از آخر فقره دوم محذوف باشد – چنانکه درین دو فقره گلستان – طاعت موجب قربت است – و بشکر اندرش مزید نعمت ای نعمت است مثال دیگر ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن ای گفتن گرفت – مثال سیوم طائفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته ای بسته بودند – سیوم آنکه ردیف از آخر فقره اولی محذوف بود چنانکه درین فقره – شوری در سر و سوزی در جگر داشت – ای شوری در سر داشت و سوزی در جگر داشت فافهم و بر گرانمایگی این صنعت دلیلی این است که بیشتر فقرات کتاب گلستان طراز این صنعت دارد – و علت این در از نفسی آنست که متعلمین از حسن این صنعت آگهی یافته کلام خود را بدان آراسته باشند – و نیز هویدا باد که این لخت سیوم تحفهٔ شاهجهانی موسوم کرده شد تا شرف اندوزد از حصول دولت نسبتی باسم عالی و نام متعالی حضرت سکندر رتبت فریدون مکانت غیث مکرمت غوث معدلت ابر سخا بحر عطا فیض رسان عالم بالا اثر از هر چه گویم جناب مستطاب **نواب شاهجهان بیگم صاحبه** کرون آف انڈیا رئیس و لا و راعظم طبقه اعلای ستاره هند و رئیسه معظمه بهوپال دامها الله

له قسم دوم آن [illegible] ... قسم دوم را صنعت [illegible] ... و نام دیگرش [illegible]

تعالی بالجاه والاقبال ۵۰ عز و شانی عجب خدا دادش + خلق گوید همه خدا دادش + خیر بالد

بجود زیست او + فیض نازد بجود طینت او + بادش ارزان خدا شناسی و جاه + بحق لا اله الا الله ۵۱

رقعه یکم اگر از جوش محبت جنون کرده ام که اینک ارمغان سفر ستم کابچنین و دیبا پارهٔ بقسطنطین و خسی

بگلشن و سنگریزهٔ بمعدن آعنی پنجاه دانه تغزک بمبی بجناب مولوی محمد علی بلغه الله نهایات الآمال

وکفاه من شر کل شانی والسلام بالوف الاحترام - رقعه دوم صاحب من اگر این ست تغافل

وانیمایه استغنا روزی مائیم و جوش سودا و خاک بیزی بازارها و شور طفلان بقفا و برجای پیرهن

خاک بازارها بر تن و از گرمی هنگامهٔ دیوانگی من الحذر بر زبان هر کوچه و برزن یا دامن صحرا و صحرا

صحرا خار در آبله های پا و توسن رم آهو ۵۲ زیر ران و فوج غولان برکاب اندر دوان فی نے

نزدیک است که از تعدی در هجران جان برلب رسیده پرافشان شود و افسانه ها به بستن

مژگان تمام گردد والسلام رقعه سوم بنده پرور - اگر پیام شما بشاه صاحب خواهم رسانید

بیگمان از من وی درهم خواهند کشید و من در نفس خود اینقدر تحمل نیابم که چین ۵۳ ابروی کسی

بر تابم رقعه چهارم محسن من - هر التفاتی که در کار آخی احسان الله سکینه بر احسانات

که بر جان من می نهید الهی تا جهان است و کام را علاقه با دل و جان است هم کامران باشید و هم

کامروای جهانیان باشید رقعه پنجم جلا بخش جوهر سخنوری و جوهر آرای آئینه معنی پروری سلام

امروز ساعت هفت بدولتکده جناب مرزا صاحب رسیدم و چکامه گرامی بجناب شان رساندم

سراسر خواندند و بس ستودند و فرمودند که تنها ایصال این قصیده را کفیلم نه پیدائی علت

غائی را وکیل التماس دارم بلی ظهور علت غائی وابسته بیاوری تقدیر است کار بنده همین تحریر یک

سلسله تدبیر است والسلام رقعه ششم با یامن - تا اندر زمرا گردن نمی نهید محال است

که برگردن ۵۴ آرزو نشنید رقعه هفتم عنایت پناها - اگر عنایت علی و اگر احمد حسین است

۵۱ داد اینجا صیغه ماضی است در مصرعه دوم صیغه مفعول پس درست قافیه نیست

۵۲ رم آهو کنایه از وحشت

۵۳ چین ابرو کنایه از خشم

۵۴ برگردن چیزی نهادن کنایه از تسلیم کردن

بودن من و هر یکی از ایشان چتماره صدبن است نژاد آئینه‌ها نگریا تماشا ایشان را دریابند
توان پژوهید و آن مغز حقیقتی که دریافتنی دارد و از مسیر والا سلام بالا تا الاحتمالی ار رقعه هشتم
چشم برادر چراغ برادر — رموزی که از تقریر دها بیهم دانگاشته اید بدریغ نگارش و در خاطر نشانم
کنید و آنچه از رازهای آنان من امروز دریافته ام بیور در رقعه سومه خانصاحب برطراز یده ام
بخوانیدش و دریابیدش رقعه نهم کام جان برادر — اگر اوج پختگی را نه اما نید تشیب و فراز
دهر را نزد بان دانید رقعه دهم نامی برادر — گرامی برادر چنانکه آمدن کارکنان جهاجن بر شما بلا
درکمین دارد رفتن کارپردازان شما پیش وی فتنه ها در آستین دارد و همانا بسی بر نمی آید که این
آمد و رفت همه کف افسوس میکرد و رقعه یازدهم چشم و چراغ من — شمارا لهو ولعب امان
نمی دهد و مرا افشار رنجوریها امان نمیدهد پس جای گریستنهاست بر بیچارگانی که بر ما و شما
تکیه و پشت دارند و چاره کار خود را از ما و شما امید دارند حاصل آنکه اگر بفور دیدن این سواد
از ان سواد بیرون نمی تازید تا بسر وقت بیچارگان نمیرسید و از رسید و جزم دانید که دست از کاشکی
یک قلم بر میدارم و بهای زرگاوان که تسلیم داده ام باز می ستانم رقعه دوازدهم دل دانا و دیده
بینا سلامت — همانا دین حق مقام ادا گردید که مستاجر ستم پیشه موضع رنگ پور را زجر کرده
وسقط گفتید اگرچه بدین قدر گوشمال دلم تسلی آشنا نگشت والله دلم نشکست نیز داد کار آگهی داده
که دستورانش را از آغال بدر کردید آمدم تلخی از حقایق اینجا بر سرایم دی مقدمه رنگ پور از
گذشت و بیچاره پتواری از حساب و جواب وارست و مردی که بعلت انبازی قاتل بهمن
ماخوذ بود دی بزندان رفت و امروز بتواتر وقوع دوره های صرع که از مدتی عارضحالش بود از
جهان رفت رقعه سیزدهم بدل دریا بکف نیسان سلامت — همانا نه در سود کرامت فرموده اید
که عاصل صد بحر دکان مخلص منوا بخشیده اید زهی عنایت و خهی کرم حالیا منم و سپاس این نوازش

تا من منم رقعه چهاردهم کرم گسترا — دی شامگاه بگرامیکده رسیدستم و چون آنگاه گرامیان زیب عشرتکده نبودند پس آمدم وامروز همینکه سپیده[۵۱] بزودی از اغره بیضه[۵۲] زد همانا تیماره[۵۳] اش اگر عنانگیر نیامدی صبحدم بسا بخدمت رسیدمی بالجمله ازانجا که دیده خدیده بحکم ضرورتی طالب دیدار است و دل شوریده بفرمان ناگزیری وصلت را خواستگار گویم که یارب کشش این خواهش زود دامن وی را بسویم درکشد وویرانه آغوشم را بجلوه جانی ورش آبادان گرداند رقعه پانزدهم عزیز من بامگاه نزدم آمدید و دیر بود دید و باز رفتید و مداد مطلوب نه من خواستم و نه شما بمن دادید نخواستنم را علت جز نسیان لازمه کوفتهای گوناگون نیست و علت ندادن شما گر از دو بیرون[۵۴] نیست یکی آنکه خود مداد نیاوردید بعلت آنکه آوردنش را از یاد در دادید دوم آنکه مداد با خود آوردید لیکن دادنش را از خاطر بردید[۵۵] باری بحالت وجود شوق نخستین مداد را برقعه رسان بسپارید و بحالت دوین رسمی ابدوانید تا بیاردش و بمن سپاردش رقعه شانزدهم هان ای ل تمنای پابوس ازین عرضه[۵۶] پیشتر بشتاب و دولت حضور جناب مولانا مدظله دریاب و آداب بجا آر و دست برگذار که تا مقدم[۵۷] بهار توام چمن پیرای این گلزمین نمی گردد و این گلزمین[۵۸] از سایه اقدام همه احترام بهشت آیین نمیگردد محال است و وهم وخیال است که گل مقصود ما هواخواهان شادابی نپذیرد و چمن آرزوی ما انقیاد کیشان وشناس آب و رنگی گردد زیاده حد ادب رقعه هفدهم جان برادر فرخنده گهر گفتار شما درست است اما درشت است و بیم میرود که اینمایه درشتی[۵۹] در حوصله حلم مخاطب نگنجد رقعه هیجدهم صاحب من — آرزوی که پخته آید بجای نتواند رسید زین رو گویم که بخواب اندر هم شما را اگر در تصورش نشاید گردید والسلام رقعه نوزدهم صاحب من — عبدالله با کالیجان بصورت یکسان است اما بمعنی دیگرکس[۶۰] است یعنی آن شاهباز است واین کس هر رنگ که خواهید بازمودن[۶۱] پردازید رقعه بستم صاحبا — دو کرت وعده[۶۲] وصلت نهادید و وصلت یکطرف به بیایی

[۵۱] سپیده زدن کنایه از نمودار شدن صبح ۱۲
[۵۲] بیضه زدن بیضه کردن ۱۲
[۵۳] تیماره خدمت بیمار ۱۲
[۵۴] از دو بیرون نیست ای از دو حال خالی نیست
[۵۵] از خاطر بردن فراموش کردن ۱۲
[۵۶] عرضه بمعنی عریضه ۱۲
[۵۷] مقدم بمعنی آمدن
[۵۸] گلزمین قطعه زمین ۱۲
[۵۹] ای حلم مخاطب مستعمل نیست درشتی نشود ۱۲
[۶۰] ای گذران هر است ۱۲
[۶۱] از مودن امتحان ۱۲
[۶۲] وعده نهادن وعده کردن ۱۲

ہم نخواہید الحذر زین بیداد و ستم والامان زین جور و جفا نے نے جور و جفا مکنید چند انکہ خواہید

نمائیم وہمان شیوہ وفا رقعہ ۲۱ صاحب من ـ آرزو بدیدار شما بیتاب است و زین بیتابی ہر جزو

پیکرم مانا بچشمہ سیماب است باید کہ بسرعت اندیشہ بیائید و رخ زیبا بنمائید تا باشد کہ دل از طپیدن
شانہ

بیاساید وجان برلب رسیدہ برگردد والسلام رقعہ ۲۲ حضرت سلامت ـ این اسہال نہ از ضعف معدہ

پیام است بلکہ از مرگ سلام است والسلام رقعہ ۲۳ صاحب من ـ پناہندہ را فراموش مکنید

ومعنے آیہ لاتقنطوا ف را از یاد مدہید بسا باشد کہ دشمن تباہ ف بیخ چاہی را ہ دیگران کند وخود اندران افتد

رقعہ ۲۴ ف ای سجدہ درت سر وسامان آفتاب ✤ زرین ز خاک کوی تو مژگان آفتاب ✤ ذرہ بیمقدار را

آگہی بخشید آید کہ سایہ التفات فروغانی سمات برین شبستان کی بال خورشیدے میکشاید رقعہ ۲۵

عصای پیری برادر ـ تا ہر دو دل ما وشما یک نمی شود دو دم سرد ف ما وشما بخونگرمی بدل نمی آمد چہ

امکان کہ کارہای اینجا حسن وجہے گیرد وسامان پذیرائش آنہا آمادہ مہیا گردد رقعہ ۲۶ صاحب من

اندر بندم خبرے از وطن رسید کہ دل ما در ہم کوفتہ گوناگون اندیشہ ہا گردانید باجملہ پس ساعتے بحد منت

میرسیم وشرحش میدہیم رقعہ ۲۷ جان اہلیت ـ مژدہ میدہیم ومبارکباد گوییم کہ حریف شما امروز

چون طالع خویش بوطن برگشت بعلت انکہ نقشے کہ می بست ہیچگونہ بکرسی نشست ما ہم گوییم کہ ایکہ روئے

کار نقش شرو شر نہاں اندیشید ہا یش از صفحہ خاطر تشاید ستردچہ دشمن را حقیر وبیچارہ نتوان شمرد رقعہ ۲۸ انجلق جنت

نشان ما لطف فزایندہ جان سلامت ـ زہی من وخوشے من کہ بیک تاریخ دو عید میسرم گردید یعنی امروز

کہ یکم شعبان است دو کرمنامہ جناب منشی رمضان علی صاحب نظارہ فرموزم گردید یکے ازان سیاہ

جامہ ارمغان آورد و دومین نامہ از مژدہ کاموری خود شان بعلاقہ سر رشتہ ... ہزار جان آورد
عمل ۱۲

جامہ در دیدہ صلاح جا یافتہ ہنوز داین قصہ طراز ارسال می نماید وتہنیت نامہ بسفارت یکی از اعزہ از سے

بال زانی میکشاید رقعہ ۲۹ قبلہ وکعبہ ـ موجب چیست کہ آنحضرت را التفاتی بما عبودیت کیشان نیست

۱ ف لاتقنطوا من رحمة الله ۱۲
۲ ف ... نشود از رحمت الہی ۱۲ ... ای برادر
۳ ف ... مژگان
۴ ف بیش ۱۲ ... نگاہ ... التفات ۱۲

هماناگر این بی اتفاقی بپاداش خطا ست شیوهٔ بزرگان عفو و عطا ست خاصه(۱) اندرین حالت که توبه و استغفار کنم و بخشایش خواهم رقعه ۳۰ ای آنکه محبت مرا دین ست جواب تعللت(۲) همه این ست که فریادرس بندگان چون توئی بیافرینند تا داد دلم از سنگین دلت بستانند یا سنگین دلت را موم گردانند و منشت(۳) را ازین حالت بگردانند تا از حضرت یزدان ترسنده باشی و بناوجی دل خستگان نخراشی رقعه ۳۱ برادر بتمکین از کوه گران تر سلامت — تا نفس بال(۴) می زند کام و زبان این قال میزند که الهی جاودان باشی که جهان بلندی همت را هفتم آسمانید و با این همه نازکیها میدارید رقعه ۳۲ عمر من حیات من — من پابند بندگیها و شما سرمست خودرفتگیها و بیچارگی نسوان پیدا و سر بر من استغنا فروشی اخوان هویدا و روشن آخر کدام رنگ ریخته آید که طرح تعمیر مکان افگنده ما و شما تمامی پذیرد و پردگیان آسمیه سر را از مصیبت خانه بدوشی رستگاری دست بهم دهد رقعه ۳۳ قطب زمانه سلامت — امروز شما مگار رحمت خرامش بر تافتن است و انجمن طوی بنده زاده را بسپر تو اقدام همه احترام فروغ شرف بخشیدن رقعه ۳۴ الا ای مهر علی بیوفا اینقدر جور روا نیست یعنی دو گرت جلوه بخش خانه ریختی و یکره(یکبار ۱۲) برخاک کشتگان محبت گذر نکردی بارے(۵) جفا کم کن که فردا روز محشر + ز روی عاشقان شرمنده باشی

رقعه ۳۵ گرامی برادرم — شما را چون ولی صاحب کشف نه پندارم که آنچه بخواهش آن بیتابم و هنوز بر زبان نیاورده ام بیخواهشم بمن کرامت فرمودید یعنی هشت کاسه چینی و ده کوزه قند و چه کوزه هاے قند که گوئی لبهای دلبران عذوبت ازین کوزه ها وام کرده ند یا بگدیه(۵) برده ند رقعه ۳۶ بنده حکم کش بجناب قبله خویش برمیگزارد که اگر فردا صبحدم دیده آرزویم از عکس انجمال جهان آرایی در شیشه و بهشت(۶) در آستین نمیگردد همه روز خون خواهم گریست بل نخواهم زیست رقعه ۳۷ صاحب من — اگر این است رنگ بی پروائی از نوشتن و خواندن چه بودن من ایدر(۷) و چه نابودن بل بودنم باین حالت اندرین جا همه موجب بدنامی است هم بهر ما و هم بهر شما

---

ف۱ خاصه ای خصوصاً ۱۲
ف۲ تعلل حیله و بهانه ۱۲
ف۳ منش بمعنی طبیعت ۱۲
ف۴ تا نفس بال میزند ای تا زنده ام ۱۲
ف۵ گدیه بروزن دریوزه بمعنی بهیک ۱۲
ف۶ ای صاحب کمال مسرت ۱۲
ف۷ ایدر یعنی اینجا و معنی آنکه بودن و نبودن من اینجا هر دو برابر است ۱۲

یعنی بعضی دعوی سرعت تعلیم مرا باطل خواهند گفت و بعضے سامیملا زمان را در بلادت ذہن کامل خواهند
گفت پس ہمان به که بنده بیچاره را بدر کنید تا از دوبار سبکدوش شوید یکی دادن زر دوم فکرت آموختن ہنر
زیاده و عاخیر رقعہ ۳۸ صاحب من - گر در ملاقات نخستین از من گناهی دیدید که دگر مهربان نشدید یا خود مرا
دل آزرده یافتید که آزرده شدید چنانکه گفته اند ع آزرده دل آزرده کند انجمنے را * بهر کیف عزم دیدار تو
دارد جان برلب آمده * باز گردد یا بر آید چیست فرمان شما * رقعہ ۳۹ سلکم ربکم - اکثر اوقات فرخنده خوانان
بروز شما می آیند و شور تقاضای نشست برمی آورند هر آئینه باغ شمالی را رہن باید کردن ست و باداے
پارهٔ از وام مهر بر دهان آنان نهادن رقعہ ۴۰ الحمد لله که رنجوریم دو شرف بخشید یکی آنکه پیکرم ہمتا تر
نرگس شهلای شما گردید دوم اینکه بپرسش حالم پرداختید و بوعدهٔ زیبا مقدم بنواختید الهی زنده باشید
و در جهان عیش و عشرت پاینده باشید رقعہ ۴۱ قبله و کعبه - اگر خامه نوازش رقم را بستایشم همین
رنگ است جانم از دست خواهد رفت چه روزے بے محابا نغمهٔ منصوری از دل بزبانم خواهد رسید
و مردم مرا بر دار خواهند کشید یا چنان نخوتم خواهد گرفت که مردم ہجو من خواهند بنشست و فردا سجده نمی کنم
و سجده حضور آن آستان انشاء الله المستعان رقعہ ۴۲ جان مردانگی جهان فرزانگی با لے این قریه بکنید
آنچه اهل آیند رقعہ ۴۳ در شکایت حیفے که دریاوار تشنه نوازی دریغ فرمودید و دریغ که آفتاب در فروغ
گستری مضایقه نمودید که از این بیش تغافل در کار دوردستان روا ندارند و زود وعدهٔ را که در میان
نهاده اند طراز وفا بخشند والسلام رقعہ ۴۴ جان برادر جهان برادر - تحمل زیبا و دلکش بود اما چندان
که کار برسوائی و بدنامی کشد رقعہ ۴۵ روح احسن - امروز دگر دامن ط بمیان زنید و در گشایش کار
فرو بسته ام چنان کوشید که تا زنده باشم در میدان شکرش تا زنده باشم رقعہ ۴۶ صاحب من قفل مطلوب
استاد خیر طلب که بفرستادید ہمانا کلید در ترقی درجات شما بود که گم کردید رقعہ ۴۷ حضرت سلامت
از آزار زخم کاری محبت شما بدل دارم و بر جای مرهم نمک را طلبگارم وگرنه اینچنین هر دمی گله سیداد

ط دامن بمیان زدن مستعد بکاری شدن ۱۲

شما بجوی بر سرو دمے که برستان می افتاد دیده و دگر بر خاستن را از یاد می برید و اگر شرح آن بیداد خواهید
گویم که از دل و اندیشه خود بپرسید که روز آدینه بمنزل مرزا صاحب چه سخن در میان آمده بود و چه معنی طراز
استقرار یافته بود و السلام رقعه ۴۸ قبله و کعبه - نگذاشتند مستاجران ستمگاره از ستمها سخت تر کی نکردند
برفراز جان بیچاره بالجمله اگر زود لوای التفات ملاذ ما آنحضرت بر سر بیچارگان سایه افگن نشود چه امکان
که بهمدرین ماه فردی از آنها اندرین مرز و بوم بجا ماند رقعه ۴۹ عیش برادر - اورا قیکه از من بشش پنج برده اید زود
داشتنش دادروان افزائی هید رقعه ۵۰ تسار جسن ستمند آخرین گردش تا چند رقعه ۵۱ کرم پناها - در عرض
این یک هفته سه تا آرزو نامه بخدمت روان داشتم و هنوز بوصول پاسخی خوشوقت نشدم همانا از روی
آداب محبت نیک آگهی دارم لاجرم گمان تغافل نبرم مگر دل که از سوداز دگان است اینقدر
پرسان است که برانداختن رسم نگارش را علت چیست و باریدن باران التفات را مانع کیست
رقعه ۵۲ صاحب من - دی دو رقعه بخدمت روان داشتم و تا اینندم بورود پاسخی جان نیافتم علت
این نامهربانی اگر نه بی پروائی است دگر چیست رقعه ۵۳ صاحب من - مردے نبود اینقدر زبون
زن بودن یاده چه گویم که گفتنی ها خود پیداست و بس همین رقعه ۵۴ حبیبی و طبیب قلبی رسید
گرامی رقعه دل غمین را راحتے رسانید که گوئی پیر یوسفے از لکهنو بزاویه تنهائیم رسید و تنگ در آغوشم کشید
و هر چه خواستم چون بوسه بمن بخشید پاسخ همه آنچه بر طراز بوده بود دیده اینست که دشمن هنوز در کمین است
رقعه ۵۵ ای آنکه کشور اهلیت زیر فرمان شما و سراپای مردمی راست بر قامت شان شما اطلاعا
برمی گزارم که روز سوم از حرمان خدمت بوطن باز خوردم و همین که از تنقیه فراغ می یابم بمشرق برمی
شتابم و بعدش هر کجا قرار میگیرم از آن قرارگاه و هم از علت قیام آنجا بسلامی ملازمان خبر گزار میشوم
دولت و اقبال پرستار باد و بر میگزارم بخدمت مجمع مولوی امام الدین صاحب پس سلام مسنون این
مصرعه عالی بصد نیاز مشحون ۳ بنده لطف شمائیم و دعاگوئی شما رقعه ۵۶ کرم پناها - رقعه رسان

۱ برستان افتادن بمعنی سخت گرفتن ۱۲
۲ پنج بردن مستعار ... بردن ۱۲
۳ حالی ... حال

در محضر خانصاحب چند نوبت نوای التجا کشیده اما بنوائی نرسید لاجرم بخدمت ملازمان رسد بدین امید که زود دلبنان رسد رقعه ۵۸ دلنوازا دل آرزوئی چه بندم که شکستن آن از کس صورت پذیر نه بینم رقعه ۵۹ ای آنکه حسن رهین احسان شما و قلمرو مردانگی زیر فرمان شما شک نیست که اگر یکبار دگر همت مردانه شما کار فرما شود دگر مشتے زر از خانصاحب برحسب وعده خود شان دستم بهم رسید رقعه ۵۹ صاحب من این باغ را اگرچه چون بهشت متروکه پدر فهمیده اید که چون ناهدان شیار و زبهوای دست داش پیچیده اید رقعه ۶۰ فرخ نهادا - این همه کرشمه رحمت حق است جل و علا ورنه من و نظام این کار بزرگ از کجا تا کجا رقعه ۶۱ بیدلان نوازا - شکایت نامه رسید و چه شکایت که هر حرفش دستگاه نازش گردید چه نازش بهر جان و دل سرمایه نوازش همانا سر زدن گناه کوتاقلمی را دو علت است یکی نبودن سرمایه تحریر و دوم ناآگهی از جلوگاه آن جان عالیت است پس اگر این هر دو نوازش پذیرفتنی باشد در پذیرند ورنه کیفرم کنند بهر عفو بلکه خواهند و ماجرای من اینکه هنوز بار گردن زمین الهآباد م و همچنان از بیداد رنجوری ناشادم رقعه ۶۲ صاحب من - بر سبیل خبر گویم نه بر طریق طلب که چاره دردمن بدست شماست نه اندر کف منشی عبدالرب و عدم طلب را علت چیست رقعه ۶۳ خسته نوازا ترا از مرهم سلامت - وعده ارسال مرهم چون هنوز بوفا نه انجامید نگویم که تغافل مانع گردید بل داعی دگر باشد که دست اندیشه بدامن ادراکش نرسد رقعه ۶۴ رافت طرازا دل خیست طلب همچو من هم گزارشگر سلام است و هم ملتمس این مرام که دیروز باغ شیخصاحب بقیمت و صد روپیه بفروخت در آمد و امروز آن قیمت بدست داد شان می پیوند دهر آئینه وقت است که آنجهان فرزانگی طلبگار زر قرضه خویش شوند اما نه تنها بارسال نامه بل کسے پرچابک با آن نامه روان فرمایند تا آنکس بحالت تعلل هنگامه تقاضای زشت برآرآید و عرصه بر خود شان تنگ کند و تا وصول زر دنبال شان نگذارد و دست از دامان شان برندارد رقعه ۶۵ جان برادر - شما را دستگاه

بسته و مرا پای پامردی شکسته کار آفرینی جست کنید کارهائی که بما و شما علاقه یافته و می باید رقعه ۶۶
جناب قبله میزبان مراکرم خوشه معلومی یکشنبه هم چون اینجا منزل گزینم و پائی بچینم رقعه ۶۷ جان احسن
رفتن شما از چون سخت نباید که هر روز سختی تازه زاید رقعه ۶۸ جناب عالی — نامه پرورده آن جود و دانم به
خواهش برای چون جای بمانم رقعه ۶۹ کهف دلخستگان سلامت — دکان سخن زین پایه بچینم که کسی را خریدار متاع
نبینم و بالفرض اگر خریداری پدید آید دستگاه شناسائی و حوصله و قدرت خریداریش کجا چنانکه پیداست و هویدا —
رقعه ۷۰ کرما معظما — بر طریق حکایت گویم نه بر سبیل شکایت که رفتن مختار صاحب فتنه ها خواهد انگیخت و
خون مصلحتها خواهد ریخت — و جناب خانصاحب زین دو که جز این یک شب نتوانند بجا پاید پذیرفتار فتنه ها
که نتوان گردید رقعه ۷۱ مولانا و مقتدانا — اگر قوت زر و اگر زور بازوی همت جناب خانصاحب را
نیکو میسر است رقعه ۷۲ عواطف پناها — با کوه خرد کو نیروی هوش کجا که من باشم و سر انجام این کارها
رقعه ۷۳ قبله — از دو ابو انجا هنگام نشستن آفتاب برخاستم و امروز هم همان آتش در کاسه دارم یعنی هجوم
کارهاست و روائی آنها بپای این بی سروپاست رقعه ۷۴ قبله حاجات — تا بندی این هم
زمیم محال است که از در سر آزاد نشینم رقعه ۷۵ مهربانا — مهربان نامه چهره افروز وصول گردید
آنامداد دیده انتظارم نرسید چه با وجود وعده از چگونگی منشی منتشی فساد حرفی نگاشتید مگر جناب بخت
کارم گرفتید رقعه ۷۶ جان سعادت — هر یکی از مجلسیان بقدوم شما انتظاری است و هر یکی از پیمانه
آرزوی دیدار شما در دل حصاری است رقعه ۷۷ روح اعزه — تا رسیده ام اندرین صحرا هم
و زبان تمنا بیم و این نوا که یا رب کسی باشد که من و سلوای لقای اعزه روزیم گردد
رقعه ۷۸ بنام منشی احمد حسین صاحب نیر — از هر چه گویم بهتر المتخلص به نیر سلمکم ربکم همانا اگر گویم که
تا این ثنین دیر فلک آمده ایند جا دارد چه نشتر را البسر عتی و حسن سوادی طراز رقم بخشیده که مدرکه
تا با مره ... چنین کتب بر سر آید و غالبا که تحریر چامه های نیز بهمین روز می زیبا پایان پذیر گردد و م

شامگاه اگر لمحه فقیر ورود فرمود سخنی گوش کنید که شنیدنی دارد رقعه ۷۹ نیاز کیشان نوازا- همان ام
دو دنا دشمن جان قفا کی دل و دوم وحشت دل غرض عجیب واقعه ایست و طرفه تا اجرای مشکل رقعه ۸۰
عالم عالم مهربان من و جهان جهان قدردان من- امروز عقده در کار من افتاد که جز ناخن همت شما
کس نتواندش کشاد بیائید و بکشائید رقعه ۸۱ جناب والا- اندیشه ادب منع لب میکند ورنه هنگام آن
تقاضا نمیکند که گلهٔ بے التفاتی ملازمان نجوی از لبم فرو ریزد که الامان از دیوار و دیوار برخیزد رقعه ۸۲
صاحب من- مرا رنجوری زنجیر پا و شمار اعنان از کف بدر رفته بسیر و تماشا آخر کار فرو بسته که ما و شما
بر عهده خود گرفته ایم چون کشاید و دگر کیست که سر انجام این کار را بدست همت خویش فرا گیرد رقعه ۸۳
جان برادر- مدتے بجگر کاوی پرداخته شد تا اینکار ساخته شد همانا اگر قدر شناسی بدین بجایزه پرداخت
اینکار سراپایم بگوهر آمودی رقعه ۸۴ صاحب من- اگر نور معرفت را طلبگار دیدم لب بسیار خواری گرید
کر بسیار خواری بسیار خواری آورد و اندرون تهی فروغ شناسندگی زاید رقعه ۸۵ صاحب من
تا دست التفات شما از آستین برون نیاید چه امکان که جیب آرزو یم منزل نقد حصول گردد رقعه ۸۶
جناب والا- دی تحریر دستاری خبر گزار شد که بتاریخ یکم اینماه سرزمین فیض آباد بورود مسعود جناب
مولانا صاحب گلزار شد و سرشار این آهنگ اند که در عشره دوم اینماه محمل عزم بسمت لکهنو رانند
رقعه ۸۷ صاحب من- گر همان هوس که شما را دو بار از جا برده است دگر در دل شما ریشه کرده است
رقعه ۸۸ صاحب من- خدا کند که کارم با این بت پرستان افتد و روزیکه چنین افتد مرگ نفسے
امانم ندهد رقعه ۸۹ گرامی برادرم- فشار انتظار مقدم شما خود مرا بعالمی رسانید که اکنون از انتظار خود شرمنده ام
بالجمله هر گاه بخود می آیم راه عشرتکده شما پیش میگیرم و علت یکشب و حیثیت دیدار شما در می یابم انشاء الله الاعظم
رقعه ۹۰ حبیبی و طبیب قلبی حقیقت نزول نازله تازه یعنی جوش نزله چه بر گزارم زود اگر از سیدا و اعراض
جامه بگزارم بالجمله اگر مرد کریم نپسندند مسیحائی را کار فرمایند رقعه ۹۱ فیضان پناها- از پایگاه عالی

۷۹ شنیدنی دارد یعنی شنیدنی است
۸۰ حضرت ...
۸۱ ...
۸۲ ...

چه کم گردد اگر پارهٔ التفات درکار بنده و در رقعه ۹۲ عامیان فیض سانا - تا جوی التفات خواجه درکار
بنده نمی رود محال است که بنده از دست جو فروشان گندم نما وارهد رقعه ۹۳ جان برادر - همان
منم و همان زاویهٔ تنهائی و همان حجرهٔ وحشت و همان شغل نخچیرهای علاج اینهمه پیداست که دیدار شماست
رقعه ۹۴ اخی معظمی - این مهاجن مرویست بدنهاد امید کشود کار از وی یکسو باید نهاد رقعه ۹۵ صاحب
سلامت - اگر فقیر را از نیازمندان و نیازکده را از خود دانند ف۱ از مهمانسرا بزاویهٔ فقیر نقل کنند رقعه ۹۶
دانش پناها - تا نخچیر ف۲ بر سر تیر نیاید تیر را کشاد دادن نشاید رقعه ۹۷ همه کرم سلامت - زن همسایه هنوز
بچه نیاورده است و حالتش از سختی دردزادن بجائی رسیده است که اگر دو سه ساعت کار بمی انجامد
بیگمان ترک جان میگوید بالجمله حسبةً لله دمی چند خرامش فرمایند و تعویذ حلال مشکلش از شما بصاحب
بحامل بدهانند رقعه ۹۸ اداشناسا - طبیب بامرده ماند خبر بر دوش جارتن نرود هرآئینه کهاران
باید فرستاد نه اسپ اگرچه برفتار برق باشد یا باد رقعه ۹۹ خیر محض سلامت - ایفای وعده ارسال
التفات نامه هنوز داد بنده نوازی نداد بوکه علت فراموشی بنده خبر یاد خدای عزوجل مباد و آمدن
گزارش همزبان این مکسورالبال است هرکه از مخلصان آن قدسی خصال است رقعه ۱۰۰ مطاعا
مخدوما - تا خبر مقدم تشریف یافته ام دل تا هوش را روزانه فرسنگها باستقبال سپرده ام رقعه ۱۰۱
فرودهیدگان ف۳ سرد فرا - شیوهٔ حزم را کار بستید که بند بر کتب گزاشتید و اما اگر نه اینچنین سیکرده جاقت
در شکنجه باز خواست می افتادید رقعه ۱۰۲ برادر من - دوری از شما چه زیستن چه ف۴ مردن لاجرم خواهم کز زود
مسرت قرب شما دریابم رقعه ۱۰۳ معنی رسا شبها پیش چراغ چون شمع گداخته ام تا پیرا و ازش
این کار نازک ساخته ام رقعه ۱۰۴ روح برادر - اگر سری بطمانینت اندوختن است یکسر از دعا
دیده بردوختن ف۶ است رقعه ۱۰۵ جانمن - جا آن سفته ام و مدتے ترک همه راحت گفته ام تا این نسخه
بکف آورده ام و بتیدیغ بشما سپرده ام رایگان نباید داد ایام بکام باد رقعه ۱۰۶ جناب عالی - نتوانم

ف۱ از خود دانند یعنی اپنا جانیے ۱۲

ف۲ نخچیر بر سر تیر آمدن یعنی زد پر آنا شکار کا ۱۲

ف۳ فرودهیده یعنی بخشنده ردوانا ای سردفتر فرودهیدگان ۲

ف۴ ... نه بر افزون ... گرفتن ... ۱۲

ف۵ ای پا شنیده و پنهان کردن ... پیش ... پراکنده ۱۲

ف۶ ... بر دوختن از خیره ... ۱۲ ... دوختن ... از ترک کردن ... ۱۲

بهیچ رنگ با زن کناش[۵۱] بس آمدن چنانکه با نفس خویشتن بلکه بونی نفس آسان ترمی نماید از مغلوبی
آن پرفن دیگر امروز نخستین[۱] بی که رخ ننمود روی نمودن[۲] غمی شوربخت بود رقعه ۱۰۷ جانا من — از
اخوان کیست که دلش[۵۲] نفت ستنه انگیزی نیست رقعه ۱۰۸ جانا من — این نومسلم هنوز دیرها در آستین دارد
اگر نفس بسوگندها برآرد اعتماد را نشاید بلکه مزورش[۱] فتنش لا خدمت جز زیانی سترگ نزاید رقعه ۱۰۹
جان اهلیت — شکر ارسال هدیه بلا ولفرض اگر خواهم بنگارش یکی از هزار مدحش بجای آورم میدان
فرصت از رهگذر راهنوهی کار ها تنگ است وحواس خمسه از اشتلم تنخیر بیرنگ لا جرم بسته[۵۳] هیکنم همین
یک دعای خیر که الهی پیوسته کامگار باشید بهر نعمتیکه خواهید رقعه ۱۱۰ جانا من — اگر طلسم یک تدبیر
بشکست طوق فکرے دگر بر گلوی آمال بدبست رقعه ۱۱۱ قبله دل — لله الحمد که مرض و عرض هر دو نا
در کاهش است و سرمایه بهبود در افزایش حسبتم که بدو اساز فرمان بود تا دو شربت دگر از اطریفل بمن در
رساند رقعه ۱۱۲ ای آنکه جامه اهلیت بر قامت شما بریده اند اخرچه دیده[۵۴] اند که از ما بریده اند اعنی
تا رفته اند بنامه یاد نیاورده اند رقعه ۱۱۳ قبله و کعبه — در خصوص نظام کار های متعلقه اینجا بحکم
فرمان رود و تعجیل آن سرمایه سعادت اندوخته اید رقعه ۱۱۴ کرما — این مرد از نغزگویان ماموربوده است
و بسا آبادی و ویرانه پیموده و در اثنای سفر بسا چکامه گفته و گرانمایه صله ها اندوخته گروهے لکهنویش
میخوانند و طایفه مسقط الراس او را دهلی میگویند در نظم روش پیشینیان داشت و در نثر را اثر متاخرین
بقدم اتباع می شتافت در پایان زندگانی بدهلی رو آورد و همدر آنجا تسلیم[۵۵] جان کرد رقعه ۱۱۵ صاحب
من — اگر از کشود کار نشان خواهید کسے از صنادید[۵۶] این بلده را با خود سازگار کنید رقعه ۱۱۶ روح من
از رنج رهسودگی رنجه نشوید و خاطر را در شکنجه میفگنید که هم زاینده زیان است و هم خمیر مایه شماتت[۵۷] بداندیشان
رقعه ۱۱۷ رفعت آسمان والا شانی سلامت نخستین سلامی نیازیکه دل ها و نازدرسیده باد و پس پرده
نماند که علت تحریر و ارسال این نیازنامه نه تنها بجا آوری فرمان آن ممدوح عالمیان است

[illegible]

بل هیچ بش خار خار تعلقی است که خاطر نیاز پرست را با مقدمه آن فیض رسان جهان است بو که زود بنگارش صحیح تحمل
آن مقدمه فریادرس این خارخار شوند و نیز از چگونگی سامانی آگهی بخشند که بهر اقامتم دران بقعه اندیشیده ام
والسلام رقعه ۱۱۸ از طرف حکیم سید عماد الحسن صاحب صاحب من - هم طوفان کار سے اب هنگامه آراست
و هم هنگامه آرا سے باد طوفان نما چه که تا هنگام فرو نشستن این هر دو طوفان منهج آشام باشند و زنهار
نام آشامیدن سهل نبرند رقعه ۱۱۹ قبله جانم هر چه فرمائی برانم رقعه ۱۲۰ آئینه طینت سلامت
بیش از دو روز نمیرود که زر روانی ف۵۱ بخدمت روانی مے یابد بتجمل خاطر جوهر دار جمعیت باد بالنون والصاد
رقعه ۱۲۱ جناب والا جنبش ف۵۲ خامه رافت رقم را کلید قفل این از فرمایند که جناب خالصاحب چرا ابتدا بر بنگ کتب
گذاشتند و در گزارش این خواهش همزبان من اند شفیقے مولوی عبد الکریم صاحب و آگهی طلبانی ف۵۳ چند
رقعه ۱۲۲ - جان من شادت - راه این است که میروید و زود اگر ف۵۴ بمنزل مقصود رسیدید و این یک سخن
هم یاد دارید که دلی نیاز ارید ۵ شاید که باو یار سرے داشته باشد رقعه ۱۲۳ قبله و کعبه هیچمیرز یک
تنه ف۵۵ نتوانند تا این یک اقلیم بگردانند - رقعه ۱۲۴ درة التاج اهلیت - زور حاجت چه قدر از غیرتم کم
افگنده است که شکیبم و اینک چون قصابان بتقاضای زشت مے پردازم که بهای کتب اگر حضرت خریداً
نمیدهند از گنجینه دولت خویش ارزانی دارند رقعه ۱۲۵ برادر عطوفت گستر - دنیا نبودنش یک غم و
بودنش هزار غم است - همانا ما اسیر زندان هستیم کار با این وگونه عذاب و الم است رقعه ۱۲۶ عزیز دلم -
می شنیدم که طمع دیده هوشمند را بدوزد و رخت غیرتش را پاک بسوزد و حالیا دیدم که چنین دوزد و چنان
سوزد - یعنی زنهار نظر شما بر انجام غصب این مشت هیمه نیفتد - و دم مکالمه زنهار ذره ف۵۶ آزرم پیراهن
غش ف۵۷ شما نگردد - و طرفه تر اینکه فهمایش هیچکس نپذیرید - با آنکه دعوی دانش پژوهی دارید - وما علینا
الا البلاغ رقعه ۱۲۷ روح رشادت - این غم شما هم بر کارهای اینجا ستم است و هم بهر والده ماجده
شما خمیرمایه هزارگونه غم است بیتابی شما د بحالت که جناب موصوف رنجورند - همانا شایستگی غیر ازین نگوید و تمام

ف۵۱ زر روانی ای زر نقد ۱۲
ف۵۲ جنبش خامه ای نوشتن نامه
ف۵۳ آگهی طلبانی ای طالب علمان
ف۵۴ اگر ای رسیدید ۱۲
ف۵۵ زور دار ای تهی نسبت چنانکه غنچه گوسفند این جا مردگان را ای نیز و تنگ ساخت * نفوذ کرد غنچه گل نصرت رحم را
ف۵۶ یک ذره ای تنها ۱۲
ف۵۷ آزرم پیراهن ای غیرت ۱۲
ف۵۸ غش بمعنی طبیعت

شرح سریف جزاین فرمان همه که سلسلهٔ خدمت و تیمارهٔ ام رنجور را کند هر سعادت شمارید و فی الحال از سفر
در گذرید و اگر از آن در گذشتن نتوانید وعده درمیان نهید تا زود بر گردید رقعه ۱۲۹ جامع محاسن نمایان
سلامت ـ همانا اعتراف آوردم بولایت شما زین ره که دیدم این نمایان کرامت شما که از چوب خشک گل ۵۱
ترچیدید و گرازنی بوریا خورد دید یعنی از سر خیل فرومایگان کامیاب خواهش گردیدید بالجمله تشکر این کامیابی
کار بیچارهٔ برآورید که بوسیلت این کتابت نیاز بخدمت میرسد و حاجت خود بر میگزارد والسلام رقعه ۱۲۹
گرامی شانا ـ تا ناخن همت شما کار فرما نشود چه امکان که گره از دلم باز گردد همین گره است که مرغ ۵۲ آهنگم را
بال و پر شکست رقعه ۱۳۰ جان را هلیت ـ اگر دل و اگر دیده ماست جگر تشنهٔ آب زندگی یعنی دیدار شمااست
و بجناب شیخ صاحب از من سلام و این دعائیه پیام رسانید که همانا طرح خواستگاری ۵۳ بحکم مصلحت از دوستداران
بهدید ناخواسته بکانپور انداخته اید الهی آغازش چون حسن پریرویان تنگ نمای خوبیها و انجامش
چون عشق پاکبازان بهار پیرای بهبودیها باد ـ بحرمت النبی الاکرم و آله الامجاد ـ

| | | |
|---|---|---|
| | بسم الله الرحمن الرحیم ؏ | |

لخت چهارم محتوی نامه های دراز ـ نامهٔ یکم ـ بنام مولوی سید محمد رضا خان صاحب ۵
نایدار کلک و نفس شرح نیاز ـ قصهٔ دل را زبان دگر است ـ همانا آنچه مضمون شعر بر گزارش اگر نه
از مسلمات بودے من دانم و دل که در بزمگاه ابراز راز نیاز چه زمزمه هاے دل از دیوار و در ربابی بان
خامه لاابالی آهنگ بر سرودمی و چه شنیدهای مرغ و ماهی برقص او راز پردهٔ نفس بر کشیدی بلی به نخستین
نوای که از دل درد پرست بر آوردمی هم دلربایان اشیوهٔ ۵۴ ازل آوردجفا از خاطر بدر انداختے و هم
دلدادگان سودای خط و خال از سر بیرون افگندے محتسب را سر تا سر بلای ۵۵ میخانه غلطانیدے
و زاهدان را وقف های هوی مستانه گردانیدمی و طوطی را از سواد سایهٔ پرهایش زبان و سر رشتهٔ ۵۶ خوابانیدمی

۵۱ از چوب خشک گل تر چیدن و از آدمی نامعقول مطلب حاصل کردن ۱۲
۵۲ مرغ آهنگم ای قصد و عزیمتم کنایه ۱۲
۵۳ خواستگاری یعنی منگنی ۱۲
۵۴ شیوهٔ ازل آن دوروای ...
۵۵ ... ۱۲
۵۶ زبان و سر رشتهٔ خوابانیدن ای واله گردانیدن ۱۲

وبلبل را از رنگ گل در موج خون غلطانیدے شمع را بحالت پروانه فانوس سانیدی فانوس را
چون دود شمع رخت هستی بتاراج هوا در دادی لیلی را بجو دانه از پرده محمل بدر افگندی جنازه را برنگ جرس
نذر فغان گردانیده می آهوان را که چه رم از یاد بردے و دشت را تار می از دامن جا گزاشتے بیابان را
فروش را چون ناقوس بفریاد و شیون سپردی ناقوسیان مسلمان را چون بت بنیرنگ حیرت در
افگندے دریا را چون گرداب و صحرا را چون گرد باد برقص در آوردی گل را ناله آموز بلبل و بلبل را برنگ هوش
بوی گل گردانیدی خود مرا حالتے فرو گرفتے که دیوار را از در و پای را از سر نشناختی و شمع را از
پروانه و خویش را از بیگانه باز ندانستے تے سنے اینچه تماشاست وهی هی اینچه سود است همه حق نیاز آنست که
سراپا اندیشه همه تمنای خویش گردم و پیش از رسیدن این نیازنامه بمعموره مرزاپور در رسم و لباس بجناب
عواطف مآب نقاوه دودمان عز و علا و عضاده خاندان مجد و اعتلا حضرت مولوی سید محمد رضا که
در گلشن سرای خلقش عطر نوی بر دماغ جانها سبیل است و هر شکنے از طره شاهد لطفش راحت بدلهای
وکیل لراقمه معتمد در گوهرش پاکی چو سرو اندر آب + تعبیه در طینتش خوبی چو گرمی هوا بر گزارم
نخستین سلامی نیاز یکه دل تا دیده از نازبرداران اوست و زان پس پیش در پاسخ التفات نامه که دی
بفیض ورودش توانگر عالم مباهات شده ستم اینقدر که مان ای خریدار دکان بیرونق همه اینچه خامه حقایق
رقم فرو ریخته بود دلنشین تر از سویدای دل گردید اما اندیشه نارسا بمغز این راز در نرسید که آیا نسیم این
طلبگاری از بهارستان التفات قدسی ملازمان بال و زیدن کشود یا از سمن زار گرایش جناب منشی
نور الحسن صاحب دام اقباله یا خود از مهب گرامی ملازمان هر دو تا حضرت بر سبیل مشارکت بالجمله اگر شق پسین
نقش بسته است سر تافتن از علاقه اینجا بفتوای آزرم کم از شرک نباشد و اگر نه نخستین است از چگونگی
نفس الامر اعلام رود تا پے بدان برده آید و کردار آوردنی را کار بسته و اندرین حالت که نقد این طلب
از کارخانه گرایش جناب منشی نور الحسن صاحب روانی یافته است هر آئینه زاد راهی که مقدارش کم از یکصد روپیه

نباشد بذریعه کاغذ زر فرستادن است و چنان فرستادن که در عرض همین سیزده یوم صفر بست داد این
آسیمه سر پیوند دو اگر بحکم مصلحتی نه اینچنین اتفاق افتد یعنی فرستادنش بعد سیزده صفر صورت پذیرد انگاه این
کاغذ زر و نیز مفاوضه را که بوی آن بستن باشد بنام نامی مخدومی مولوی سید امین اسد صاحب آئین توان بست
و در معنی این صورت مصلحتی مکتوم است که در انجمن قرب و حضورش نو اگر گزارش میشوم و نیز بر آئینه معنی نمایان
نماند که همدرین قرب یکی از اعیان آن بلده بدین بقیه رنگ ریخته بودند و نوای پیام شصت روپیه را
از جانب منشی نور الحسن صاحب بگوش هم شنیده بالجمله این نشنید که بر کشیدم چون بر نکشید می چه تا آلوده خاک این
ابر آنی گردیده ام کسی فزون از شصت روپیه یافته ام و می یابم اما اینقدر هست که از یکدو رتبه یابم سخن کوتاه
این جمله پسین بر زبان رفت بر سبیل رزوست نه بر طریق ابرام والسلام بالوف الاحترام ایضاً امروز
که دوشنبه و از رجب هفتمین است این صفحه نیایش سواد کرده خامه سودا رقم احسن نامه سیاه میگردد چشم که بروشنائی
نظر مخدوم کریم السجایا جناب مولوی سید محمد رضا ص اگه قدسی گوهرش چون آفتاب بی نیاز
آمد از ادب خطاب سرمایه نازندگی فراندوزد و آنچه اندرین نیایشنامه بایدم رنگ گزارش آن ریختن
اگر بر سبیل انجاز فرو ریزمش جز اینقدر نیست که از نوزده یوم الکاهی زاد یوم را از خاک نشینانم و زود الا ازین خاک پر افشان
گردم و بر اه صاحب گنج بر گرایم انشاء الله الاعظم و اگر بگزاردن این حق مقام در سازم و دل شرحه شرحه را انشراح و توضیح
این اجمال بر نیم چنان است که هرگاه کاغذ زر فرستاده قدسی ملازمان بدست داد نیاز پرست پیوست
بیان بر زدم که زرش از مهاجن نقد دستوری از آقای نامدار فراچنگ آوردم و رو براه صاحب گنج نهم اما
از انجا که در پس پرده رنگی دگر ریخته بود نخستین اتفاق آن وی نمود که مهاجن بهانه دکامیش و هفته کار را
به تعلل و حیله ها حواله داشت و هر روز زر قلب همین گفت بازنمود که امروز سماجت او را صاحب گنج میرسد زر مقصود
فردا بشما می سپارم بالجمله عاقبت خاطر خسته ازین حیله های و انگر به تنگ آمده از سر وصول آن زر در
گذشت و پس انگه چون طرح آن افگندم که راه صاحب گنج فرا پیش گیرم چنانچه کهاران بقلاوزی التفات جناب قاضی

ف۱ این بستن نبست وادن ۱۲
ف۲ ابر آنی کنایه از آبادی ۱۲
ف۳ الکاهی زمین ۱۲
ف۴ این حق مقام یعنی حق مقام ۱۲
ف۵ فراچنگ آوردن ۱۲
ف۶ زر قلب
ف۷ اصطلاح مهاجنان

صاحب بعرض استقرار در آمد و پالکی بر پیشگاه درو کالای ناروای من باندر ونش برنهاد و آمد و بردوم
گرسفر پایان هنگامه بر انگیختند و آویزش راطومار بجائی سانیدند که نتوانستم پای بجاده منزل مقصود گذاشتن چند
اندرین موقف نیشا اندرزگرانه بل حرف گیرانه میتواند آوازه داد که درهیچ مقام و چنین هنگام بایستے ازین پایه
مروت که همه خرابی خانه منافع خویش بارآورد یکسر برگسستن و پس[۱] کار خود فرا رفتن با ما ازینجا که مرد
این میدانم نیافریده اند یعنے جز نرمی و پرستاری امر محبت درنهادم تعبیه نکرده اند نتوانستم گرد کوچه درشتی و سرتابے
گردیدن و جهل دانستم دل دوستان آزردن سخن کوتاه چون نگهبائیکه ریختم بجائی نرسید نقشی دگرانگیختم و آن اینکه
دستوری یکماه را طلبگار گشتم بدین نیت که بعد ازین یکچند بوطن بوده بمنزل مقصود پویم آنگاه یاران موقف نگا
بازئی[۲] دگر انگیختند و آن اینکه درزوش براتم[۳] نزد عذرها باختند و کالای مرا جز بنقد زناگزیر در بساطم نگذاشتند
وبصد غمزه لاجوردی بر وداع من سر رضا جنبانیدند اما بنوعیکه دانستم مگر نخواهندم گذشت تا از جای
خویش بجنبم لاجرم همان ورشا منگا دبحکم اندیشه هاے گوناگون و از یاران نهفته و خبرنا شنیده و رسم
تودیع ناگزارده ازانجا بهوائے[۴] گردیدم تا روز چهارم بوطن باز خوردم و حالیا هرچند از یاران دور افتاده ام
و از چشم ایشان چون تار نظر نهان گردیده ام اما هنوز دست از دامنم برنداشته اند یعنی بذریعه برام[۵] بارها
هنگامه بپا کرده اند که هوش درباخته ام و چون پیکر تصویر در طلسم حیرتے افتاده ام و همه دم اندیشم که بارے دیگر
چه بایدم کرد و کدام جاده بایدم سپرد که به نکوهیدگی وضع و ناسنجیدگی شیوه انگشت نما گردم و زنگ زرد
نکشم[۶] بارے یکچند اندرین دم نگارش این ورق بخود بسته ام و دل بران گماشته ام اینست که در عرض هفتة
عشره ازینجا پای خاکی[۷] کنم و بعظیم آباد پویدم و زر تنخواه و کتابهائی که دستمایه حرفت من است بعرض رسی
وبذل نیرنگی از یاران بکف آورم و بگرای صاحبگنج گردم پس بجناب منشی صاحب ازین اسرار و هم از همیمنے
اعلام دادن است که کاغذ زر عطیه گرامی ملا زمان بجناب قاضی رضا حسین صاحب سپردستم و بجناب ایشان
برگزارده که همانا تا از وطن برنگردم و قدم در راه صاحبگنج ننگذارم سرو کارے بدین کاغذ زر ندارم

[۱] پس کار خود فرا رفتن ای بکار خود مشغول شدن
[۲] بازی برات کشیده از تنخواه
[۳] بهوائی گردیدن کنایه از پریدن
[۴] رنگ زردی کشیدن شرمنده شدن

[۵] بجور بستن سخن یا ناروا
[۶] دادن کار بے زر نمودن
[۷] پای خاکی کردن سفر کردن بمعنی پیاده
[۸] بعرض رسانیدن بمعنی پیاده و حیله

و نیز برای خورشید ضیای مطالع عطوفت پیرای نهان نماناد که غایت از سرودن این افسانه جز گزارش سبب
تعذر خودم نبوده است زیاده نیاز که دل با دماز دو جان از وبر خویش بالد ایضاً همانا چون بنده که ناگاه تنگ
بیچارگی خویش در هم فشار د همه عرق گشته و سر فرو دافگنده دست بسته بجناب مولوی حافظ محمد رضا که نسبه
میکشاید گره غم همه باناخن لطف * میزداید همه ز آئینه دلها زنگار * بزبانیکه از بیتابیها پیداری بال بسمل و پیش نوا
صدای بال بسمل است سر حرف مدعا باز میکنم که هر آئینه بروز بست هفتم گذشته ماه سوال عظیم آباد را بار گردش قدم
ویران الم و ستم کرد شبی همدرین بقعه سحر کرده بحلقه شتابندگان آنطرف درآییم اما پس رسیدن اینجا چون پدید
آمد که جناب سید محبوب شیر صولت از مدت ماهی مظفرپور جلوه گراند و همگی کالای ناروای من که جزوی از آن
آن چند کتاب است که در کار تعلیم نظم و نثرم سرمایه تاب است در او تاق[۱] جناب شان نهاده است و قفل بر
درش ریخته و کلیدش چون دلم بی نشان کام ناکام از سخت جانی جان نداده توسن عزیمت را پی کردم
هی هی چه پی کردن از شورشها قیامتی بسر شوریده خویش آوردن قیامت دگر این است که هنوز
از همان هنگام که اشارت مراجعت نفرموده اند خود شناخت نیارم چون جسم بیجان بفتار آمدن اما بیش
از یک هفته چه خبر گرم است که معزی الیه در نور وهمین امروز فردا بطربکده خویش فروغ ورود می گسترند پس
هرگاه چنین رخ می نماید پی آنکه وهم درنگ در میان گنجد منم و جاده صاحبگنج بشرط آنکه در دستاد
آن واجبی که بایدم یافت آفتی روی نداد ورنه دو سه روز دگر من همان فشاری که دارم حاصل عرض
خیر اینها آنکه در استواری آهنگ آنطرف و زود رسیدنم بدان بقعه هیچگونه شکی را بار نیست و دل با زبان هم
سوگند است بو که خواجه آگاه دل نیز باور کند و همه آنچه برگزارده ام حمل بر طمع کاری نفرماید و از دست افسانه
وافسون نه پندارد که حسن تراشی از خار زبان[۲] دو میثاقها در میان نهاد و چون هنوز که اشارت بر ورد مدت سه ماه است
نیم گامی براه وفا نشتافت سخن را بساختگی آرایش میدهد بلکه آن انکار دکه همانا پایش در گل است و نقش وفا
اندیشیش همچنان در دل و آبسی نماند که پای را از آن گل بر آرد و براه صاحبگنج کشاید و دگر از کرشمه کرم مخدوم

۱ اوتاق هندی کوٹهری کو کهتے هیں
۲ زبان دادن اقرار کردن

والاهم آن خواهم که پاسخ این نشایش نامه زود سرم را ثریا سا گرداند و هم آن قدسی صحیفه را بانشای این
راز ساز مندی فرو که رنگ خواهش جناب منشی نور الحسن صاحب بهان جای جی دهست یا هنوز نارسیدن این نامه را
آن رنگ را خمیر مایه باختگیها آمد و زر عطیه را سامیلا زمان در کارخانه دولت جناب قاضی صاحب ودیعت است
و بس باده نیاز که بلبل را خجل و خار زده را بل باشد ایضاً مخدوما مطاعا این ورق که چون وی جز دو موی
کسی سیاهش میکنم پاسخ است مرد لربا صحیفه را که روز سوم از تمبر طراز چهره ورود گردیده بود همانا نمیخواستم که
کارنگارش این پاسخ بیانجامد و رنگ آن رخ نماید که برجای آن خ در و آن شوم و صاحب گنج را از خاک
نشینان گردم لیکن چون هنوز دانستم همچنان بر کوهست نشد که آن آرزو روائی پذیرفتی و خونش بیجای
ریختن نرفتی آمدم بر توضیح این ابهام در پرده ممانادکه جناب میر محبوب شیر صاحب در آغاز این اسبوع از مظفر پور
بجایگاه خویش آرمیدند و روز دوم از ورود بود که سخن از عزیمت صاحبگنج در میان آمد تا پاسخ گزار آمد که
در شهر مستقبل همایی جناب خوشدامن صاحبه محمل عزیمت بحرمین شریفین میرانیم زاد هما الله شرفاً چنانچه مینگرید
و تماشا می کنید که از بام تا شام آرایش ساز و برگ سفر را هنگامه گرم میباشد و نیز از نمایان سمات تصمیم این
عزیمت است که پانزده هزار روپیه بخانه بنگ و پانزده هزار روپیه بکوٹهی میر نواب صاحب بداعیه ضرورت همین سفر
فرستاده و سفته نوٹ خریده آمد و هم از اینجاست که مطوف مکه علیا را از مدت دو ماه بهر همعنانی و رهنمونی به منزل
خود فرود آورده ایم و جناب قاضی صاحب در عرض همین امروز فردا بهر خرید هنڈوی مقام جده بکلکته تشریف میبرند
پس در ماه جمادی الآخری همگی زر و جیب خویش برگرفته بصاحبگنج برگرائید انتهی کلامه حاصل تراز جائیها آنکه
بحقیقت عائقی که شرح داده آمد وارسیده بنده مجبور را هرچند دگر معذور دارند بنام مولوی عبد السلام
امروز که دوشنبه و از ذیقعده هفتمین است بحضرت مولانا عبد السلام صاحب که هر آئینه محسن ملاذ نیاز پرستان اند
چون بنده که کمرها ی خواجه گرد سراپایش در گرفته باشد بیباکانه گزارشگرم که سرگذشت خاکم چون غبار از
خاطر عاطر بدر رفت چه اگر نه اینچنین بود بیگمان در نور د صحیفه موسومه عزیز الدین که دی رود فرمود اشارتی

۵۱ سازمندی ای سامان وفا علی بدر گرم ... ۱۲
۵۲ چون هنوز رسیده ام ... رنگ خواهش ... صاحب را از ... کرده ۱۲
۵۳ ... ۱۲
۵۴ ... ۱۲

ازان هیچ جا پیرفت که وعده روائی آن در میان بود یارب خواجه همه کرم این نوا را که از زبان بنده بیرون
تراویده بگوش دل بشنود و آن کند که در عرض همین هفته عشره از مقیمان کلکته شوم و زود
در سایه کرمش آرایش گزین گردم والسلام **ایضاً** هرچند چون گدای مبرم لب از گفتنها فرو
نبستن و بنوای خارج آهنگ مدعای خویش پرده گوش نازک مسئول الیه را بخراشیدن باب ادب
نباشد اما بحکم ضرورتی که نیازی باظهار ندارد بل زین رو که غوغای اهل حاجت بر گوش اهل کرم گرانی
نکند سفی بلکه آن گوش از تماشائیان آن غوغا آمده است بر سبیل ایجاز هنگامه سنج مدعا میگردم که
همانا دو نیازنامه ازین شهر لکهنو که اینجا ست بمرفعت روان داشته ام یکی اندران قرب که سرزمین
کانپور از سایه اقدام همه احترام آسمان سا بود دوم پس ازانکه خاک کلکته بافاضه ورود خورشید نمود یابیر
آبرو گردید اما ندانم که در پس پرده کدام نقش بسته اند و قلم ۱ بر چه معنی رفته است که در پاسخ آن هر دو نامه صدائی
از زبان خامه گوهرفشان برنخاست و جنبش بنان بلاغت توامان گوهر حرفی بر روی ورق نیفشاند با جمله اندرین
موقف کدام نوا زیر پرده نیست که شم جز اینکه ه هرچه هست از نامستنا سازی اندام ماست ورنه تشریف تو
بر بالای کس کوتاه نیست کنون یارب مخدوم آدمی خصال فرنگارش پاسخ سیوم کتابت استغنا را باز مده و خون
آرزوی لدادگان کوی نیاز را به تیغ تغافل مریز و بسر عدیله اواز اندیشه پس نشاند نگاشتن و فرستادن پاسخ تمام
عیارش داد کرمفرمائیها بدیعنی بجامه حقایق رقم سپارد که بر وفق وعده استوارتر از سد سکندری در مقدمه
تقریب معلوم ۲ه کرشمه کریمانه کرم کدام رنگ دستگاه نمود بخشید والسلام **ایضاً** این چارمین نامه است از فقیر یافته
در اجتیم کرفیضیاب نگاه مولانا عبدالسلام باد و همچو نیازنامه هائیکه زین پیش بامید جواب مقدمه بوعو فرستادم در
آتش گمشدگی مسوزاد و اگر این گمان من غلط نباشد یعنی همه آن نیازنامه ها بمنزل مقصود در پیوسته باشد
پاسخ این فراغت نامه همچو جواب آن نیازنامه های پیشین ای دی شعله استغنا مبیناد و اگر استغنا در بارگاه شیوه التفات
بار نیافته است از بیدبختی گر کند نگارش پاسخ را سد راه آمد آگهی اندوزم یارب خود زبان کرم خواجه کریمی را شیوه است

١ه‍ عمر ... ٢ه‍ ای ...

عذر خواه گستاخی ناگزیر عرض حاجت باد آمدم تا بقیه دعا بزبان ادب برگزارم مخدوم من نیک دانم که نگاشتن
پاسخ‌ها را سببی هست که مرغ اندیشه نارسا بگرد اوج ادراکش نتوانست پرید و نوا تمه پر زد و نتیجه آن نگاشتن جز
خیر نخواهد بود چنانکه گفته اند دیر آید درست آید اما هنگام زدودگی آئینه این دعا خواه شکرم که بدر کاسباب از نگی
که در نمایش دعا میرود دیگر و دل باشم و بوصول پاسخ این آرزونامه تا پس فردا طمانینت اندوزم و السلام ایضاً
بنام سید محبوب شیر صولت اینک که آفتاب تحتی از نصف النهار گردیده است صدائی چند از شکست دل خسته
روان میخزد بو که از ملازمت گوش در دلها نیوش مخدوم همه شوکت مومیای شکسته پیوند جگر خستگان بلطف فراوانی
و رأفت ناپیره مسند معانا داعیه بر آئینه معنی نما هی کنت همه حشمت جناب سید محبوب شیر صولت نمایان تن از زخم دلم
باد که اندرین طرف زمان بجائیکه شک و آمیزه گمان انچه من نگاشتن کردم غالباً هیچ نابینا نگرده باشد یعنی اندکی نیستم
کر سالار پور عبارت است از نشیمن ۵۱ عنقا و نسگالیدم که درین وحشت آباد چون من میده دلی چگونه تواند زیستن
و نیندیشیدم که بچه عنوان مدت ۵۲ بسته روز خاک کوچه رم آهو توانم بختین دانا ئے راز داند که این هوای بیابان
مرگی از کجا در سرم افتاد تا موی کشانیم از کوچه لیلی بدر آورد و مجنون وار بصحرای جنونم در داد هر چند بیک سند آمد نیستم
اما ایدون بیشتر دانستم که مخدوم عنایت فرمای من بفرزانگی و بجزدی چون عقل نخستین یکتای دوران است بل در
هر وادی همتای پن یینی روزیکه سخن از نگارانیم بدینطرف در میان آمده بود در حال از لبهای درفشان فرو ریخته بود که رفتن
بسالار پور آسان است اما بر جا ماندن پای اقامت بیرون از احاطه امکان بالجمله اینک بحیان رو ی فرآمد که دیر و زود
همینکه قدم درین وحشت آباد گذاشتم دیدم که بوالعجب ویرانکده ایست که هوائے جز از مروجه دل طپید نهانی زند و صدائے
غیر از پای خم در فنگیها بگوش اندرنمی خورد اگر نظر بر در می افتد حلقه چشم قربانیست و اگر بر دیوار همه تن سینه راه شادمانی
هر کوچه زخم نمایانی است و هر پرکاه خنجر برانی القصه خانه مروت خراب که خود را بر گردن ۵۳ بستم زحمت غول بیابانی گردید
و جگر شیوه خود داری فراغ که نیارم ایدون از زین صحرا رمیدن اما در سر دارم که عنقریب بیرنگی فروریخته هم رنگ ریگ
چهره خویش ازین آشوب آباد پر افشان گردم و بدان عشرت ۵۴ آباد پیوندم و اگر برین اندیشیده ۵۵ چیره دست نمی شوم کام

۵۱ ای بی هیچ شرمندی
۵۲ ای پیمانی دیرینه

۵۳ یعنی نماند کسی از آشنا گرداش برای بستن زوطن خود را
۵۴ برگردن بستن یعنی نذر گرفتن وابجا گرفت بسبب بیگار گرفتن
۵۵ عشرت آباد باعتبار بودن وطن گفته است
۵۶ اندیشیده ای بخش اندیشه

ناکام منم و مدت بست که در زوا آوارگی این وادی وحشت و بعد شرط انگیزوی توسن عمر روان نور دیدن آن
وادی را وفا کرد نظاره جمال روان آرای آن قشقه آرای حسین اهلبیت دگر به دین سفر شراره دگر که در پرده بال تاب
توانم زد مذاق آن بود که ناگرفت در عرض راتپ کردم و هنوز از بندش رستگاری نیارم و در ورگ و پے مستور
بران غرض اینهمه بلا بار بسر آورد و این قیامت پا برجاش پرکاله یعنی حضرت دل ست چنانکه وانید ورنه کجا من
سودازده و کجا این این پر کند مگر آنچه دیده مبتلای بلاے انتظار است رسیدن سید سقیمچه دوین است
که در عرض همین هفته حال از صفی پور بعشرتکده گرامی می پیوندد و هرچه گوش خراب باده هوای است صدا
که غالبا همان روز خاک بیزی من از پانچ رقعه میر قاسم شیر صاحب از محسن پور برخاسته باشد بالجمله زود بداد
این واماندگان فرا رسیدنست و بر حال این در افتادگان بخشودن سه گر تو نوازی که نوازد مارا +
دچگویم که از بنیاوردن انشای کرشمه محبوب چه مایه بر خویش پیچانم اگر زود ترش از میر باقر حسین صاحب
برگرفته کرامت فرمایند کرمیست نمایان و هم کفش این پای افتاده که غالبا کفش دوزے همان روز روانیم بسا
رسانیده باشد بصحابت نامه برادر لطف فرمودن تاج شاهی بگدائی بخشیدن است و چون خدمتگر بدیراز
خرجامه و مسواک مرا همانجا بگذاشته به عرضه هم که زین هرگز چه زحمتها کشیده و می کشم بالجمله اگر بوساطت
آینده عنایت گردد از عنایت چه دور و اگر طرح افگنده همت مردانه سید منظر علی صاحب بجائی رسیده باشد
هم از ان انبیاهی تا دل دیوانه بیکسوئی گراید و اگر ز کاشانه ڈاکٹر دگر صدائی برخاسته باشد هم از ان اشعارے
تا شور قیامت در دلی از خاطر خسته بدر رود و هرگاه اوراق محتوی خبر فرستاده سامی طلازمان از کلکته در رسے
زود دوازده دوری را نیز با علام آن خوشوقت فرمودن است و هم بسرعت هرچه تمامتر از مژده روح افزاے
صحت بند دست قرة العین سید علی شیر زاد الله بقاه اعلام بخشند که نمیش گرانی بهوش شادمانی بدل یابد
و پاره جگران سعادت و اقبال توامان سید علی شیر و حسن شیر اطال الله عمرهما دعا خوانند و دریابند که تا هنگام
قیام این مقام کتابهائیکه فرستاده باشم از حضرت والد بزرگوار خویش بطور سبق خوانده باشند و بحفظ آن پرداخته

عه نشانیست به محبوب حقیقی ۱۲
عه سقیمچه شود سے ۱۲
عه روزنامه و گلوی و به ماه بانان
عه زیارت است بسوی مشهد پیر ایرانی مذکوران ۱۲
عه انبیای ای اطلاع دهیده ۱۲
عه اشعارسے ای خبر دهیده ۱۲

ورنہ خواہند دید کہ دشنام گوش دشمنان چہ میکند و ہم تا حجاب تفرقہ درمیانست بارسال سودات خوشنو قلم ارزد
و بس گزارش میکنم بجناب عواطف مآب قاضے سید رضا حسین صاحب سلامی نیاز که تشنہ را آب و دیدہ را آب و
در دورا بدرمان و بی برگی را بسامان و زخم را مرہم و ماہی را بیم و بلبل را گل و خمار زدہ را بمل و شبنم را خورشید ۵۱
و یاس را بامید و ناتوانی را بتوانائی و شکستگی را مومیائی بود و ہمچنان بسا بخدمت کرمفرمای بی سروپایان مرہم
زخم سینہ ریشان سید منظر علی صاحب منظرگاہ عنایت پناہ جناب سید نور الحسن صاحب آئین نیاز زیرستان جگر
تشنہ دیدار مجرائی و خدمت مجموعہ محاسن نمایان میر علی حسین صاحب چون دیدہ دیدار طلب آرزوی لقائی و خدمت
سمو تبت تحصیلدار صاحب و شیخ وصی احمد صاحب چون گدایان یا داسد مشتاقانہ سلامی بخدمت یار کرم گستر مولوی
غلام علی ساغر آنکہ دیدہ دل چون حسرتیان از دور بسوئش نگرانست و بس انشا و ارسال این کتابت نیاز
جامہ ہای گرامی را آویزہ گوش نظر میکنم و بنور دلتمہ دگر روان میدارم انشاء اللہ الاعظم و تا چندین ویرانہ گردیدہ ام
از ہرگز زنادستہ ہی تنباکوی تشنہ کام آرام تلخ تر از زہر فراق دارم پس اگر قدری ازان تنباکو کہ از سرکار راتبہ
می یافتیم بوساطت معتمدی باین وظیفہ خوار ارزانی داشتہ آید دانم کہ عیسے نفس من از تلخی مرگم وا رہاندہ صد جان
شیرین بکالبدم دمید والسّلام **ایضاً** حسن کہ از ناز برداران نیاز ست بجان عالم محاسن جناب سید محبوب
صولت کہ حور ابلیت از پرستاران او ست و پری قابلیت از مروحہ جنبانان او از جملہ نگاشتنیہا آنچہ نتواند نگاشت آرزوی دیدنہا ست و بکام دیدہ
و دل سیدنہا و آنچہ تواند نگاشت اینست کہ روز پنجشنبہ تاریخ ہشتم ذیقعدہ آرزو نامہ تمنای کشود کارہای وابستہ چند روان داشتہ ام
اگر پروانگی شمع جمال جہان آرا رخ امتیاز برافروختہ باشد سلّمہ اللہ تعالیٰ داگر زود کرشمہ پاسخش آبے بر آتشکدہ اضطراب ۵۲
لازمہ انتظارم میرند زہی من و خوشا من شیما اگر جواب مقدمہ طرح افگندہ بعضے کرمفرمایان جان میفزاید چہ
دین پیکر بیجان چون ملبسے نماند کہ چنگ وحشت تنہائی و بیابان آوارگی گریبان جان را چاک تا دامن بساند
آن در سر دارم کہ اگر رہ پاسخ کتابت میر قاسم شیر صاحب صدای طلبگاری برخاستہ باشد در حال آن را دیدہ
گریز گردانیدہ ازین وحشت آباد بیرون تازم ورنہ خیر سیمان قہر خودم برجان خودم و تمنای میان ظہیر الدین ہمہ آنست کہ بجناب عالیہ

طالب العلم را نقد رخصت آن باید عطا فرموده اید که تا پایان تقریب طوی جای درین بلقعه دارد و آینک چامه زیبای گرامی که خونبانه فشانیهاے ریش دل و جگر کاویهای ناخن فکر بعرض یک شبانروزش کسوت درستی پوشانده طراز رقم سے یابد توانا ایزد مع الخیر رساناد والسلام **ایضاً** آه صد آه آن فت که من بع دستم و گلزمین مجلس لو دیگر و سید محبوب شیر اسد اللهی گهر دو نوشانوش باده همکاسگیها و آین آمد که از در دیجرانش بر خاک سالار پوس طپانم و در خونجگر غلطان اگرچه حالا این طپیدن و غلطیدن از انست که بر گفته آمد بل از رهگذر تیزی آتش شوق وصالست که لازمه نزدیکی هنگام اتصال است باری همیکه تاریخ هفتم ربیع الآخر میرسد مهبط سرو پا همپای برات رو بمنزل می نهد و بدان عشرت آبادمی پیوندد و زخمهای دامن دار درون رنگ الفت تیغ مهاجرت صوری بدل بر و اشته بمرهم مهربانیها التیام میدهد انشاء الله الاحد و گزارش میکنم بجناب گرامی القاب حافظ سید احمد رضا صاحب درجواب سلامی که بمن ارمغان فرستاده بودند صد سلام نیاز مشحون و بصد هزار آرزوے دیدنها مقرون سے نے درجواب آن سلام اینک گوهر جان سنعز ستم بر فرق والای شان باید افشاند۔ **ایضاً** مخدوم احسن محسن احسن مطلع احسن ملاذ احسن سرگرمی شوق تقاضی نمیخواهد توان سنجید که هر گاه کسے را از رهگرایان وی بدان عیشستان می نگرم خامه و کاغذ بکف بر میدارم و خواهم که چیزے بنام نامی اسم گرامی گرم مفر بار نگارم و چون امروز حرفے نگاشتنے در ضمیر ندارم معلبت انکه هر چه از نگاشتنیها داشتم همه بنورد آورد نامه های پیشین بر گزاردم لاجرم ختم نگارش بدعا و ثنا میکنم ثنا بطریق اختصار اینکه ؎ مرحبای آفتاب عز و عظمت را ضیا ؞ مرحبای آسمان جاه و حشمت را علا ؞ و دعا بسبیل ایجاز اینکه ؎ گلشن عمر تو چون روضه رضوان دایم ؞ باد شاداب و دران باد طرب غالیه بار والسلام **ایضاً** سیدیے سندی درد دل گواه است و فرمانده تو لا آگاه که حسن بی اندازه شما هنوز دل مرا گیری نسپرده است و بجواب اندرهم بفتراک خیال غیرے نیاویخته با آنکه کمندها انداخته اند و دامها گسترده آرے چگونه چنین تواند شد چه خود آن یکدل که داشتم اسیر کمند شما گردید و از آن پس پس آمدنش یکطرف دگر بوئی ازان نیامد کم

ع ای خیال یار ...

ع ای چیره گیسوی یار بسیار پیچ [illegible] گردیده

ع ای پس آرایش ای آمدن آن دل

روشناس ما نغ هوای دگری گردانیده و ازینجاست که تا از دامن دولت جدا گردیده ام بدان مانم که از
خویشتن[1] جدا گردیده باشد و بدین بقعه نیامده ام بلکه از خویش رفته ام و بجائی رسیده که بصد سال نتوان باز بجای
خویش آوردن و بس نمانده که اثری ازین نشانها که داده آمد بر فراز هویدائی بر آید یعنی ازینجا پای[2] بر چینم و بدان
دلکده پیوندم و هر چند دانم که خواجه شنگرف (کنایه از مکتوب الیه) گمان من این همه گفت و کردار مرا زنگ[3] ریو بیش و جز افسانه و افسون
نپندارد چه در نوردِ والا نامه موصوله دیروزه رقم میفرماید که در خصوص تشریف دهی حیله سهل را در میان نهان
چه ضرورت داشت و گزاردن پیام خریداران چه ساختگیهاست بالجمله هیهات هیهات خواجه نازک خیال من
پای در گلی مرا ورای بندگی بیچارگی محمول بر زنده در گور بودنم نکرد و ابلاغ پیام خواهندگان دیوان عاقل را
حمل بر دیوانگی من نفرمود با آنکه از اسباب طغیان سخ دای من نیک آگهی وار و نفی[4] اندرین هیچ قصد ادا (فهمی)
نمادچه ها نفهمید که فلانی (یعنی کاتب) در پرده این پیام عیار شوق سخن (ای امتحان شوق کرده است) گرفته است با آنکه متبادر الفهم (قریب الفهم) بود و چه خود بیشتر بار گزارده ام
که این متاع شنگرف نه بر طاق المارئ المتعلل بد داشت تا مباد اگر بیرحمی چون کتاب تاب و توانم
(یعنی دیوان عاقل) در ربایدش سخن کوتاه اینک هنگام آن فراز آمد که این داستان را بحرف ادب انجام گرا گردانم یعنی بدین بیت
حالی زمزمه سرا گردم[5] گنا میکنم و هم گناه گار نیست * بدین امید که گوئی گناهگار نیست * آمدم بر داستان
حضرت دل یعنی داستانیکه دل خرابکرد او دشت خانه آرایش بر انداخته او دل خسته گان نوازا چند نوبت آرزو کردم که جستن
راه آگهی توان بخشید که این لیلی[6] از کدام قبیله است و داغ جگر کدام محمل را فتیله خانه دار دیا چون لف خود دستخانه
بر دوش است از طایفه احرار است یا چون بندگان عشقش حلقه در گوش بالجمله حیرتم که خامه بدیع رقم در
پاسخ این سؤال چرا گوهر نیفشاند تا دل سودا زده بیکسوئی در ساختی و شور قیامت نگاشتها از گوشه خاطر
بدر رفتی و نیز بسرعتیکه در حوصله ستاره سریع السیر نگنجد از تاریخ روانی شادی روان[7] (خیمه) دولت اعلام خجسته بست
بسحر نور رفت که کتابتی بنام قرة العین سعادت و اقبال سید حسن شیرزاده الله بقاء با پاسخ مکتوب خود شان
روان داشته ام و در نورد آن حرفی چند بنام نامی گرامی لازمان نگاشته بالجمله اگر نگاه التفات

[1] از خود جدا شدن دیوان و فنا شدن ۱۲
[2] پای برچیدن کرتختن ۱۲
[3] زنگ ریوبیش نی سوگ مکر و فریب ۱۲
[4] ول بلاغی عجم گفت که مرا دیوانه دانسته بعد از ان به لطف سخن میگوید اگر مکتوب الیه کار عاقلانه نکرده ۱۲
[5] یعنی آن سالی بیان کرده است عرض بهانه ۱۲
[6] یعنی از تاریخ روانی خود جناب جرمین شریفین ۱۲

عواطف سمات منشور سعادت برگرفته باشد زهی طالعش و قصاید ثنائی بجبیبی مولوی حبیب الرحمن
صاحب جودت توان سپرد که رسیدنش را بدین جان طلب سپیده نکوتر از آن سبیلی و راهی باندیشه در نمی گزرد والسلام

بنام مولوی سید منظر علی ایده الله چه همایونی داشت تاریخ بسیجیدهم ماه حال که دم نیمروزش حرز جان تمنا و تعویز
بازوی توقع لاجرم روان فزا نامه رسید دل را جانی و جان را جهانی بخشید جهاندار جهان آفرین بایند و دستان
نوازی عمری که تا روز شمار در شمار نیاید و دولتی که در اندازه وهم فلک نگنجد ارزانی دارد قوای شکایت کوته حوصله
که از زبان خامه گوهر فشان چندین فرو ریخته بود سر بسر دریافتم و زین دریافتن هم جان یافتم و هم باسمان رسیدم آری مرده
که مسیحا بوی خطاب باید چون جان نیابد و شبنمی که مهر تابان بوی توالتفات اندازد چون باسمان نرسد بالجمله این خطاب والتفات چندی
خودم را در نظر خویش گران ارزی[^1] بخشید اما ازین انفعال که ناکرده گناه در محل گیر و دار درامدم چگویم که چها بها
خودم بار سر ایک منم و شرح ناکرده گناهی من چنینم که بر ضمیر صفا تخمیر مخدوم نیک وشن باد که رهرو منزل
نیاز بعد ازانکه جمازه محن جاده پیمائی بسرزمین وطن پای دامن کشید[^2] قدم در مرحله این خواهش فراز داد که بنگارش
جداگانه نیایشنامه خدمت هر یکی از کرمفرمایان آنجا گرداند مراسم نیاز پرستی گردد اما اندیشه از روانی آن
خواهش روی بر تافته رشته گفتار را بدین آهنگ تاب داد که همانا بر گزاردنی در چندین نامه ها جز این یک سخن
مختصر نیست که از اصابت بوطن خبر داده آید و این خود چه قدر حرف است و خود این حرف چه کس که از بهر آن
خامه فرسائیها بنگارش چندین کتابت و بدین نگارش اضاعت بضاعت اوقات دلنوازان روا داشته آید
نظر برین نکوتر دانیم وقت آنکه به تسوید یک مسوده باید بسنده کردن و همدران مسوده بگزارش برگزاردنی
خدمت ایشان پرداختن لاجرم چون گفتار اندیشه بکردار آوردنی بود کار بسته آمد تا کتابتی بنام نامی حضرت قاضی
سید رضا حسین صاحب بسلک رقم در کشیده و در نورد آن کتابت خدمت یکان یکان از کرمفرمایان
همچو آن مخدوم والا شان مخدوم بر گزاردنی بر گزارده آمد و زان پس آن ملتمس اگر بجناب مکتوب الیه نرسیده
یا نخود رسیده مگر بر وداد سببی روشناس نظرگاه التفات مهر فرمایان نگردیده گناهگار را چه خطا و خطامند را

[^1]: گران ارزانی قدر مجهول
[^2]: پای بجز آنکه وطن دیدم

چه گناه بالجمله نظرے بر صورت حال گماشتن است و گناه ناکرده تر دامن را بدامن عفو پوشیدن و آنکه
درخصوص نقل و حرکتم و آهنگ وسیچم استعلام رفت پاسخش امروز بنحویکه تمام عیار باشد هیچ رنگ نتوانم بر گزاردن
و کجا توانم گزاردن که خود از خویش خبر ندارم و ازینجاست که پیوسته بکار خویش درمانده و حیران حیرتی تر
از دیده قربانیان باشم و چندانکه اندیشه را خسته یکه و تازمیگردانم ره بجائی نمی برد یعنی نشان ازیمعنی نیابد که بعد
ازین ماند دل از خود رفته خویش کجا خواهم رفت الا اینقدر هست که پس از ماه صیام ازینجا رخت می بندم و
فوز عظیم دیدار کرمفرمایان عظیم آباد را در میابیم و پس آنکه آب و دانه بهر جا بنکه عنان میکشد می پویم اینک باز آمدم
۵۱ واگویه دکرد ۵۲ خار خار بمعنی خلش — بواگویه[51] حال کتابتیکه بنام نامی قاضی صاحب نگار کرده و روان داشته ام پنهان نماناد که در میانه آن
کتابت از ناگزیر یکه عبارت از طلبگاری زر ماهانه خودم است سخن رانده ام و هنوز بوصول پاسخش خوشدل
نگردیده بالجمله زین خار خاری[52] که دارم موجبش نه اندیشه ایمعنی است که خود آن کتابت بهره رسانی بجناب مکتوب
الیه نیندوخته یا خود چنین چهره وقوع افروخته اما جوابش بدامنگیری سببے ساز تحریر نیافته بل ضغط این نگالش است
که غالباً پاسخ آن کتابت با کاغذ زر از پیشگاه جناب محتشم الیه روانی یافته باشد و اینکه کمابیش یکماه سر آمد
و بمن نرسیده مگر چون دلی که ندارم بسیمای گم شدگی رفت باری اکنون چاره در این نگالش غیر ازین بنظر در نمی
آید که دست التجا بذیل کرم آن مکرم زنم تا گرامی ملازمان اینقدر زحمت بر نفس نفیس خود گوارا فرمایند که بفور
وارسیدن مضمون این ملتمسه گامی چند خرامش فرمایند و بجناب قاضی صاحب در پیوندند و سرگذشت روائی
ضراعت نامه من بامید عطای بقیه تنخواهم بجناب ایشان باز نمایند[53] و آنچه پاسخش از لبهای درافشان جناب
(بیان کنند ۵۳)
ایشان فرو ریزد مشروحاً بمن رقم فرمایند و نیز بخدمت جناب سید محبوب شیر اینقدر که کاغذ زر مرسله شما هنوز
باین دو رم ناخریده نرسیده یا خود آن کاغذ زر روانی نیافته یا در راه باشد و گزارش میکنم بجناب مولوی سید
لطف الرحمن صاحب جواب سلامی صد سلام به از نیاز مشحون هر چه بر گزارم بجناب سید محمد کلیم صاحب بجا نا
آرزوی دیدنها پایانے ندارد لاجرم بسنده میکنم بگزارش این یک بیت حاشیه ۵ یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود + **بنام قاضی سید رضا حسین صاحب نیازمندان**

نوازا خستگان را دادا داد آنست که امروز قهرمان خلوص اگر به تفتیش حقیقت جرمی من نپردازد و نظر بر جرم ناکرده من

برگماردیگمان فرمان تواند داد تا بیدرنگ بر نطع[ ۱] برفشانند و خونم بسیر جاده فرو ریزند و هرچند نالم و فریاد برآورم

و زنهار[ ۲] خواهم و زبان خاک[ ۳] فرو مالم نشنوند و نبخشایند بالجمله شرح آن جرم اینکه تا حجاب تفرقه میانه من و مخدوم

افگنده اند نشد که نیاز نامه از من خامه سیاه روانی یافتے و بنظرگاه مطالع در گذشتے و صورتحال بجرمے من اینکه تا

بزندان حرمانم تخته بند کرده اند اسبوعی[ ۴] گذشت که در عرض آن ضراعت نامه نگاشته باشم و روزے نرفت که

بمیان مظهر علی هم کشکچیان این ایوان[ ۵] این نوا ملتجے و موکد نشده باشم که خدا را هرگاه روند روی بسائین[ ۶] من آورند

از حویش بجیر را خبر توان داد که میخواهم بدستیاری ضرورت نامه بجناب قاضی صاحب وان داشتن با ربی با این همه کاو

کاو نفس سوزیها سه کار دل خراب بسامان نشد نشد یعنے بریدان آمدند و باز رفتند اما کسے حال از من زمر بخشود

یعنے از دم رفتنهاے شان خبر دارم نگرد و زان بعد که روند ه رفت و خبر رفتنش باد را کم پیوست چون بیاران

سر شکوه باز کرم و سلسله گله مندی را دراز کردم عذر نسیان فراپیش آوردند چنانچه از میانه آن مجرم زشگران تقصیر خویش

معترفان اند یکی میان مظهر علی صاحب هما نا قدسی را زمانے و زیکه فروغ بخش این بقعه میشوند همین معنی را خود بگو

حقیقت نیوش از زبان سابق الوصف لمصامیعم نمایند یارب و دو باشند که همیدون[ ۷] جلوه طراز گردد تا چهره حال

ناکرده گناهے من آئینه صفا تخمیر کما ینبغی عکس پذیر گردد **بنام نامی مولوی سید حبیب الرحمن حج دت رفعت**

آسمان و الا شانی و حشمت برجیس رفیع المکانی سلامت اند رین دم نواے غیر ازین از دل بزبان نمی آید که داد

از دست نواب عبد الرحمن صاحب فریاد از دست نواب عبد الرحمن صاحب که من خسته دل شکسته بیچاره

هیچکاره را از ان محسن بعدیل شرمسار گردانیدند هے هے هے هے هے درد ادریغا آه آه ثم آه تا شرح این ناله اگر چون

در آغاز ورود م نواب صاحب موصوف بارگاه[ ۸] جلوه بدین بقعه زدند و وا نمودند که همدرین هفته بعظیم آباد باز میرم

من ساده لوح وارز پرکاری بجز میانداری[ ۹] ایشان را بهترین ذریعه انگاشته آرزو نامه بنام نامی آن جان الملیت

[ ۱] نطع کنایه از جرمی کردن مجرم بران نشانند ۱۲
[ ۲] زنهار یعنے پناه ۱۲
[ ۳] زبان بخاک مالیدن کنایه از عجز کردن ۱۲
[ ۴] اسبوع یعنی هفته ۱۲
[ ۵] این ایوان کنایه از خانه مکتوب الیه که بوجه علاقه جیا کسیه قبله گاه کاتب بود ۱۲
[ ۶] سائین نام وطن مکتوب الیه ۱۲
[ ۷] همیدون نام یکی نیست از نظم و نثر کتاب مکتوب الیه بیک وبراتر که نثار زنده ویشین است ۱۲
[ ۸] بارگاه خوش شدند ۱۲
[ ۹] میانداری بعضی نشتر است ثنیم بطلب سیا نداری کی ساخت ۱۲

انشا کردم وبامید رسانیدنش خود با یشان سپردم حضرت ایشان بعد ازانکه بمعه موعود منقضی شد سرودن این نوع آغاز
نهادند که فرد ابعظیم آباد می پویم هنوز با همه گذشتن یک ونیم ماه آن فردا بیکران نمانیکرد حاصل افسانه آنکه چون امروز نگرفت
چشم پوشتم واگر دیگفتم هیهی ایچه آره بر فرق جان خویش راندم کرچندین شکست بر فردای نوابصاحب مسکی بودم و
نیست کرچون تا اینمدت نامه از من بملازمت سید در ضمیر طالع گذشته باشد که گر احسن کسیست بیوفا و بیوفائی است
هرباری ار تی حالنیا که نیایشنامه ها چون سر گشت خلمت دان میکنم یارب نه و دباشد که فیضیاب نگاه محسن کرم بیاد گرد
وانحسن نظر باجرائی که بیان نیت مرا عذر برنهد وهم بر ضمیر خورشید تنویرش پنهان نماناد که حسن اندیشند داکه
پائی شکسته تر از دل خویش از رفتار آورده بعظیم آباد رسیده فوز عظیم دیدار فرحبار دریابد و برگزارد نهار ابواسطه نا
وپیام برگزارد زیاده دلم شوقی دارد که میرس ایضاً یا حضرت جودت فخر احسن شکست کت اینکه همه حیرتم واز
دل حیران آئینه دپیشش نفسم که بجناب شما چه نگارم همانا اگر از حقیقت درونی سخنی رانم غالباً ضمیر اشراق تخمیر شما دریافته
باشد که خود پاره ولی که داشتم برور فراق جمال جهان آرای شما کم نه باشد جگر خون شده و سرشک آسا همه از راه دیده برون شده
واگر گزارش آشوب بیرونی خویش دل هم نیازی باظهار ندارد چه تقریر حال ملتمسه میش از تحریر من هویدای خاطر عاطرش
خواهد کرد لاجرم ختم سخن باین دو بیت حالی میکنم ه یادر روزیکه دل از هجر جز وار نبود ✤ درمیان این تن بی جان شده
دیوار نبود ✤ چون گل خنده هم دست و گریبان بودیم ✤ خار پیراهن دل حسرت دیدار نبود ✤ از طرف **محمد**
**اشرف خان** صاحبا رسیدن عتاب نامه لذت لطفی بخشید که میرس آری چرا چنین نباشد که گفته اند ه
هرچه از دوست میرسد نیکوست ✤ نی نی غلط کردم خود مرا که هلاک شیوه نازک مزاجیهای دوستانم باید از تاثیر
عتاب سخن راند هیچ نازه بهجوم انفعال عرق تنها از پیراهن کم از سر در گذشت بلکه از دیوار و در هم گذشت یارب چنانکه
کرشمه آن عتاب را اثر سی بخشیدی که اینمایه عرق بر روی آب آورد خود این عرق را اثری بخش که از خاطر دوست غبار
کمین ملال و گرد خجلتم را از چهره حال آب کشد و نیز نولی مرا اثری ده که دوست خود از حاشیه نشینانش پرد بنده
حقیقت گرد تا بعد ازین وفای مرا از خطا باز داند و غبار خاطر را به کیمیای معدلت گرداند و اگرنه اینچنین کند وای بر من

۱ه دیگر نامه بحسب الطلبیه

۲ه بکشیدن ای شستن

اثری دعای من و فریاد از رمیدگی و نگونی بخت نارسائی من **ایضاً** گرامی برادرم آرامشها مفت[۱] شما و
آسایشها غنیمت شما که اندرین سفر انبازی من نگزیدید حقا اگر ازین سفر بسقر گریزم جا دارد و همین است اگر زنگ
زحمت مشکل که بیش از یک هفته جان کم و طرفه تر اینکه من بدین حالت زار بران عهد استوار که تا کار یکرو نشود از جای
نجنبم و جا گزین این مرز باشم و همراهیان برحیم ترا از مرگ اندران فکر که همینکه پارهٔ از زر دخل گرد آید برات خودها
برگیرند و راه گریز پیمایند انا لله و انا الیه راجعون اطلاعاً گزارش رفت **بنام نامی حکیم سید محمد اسحاق**
**حاذق** مداح سلطان صاحب المعراج والبراق والعلم صلی الله علیه وسلم را مژده که یوسف عالم جان از
زندان بدر آمد یعنی کتاب مستطاب مدینه نعت از پنجهٔ دشمن ایمان که آمد و دی که ششم صفر بود بوساطت افتخار
احمد اندرین شهر بنارس رسید و جلوه افروز آغوش آرزوی حسن نکوئی خواه گردید در داد دریغا تهیدستی و
بیدستگاهی سد راه است و عناگیر ورنه امروز صبحدم بمطبع میرسید و در مدت ماهی بهر هفت انطباع آرایش
پذیر میگردید کسی مباد اسیر شکنجه افلاس + گرامی بسر دار به زناداری + پارهٔ از حقیقت بی برگی
و قلاشی من اینست که از مدت پنج ماه در خواب هم روپیه چار نگشته ام الا دو سه بار بذریعه دام و رهن
زیور نسوان فشار انده و وامی که تعمیر مکان نیوتنی بر گردن جانم نهاد دستش مستزاد بران و مصیبت سوم فکر
مصارف علاج ضعف اهل که از سه ماه گریبان گیر این اسیمه سر است و نمکدانی که برین هر سه زخم شکسته
رسیدن بدین شهر است بتاریخ هیجدهم محرم و نصب گردیدن بکار تعلیم متعلمی که با همه جگر کاوی و استخوان خشکی من
در دو هفته حرفی از الفاظ آموخته من بدلش فرو در رفته و نه چشم رفتن است تا روز رستاخیز مگر مخدوم کرم
از جمله سادات عالی نسب صاحبدلان اند همتی[۲] در کارش کنند تا باشد که اندرین پیرانه سر آبرویم از
ریزش[۳] مصون ماند و چهره بودم از نیل بدنامی برکران آسوده باشد و نیز دعائی در کار من کنید تا باشد
که در شهر مستقبل من باشم و گوشه دار توکل توشه و زبانی بریده و در بروی خویش و بیگانه بسته آمدم[۴]
از جذب بسلوک آغاز ماه ذیحجه بود که روزی بموهان رفته بودم و مولوی شریف احسن صاحب را دیدار کرده

[۱] مفت شمای شما را مفت حاصل شد یعنی غنیمت شما ۱۲

[۲] همتی در کارش کنید یعنی توجه باطن صرف در کارش کنید ۱۲

[۳] مطلب این هر چهار فقره آنست که دنیا را ترک کنم ۱۲

[۴] آمدم از جذب بسلوک یعنی از ترک دنیا بحرکت خود بجانب دنیا ... بعدیکه ترک دنیا بحدی رسیده بود که زیستن محال است ۱۲

و دو کتاب یکی دیوان صولت و دوم ارژنگ فرهنگ بجود شان ارمغان داده و خود شان نیز باین داوری
وعدهٔ استوار درمیان نهاده که هرگاه بریاستگاه میرسم این دو کتاب را ذریعهٔ تقریبی شایسته میگردانم و زین سپس
شمار اینجوانم بالجمله چون از نام و نشان فرودگاه معزی الیه آگهی ندارم متعذرام از نامه بسوی شان
۵۱ گردن و بوسیلت آن نامه دریابنده انجام آن وعده و تقریب گردیدن حاصل از سرودن این نوا آنست که
سایملان اندرین خصوص زحمتی کشند یعنی دریابند آن وعده یافتنی را و برنگارندش بمن شاید که رنگی بروی
کار آید زیاده خبر این نیست که زود رقم فرمایند پاسخ این ملتمس را بنحوی که حاوی باشد مر جمله نگاشتنی ها را و پیداست
که سردفترش عافیت حوال شماست فقط ایضاً ۵۲ حبیبی و طبیب قلبی دائش یکطرف بیدانشی هم حکمت
تازه حضور را مسلم نداشت و نگزید و نه پسندید یعنی بیگاهان و روپیه با فتخار احمد کرامت فرمودن را سهی از رسوم
نامیدن کاری نمود همه ساختگی زیاده چه گویم که نهیب و رباش ادب مهر دهان و بند زبان آمد و نفرستادن ۵۳
دوشاله مطلوب را اگر سببی هست که اندیشه باهمه کاوکاو نتوانست بوی وارسید بالجمله حالیا فرستادنش را
بآئینه حسن گل سرسبد مطالب انگاشتن هست و درنگ را اندرین باره مرگ آرایش مخلص پنداشتن و بس
فردا نیم و راه لکهنؤ والسلام **ایضاً** ۵۴ در علم و عمل طب بوعلی ثانی در فن نظم و نثر رشک ظهوری و خاقانی
سلامت - ناوک اگرچه خطا رود امانظر بخاطر جوئی ناوک فگن بخاک می غلطم و اگر نه اینچنین بودی من دانم و دل
که امروز در جواب الجواب مقدمه رسم پردازی سخنهائی راندمی که اگر فلاطون از خم برآمدی از عهده جواب جز
بخاموشی برآمدن نتوانستی هرچند اندیشه میچ شد که تاکسی گمان ۵۵ بدخواهی نبرد یکی از آن سخنها را بر زبان توان آورد اما
همان پاس خاطر ناوک فگن دست بر دهان هست تا درگذشتم از آن و آمدم بر سر ترتیب انشار حاذق سابق تر
از آن باد که در حوصله توان گنجید اما در نظر باید داشت که بیشتری از دیوان این نسخه بفور درک این خبر بگفتن چو آتش
بیان زده اند و بر و تنها مالیده و آن ای قبله جان ۵۶ آن آئینه حسن را طلبگار نیم تنها اینقدر خواهم که از سرا
پای دوم اشعار صنعت قرئکا نرا که در سفینه من از بیاد رفتها برافتاده اند بر کاغذ پاره نقل برداشته التفات فرمایند

۵۱ نامه کردن نامه فرستاده
۵۲ حضور کنایه از نیم طبیب بطریق مطایبه و مستانه
۵۳ ای در نستادن مطلوب نفرستادمند
۵۴ ...
۵۵ ...

تا به تصحیحش پرداخته بطبع فرستاده آید و پیرزاده صاحب را امروز سفارشها کرده است فرمودنی است والسلام

بنام نامی لاله راج بهادر کرم تا بگریی همچو آن جهان کرم و سائلی مستحق پرورش چون من و بیتاق روائے حاجت این سائل از ان کریم بهره نگسسته است و با این همه این سائل ز در آن کریم محبان ناکام برگشت پس این ناکام خود این ناکامی را علتے جز برگشتگی بخت خویش چه اندیشد و بدین اندیشه چون تن بنومیدی در ندهد و خود این نومیدی سوزنده حوصله وانمود مدعا گردد اما چه کنم که از پرستاری امر آن مطاع مجبورم و گزیر ندارم یعنی دم وداع بدین عبارت از پیشگاه آن مطاع فرمان رفته بود که همانا پس رسیدن بعظیم آباد باید کتابچه بما فرستادن و نیز بهار انجاه در فرستادن آن موعود درنگی را نخواهد یافت زیاده چه برگذارم که تنگی سؤال بند زبان مقال است آسمان اقبال گرد گردان باد بنام شیخ حاتم علی سخا

جامع خوبیها شیخ حاتم علی سخا را خاطر نشان باد که اگر بروز یکشنبه در رسیدن کهاران درنگی گردد خواهد گردید قالب این کف گرد محافه وار تهی خواهد گردید و این نوای خارج آهنگ که بر سرودم غایت زان تنها اظهار سنگینی ضرورت است نه بعلت گمان تغافل چه آن جان منست که وفا با وعده شما نزدیک تر از دل بسویدا است ایضا محبت پناها رسیدن کهاران اگرچه بیگاه هان یعنی یک پس سیدم به پیشین رسیدند سجده‌ی سپاسگذار گردانید که گوئی صدره برهنگام رسیدند باری ۵ تا روانست به تن سر سر موی تن من شکر جان تراز نوک زبان خواهد بود یک آنه حسب الرسم کهاران داده شد والسلام

بنام نامی شیخ ترابعلی وفا بر آئینه ضمیر همه صفا شیخ تراب علی وفا که بر آئینه جوهر ایست جلا پرداز آمده اند عکس پذیر باد که امروز حبیبی عبدالصمد مردے سمی (همنام) خویشتن را بخدمت آن مرد میدان مروت روان میکنند هر آئینه فرستاده را فرستاده حسن خواهش فرستنده را همه خواهش حسن نیز داشتن است و در روای آن خواهش و خدمت را چون تمم برو ستان بد و انداختن و دگر انجام کار سپاه دیان آن شهسوار عرصه مردانگی را اگر ریش پشت هنوز به نشده باشد فردا دم نیمروز کهاران فرستاده التفات گرامی بجام

آستیسن در پایم تا نخستین لعبتِ بتکده سامی در رسم و گفتنیها برگزارم وزان پس بوطن گرایم والسلام بنام
نامی جناب شاه امین احمد صاحب سجاده نشین حضرت مخدوم الملک شاه شرف الدین
بهاری قدس سره چون آفتاب بے نیاز از مدحت و آداب سلامت آینک نامه بر چون دلِ آرزومند بر
براهِ ۵۱ آنسو خوردن و جان تمنا جهان بیتاب بشرح آرزوی گرد سر گردیدن و خود کف خاکم ناشکیبا بسپاسگزاری
این التفات داد که با همه هیچیش در خور خطاب اندیشیدند و بروان داشتن نتایج فکر ملکوت سیر خویش آبروش
بخشیدند و امیر بحک و اصلاحش فرمودند بارے بهمه کشاکش نخیانم از جاے برده و عنان حجم اسم نه بدانسان
از کف در ربوده که یاره از انچه بایدم برگزارد توانم برگزاردن و آمدی از بسیار حقیقتے که شایدم شرح داد توانم
شرح دادن لاجرم بسنده میکنم از انچه بزبان حال توان سرود بنمایه ۵۲ زمان زمان جهیم از شوق و گرد دلگرد م
که دل بگرد تو گردیدن آرزو دارد و آنچه بزبان مقال عرضه داد بعرض این قدر که هما نا پرپرور تماشاگاه بود که
مثنوی شریف بدست این لفظ از معنی نشناس سیه رودی از رنگ زار نبودے بکار نیفتاد که نظاره سواد زیبایش
جوهر نگاه را آب و تابے می بخشید و اینک چون از حضرت رسانند و اش فرمان رفت همچو دل بنامه برسپرده ام
ماننداه دل از کف دادگان سیه باد زیاد و نیاز که گردن دل افگنده دست فقط از طرف دیگری جانبِ
تواضع مدعا علیهم سر تا رکین گامطلب است و آشتی ایشان آشتی گرگ با غنم همانا از آمیزه ایشان فرسنگهابا
گریخت بسیار از سر قبیله ایشان که ثانی اثنین یدبیضاست آمده آید که مرار جان صبح زنگ پور از بیداد و بیداد
بعالمی فتاده اند که هنوز سراغ خویش نیابند و بیاگاهانید که گروه حریفان بکدام مهانسرا ۵۳ لنگر گرده است و دیگر
از ایشان کیست که بپای حساب ۵۴ در آمد و انباز گیرند در کار خود شفیقے احمد خان صاحب را که جوهر ۵۵ سرکار دارند و
لب ۵۶ و غزل فے کایشان دارند کسے از حریفان شما ندارد و بخود نشان از من سلام رسانند و این پیام که گر
گرمی صحبت یوسف خان بشما درگرفت که بهمه تن سردی شستید اعنے دو هفته رفت که بزاویه مخلص گذر نکردید
بنام مولف سیدی سندی فردا با غاره تعقیبه مدمی سازم و غالبا که این تعقیبه در مدت سه هفته اختتام پذیرد

۵۱ براه خوردن کنایه از ... دره ورفتن ۱۲

۵۲ روبه بازی مکاری ۱۲

۵۳ لنگر کردن قرار گرفتن ۱۲

۵۴ بپای حساب درآمدن یا خورسندن بحساب ۱۲

۵۵ جوهر کار سرداشتن یا قت کار داشتن ۱۲

۵۶ لب و غزل داشتن لیاقت داشتن ۱۲

وزین تنقیه اگر غذای ناکرده بهبود تمام کلی بکردیم وراد الهٰ آباد و مداوا خواهی از یہان کمائی که مدت دگاویش بگرامیخدمت برگزارده بودم حاصل سامعه خراشی اینکه اکنون بضرورت تنقیه کماهیش یکماه بوطن بودنم از ناگزیر آمد زیبا آنست که گرامیلا زمان جملگی رقعات را ترتیب ساز داده درعوض همین یکمفته بمن وا ن دارند تا بنده وفادار حسب وعده از نظر ثانیش فراغ کرده بخدمت بازپس فرستد و نیز بر ذمت همت والتفات عالی است ترتیبی که مکنون خاطر متعالی هست یعنی تقدیم رقعات آسان و تاخیر ضدان آمدم تا بوا نمود حاجتے پردازم و که آن را سردفتر حاجاتم شمارند و زود دش روائی بخشند شرح حاجت اینکه چاره فرمائے من نسخه مسهلم خشت صفحے انگریزی نگاشته اند و تیسرش اینجا ناممکن پس شرط آنکه بکارخانه دولت مخدوم مهیا بوده باشد بمقدار دوازده توله بدستیاری چاپار کرامت فرمایند تا بدین وسیله که روز دهم تحریر ملتمسه هذا بمن در رسد تا مسهلم کرده والافلا والسلام بنام نامی حکیم حاذق صاحب سبحان الله دوست اسمایه لفور که اگر کام دلش گردم کام را از دل برانداز دو اگر خاک درش گردم بر باد دهد نیایید و نه با این آزمندی که وصلش هوس دارم خواهم که همادم و یدان بل پیش از رسیدن این آرزو نامه بر از حسرتکده من گراید و جلوه بدید و آرزویم ریزد و اگر پیمانه دست و پیش دارد بو عده وقت دل تسکینم بخشد

دل تمنائے وصل او دارد ❊ چه بلا مشکل آرزو دارد ❊

اگر گویند که این محال طلبی چه معنے دارد گویم

هرکجا سلطان عشق آمد نماند ❊ قوت بازوی دانش را محل

| والسلام | بسم الله الرحمن الرحیم ❊ | |
|---|---|---|

## لخت پنجم رقعات تهنیت و تعزیت و رسید ارمغانها و شکایت و سفارش نامها

## نامه در تهنیت کتخدائی همشیره مکتوب الیه با اظهار پریشانی حال خود ❊

مخدوم قدسی خصال همه عظمت و سراپا جلال من نیک میدانند که مشرب آزادگان دارم نه مذهب اضافت پرستان راه روش سادگان پویم نه جاده اتباع رسم پردازان هنجار من نگارش و چه در گزارش از رنگ تکلف بری است و تیره من چه در گفتار و چه در کردار از بوی ساختگی معرا من و وارستگی قیس بیابانیم من و دیوانگی جوش و طوفانیم و

بر ضمیر اشراق تخمیر مخدوم آگاه دل حقیقت پژوه من نیک مبرهن است که اندرین قربت وطرف مدت از بس کالیوگی روح و فرط پراگندگی روان از خویش برکرانم وسرتاسر باجنون دست وگریبانم دیوار را از درشت نامم و پیغام از سر باز ندانم سخے نے اگر شق پسین دست بردامانم نبودے اعضے پارۂ از دل هر ذرۂ از هوش سرداشتے امروز آزادگی را از طاق دل فرو افگندمے و در ستایش نکوئی سرانجام کارخیر کتخدائی عزیزه معزره سلمها چه گویم که چه آهنگها از پرده نفس برکشیدمے هم طوطی را از آب آئینه در عرق خوابانیدمے وهم بلبل را از رگ اندیشه گل خار در پیراهن بخلیدمے نه تنها فلک که فلک را بارک الله گویان بزمین آوردمے وسخنے همین اهل زمین که خود زمین را ز جوش بالیدگی سر بآسمان سودمے شور تمنای ثناگری پیشکش اگر این همه گفتار مرا بر پردازش شیوه مبالغه حمل کنند وبرکمال حسن انجام این تقریب فرخ نمایان لیلی خواهند دم برآوردم که همانا تجادیدے ویشکے تا از کسے اهل برات را در خصوص گزاردن حق مهمانی نسبت میزبان و فرجام دست پیمان و شایستگی گزینش ساز وسامان شکایتے بر زبان نرفته باشد بر رغم این خجسته تقریب یعنی هر که از در دولت میزبان پس آمد بستایش الوان نعمت و مدحت هر رنگ راحت گرم نفس آمد تا آمد روزے نزود که با انجمنی رود وثنای والای همت ودانش خواجه و مدحت هر گونه سامانے که برگفته آمد ناسروده برگردد همچنان ثناگزار آید هر که از عشره طرف ثانی قدم درین بقعه گزارد زیاده چه برطرازم که فروغ آفتاب را نیاز نمی بمدحت نیست و تا اجرای من جز اینقدر نیست که نمیتوانمش گفتن و نیز نگفتن نیاز نمی ارد چه مخدوم آگاه دل حقیقت شناس من صاحب کشف وفراست است و در روشن ضمیری آفتاب پس اندرین حالت حرفے از آن ز اندن کاسه چینی و دیبای قسطنطنیه فرستاده دیگر در تهنیت شادی کدخدائی پسر جناب میر صاحب والا مناقب که هر آئینه بفرستادن پارچه ساخته نوید جانفزا امروز چشم ما روشن و دل ما شاد و ویرانه هستے ما را بهمان جهان شادمانی آباد گردانید همه بیوگانی شادمانی فرزند ارجمند زاد بقاء بسیار تر از آنکه باندیشه تواند گنجید مبارک و میمون باد و دارای هر چه هست جاودانه این شکل سراپا فرحے را بخشنده نتایج نیکو و دلخواه وارا داد وهم بخشایش ایزدی روزے روزے کند که مخدوم

۵۱ خوابانیدن عرق کردن ۱۲
۵۲ بلبل با گل وارد ۱۲
۵۳ خار در پیراهن بخلیدن بیقرار کردن ۱۲
۵۴ پیشکش اسکی کا طرف
۵۵ ...طرف ۱۲ ... ۱۲
۵۶ دست پیمان ...
۵۷ بند ... ۱۲

ما همچنین بزم طوی فرزندان این فرزند سعادت و اقبال پیوند را برآراید و همیدون بر روان داشتن نوید نامها
به اندیشان روان افزاید ۵ یا رب این همه دعا جان اجابت باد ۵۰ او همه دست و هم داستان من
اندا ــــ مولوی محمد اعظم در گفتن این دعاها چون هر موی تنم **نامه سوم در تعزیت** این اندوه نامه است
از احسن مند بجناب اخی معظمی که بهر آئینه کوه عالم تسلیم و رضا آمده اند و اندرین غمنامه انچه بایست دید بل هیچ نگر باید نشست
اینست که امروز خبر ماتم سخت یعنی جوان مرگ دلبر برادر زاده شما الماس تکام جان فرو ریخت که درون تا برون همه در خون خوابید بگداخت
و دل تا جگر را هزار پاره گردانید آب زندگانی همه بلاهل گشت و خنده راحت همه با گریه خونین مبدل گشت طاقتها هم
و آرامشها همه رنگ باخت سینه همه تاب شد و هر جسد و تن چشمه سیماب حق آنست که اندرین ماتم اگر صد سال سینه کوفته
و بیغا صد خون گریسته آید بجاست و دو صد سال اگر سر بسنگ زده و گلو بنوحه خراشیده آید سزاست اما از انجا که
این همه ناپسندیده یزدان است آدمی زاد را باید در هر چه هنگام برجائی آه و فغان صبر زدن و بدل نعره و مصیبت سر از
جیب تسلیم برآوردن الهی شیوه تسلیم و رضا که اکمل فضایل انسانی است شعار ان یگانه روزگار باد بنام
**حکیم حاذق صاحب در تعزیت** حبیبی طبیب قلب بنیک میدانید که این خسته روان تا غبار دامن هستی
گردیده است چه مایه صدمات را تحمل ورزیده است و زین تحملها آنقدر سخت جان شده است که گوئی سنگ و آهن
سختی از جانش بگدیر برده است و از اینجاست یعنی از سخت جانی بجائی رسیده ام که حالیا هیچ الم از جا نروم
و از جملگی آن صدمات یکی این است که شش تن از زاده های خویش را بدست خود در زیر خاک سپرده ام بعضی
از آنها سه ساله بوده و بعضی کم باری با اینهمه سخت جانی خبر سانحه فرزند کوچک شما بو العجب فغان از من برآورد
و شگفت حالتی پدیدار آورد که دل داند و غم و همانا این سانحه دو کرت مرا از جا برد یکی آن روز که جناب والدم از
وطن شان بدین شهر رسیده بودند و ازان واقعه خبرم دادند و درک این خبر را مدت یکماه شده دوم دیروز برسیدن نامه جگرگداز شرف
شما هرچند یکبار یعنی هنگام درک این خبر مرحله تحمل صدمه ابتدائی را در نوردیده بودم اما مضمون این ماتم نامه که
وی از بر شمار رسیده نشتر همان اندوه بجگر در زد که در ابتدا خون دل از دیده برآورده بود و علت بود و این حالت نه تنها

۵۱ زنگ باختن مضمحل شدن
۵۲ بیغا صلا سے علی الاتصال
۵۳ عریضہ

عجبی است که با شما دارم بل این است که خاصه بان صبی معصوم شیفته گشتم چنانچه شما نیز آگاه بوده اید اما هستید که هرگاه
بدر گرامی که شما گزارم می‌افتاد بخیر آن معصوم را بیرون میخواندم و ساعتها با وی بهنگامه بازیچه گرم میداشتم برغم دگر
فرزندان شما که با کسی از آنان این چنین ف۱ سان مانوس نبوده ام و از اینجاست که یاد تن هیچگاه از دل نمیرود
و هر نفس الماس فروش زخم جگر می‌باشد هرگاه می‌بسیچم ف۲ که ازین غم من سخت جان را حال این است یارب شما را
که والد شفیق و شیفتهٔ وی هستید چه حالت روی داده باشد انگاه چگویم که چه حالتم فرو میگیرد اگرچه خویشتن را بدین
(نازک دل ۱۲)
اندیشه تسلی میکنم که آفریدگار تعالی شما را بمقتضای خمیر هاشمی مرد میدان تسلیم و رضا آفریده است و از اینجاست که
(هستید)
درباره اختیار صبر حرفی بشما نرانم و دانم که اندرین باره هرچه بشما توانم نگاشت ستایش از من دانا ستید حقیقتش
(ایک)
بدین دلیل که صاحبدل از طایفهٔ یک اندیشان آمده اید و مسئلهٔ توحید را نیکوتر از من فهمیده اید و با اینهمه چون
(موحدان ۱۲) (ای وقع شده اید ۱۲) (حسن)
بشریت مشتمل آورده میگویم که هان ای جان بن نپیچیدن تصور همچو سانحه عقلاً و نقلاً ناسودمند است بهر رنگ همانا مکن
(غلبه ۱۲) (تا ممکن)
دل از خیالش برکران دارید و بذریعه رقمهای متواتر مدلدهی و دلجوئی اهلبیت و فرزندان خجسته کوشید که بیگمان
(کمال)
اندرین ماتم بس خسته و سخت زار خواهند بود و اینهم بهر تسکین خاطر خود نگاشتم ورنه نیک میدانم که شما باقتضای کمال
دانش و آگاه دلی اینهمه را کار فرموده باشید زیاده چه گویم که ذکر غم از پاشیدن نمک بر جراحت کم نیست لاجرم ختم
سخن بدعا میکنم ایزد بخشایشگر در بدل آن معصوم مرحوم هفت فرزند شایسته و همه را عمر طبیعی ارزانی دارد رقعه

**متضمن سپاس صراحی بنام مولوی عبدالصمد صاحب وکیل عدالت ضلع غازیپور و تهنیت حسن سلامت**

رسیدن صراحی بیارا اگر از وصال کلبه صراحی گردنان غازیپور خوشتر نشمارم گردن زدنی باشم و همانا اگر بقیه عمر را
بهر گزاردن شکرش وافی اندیشم بکیفر ناسپاسی سانیدنی باشم آمدم تا سخن از بقیه مدعا رانم همانا رسیدن این
صراحی شگرف اکنون مرا در شکنج این فکرت انداخت که پری پیکری حور لقائی بهشتی روئی کافر ادائی
(نادر ۱۲)
بچنگ آورم تا آب ازین صراحی بادائی که شاید چون خون عاشقان نوش جان فرماید ورنه چون منی را آب
خوردن ازین صراحی بدان ماند که شبپری آشامیدن آب چشمه خورشید را هوس کند بالجمله خدا را کرمی کرد کارسند

ف۱ این چنین سان یعنی اینگونه ۱۲ مصطلحات
ف۲ بسیچم از بسیچیدن معنی آراستیدن ۱۲

گردن است اعنی در خصوص دست دادن چنین شکلی که نشان داده آمد دعای فرمودن **رقعه متضمن رسید**
**اندرسه بنام مولوی سید منتظر علی** محسن سلامت سیدن چار پرده اندرسه حلاوتی بخشید که دل از درون
و خود من چه باشم که اگر چارده هزار زبان آور گردانید و چارده هزار سال مدیح این عطیه شگرف بر سرایید چه امکان
که یکی از چارده هزارش دستگاه گزارش پذیرد لاجرم ختم سخن بر دعا کنم یارب تا جهان است در جهان شیرین فرمای
کام جان بهبود خواهان بعذوبت مهربانیهای نمایان باشند **رقعه محتوی رسید جامه های شادی**
**بنام مولوی سید امام الدین** بسخاوت حاتم دوم و بهمت چرخ هفتم اعلی الله شانکم و ارفع مقامکم
همانا این جامه های زیبا شادی که ارمغان فرستاده ستید نظر باحوال وقت آن کرده ستید که اگر حاتم وقت گفته شود
جا دارد بارے جزاکم الله فی الدارین خیرا و هر آئینه انتظار می باشید که دعای خیر فقرا در عمر و دولت شما چه خیر و
برکت می آرد و بخشایش یزدان که دوست دارنده سخیان است با جر این هش دولت و اقبال شما را چه افزایش
می بخشد دولت و اقبال کنیز و غلام باد **رقعه در سفارش** یارب سفارش تره بجناب آفتاب پذیرفته باد و ناپذیرفته
این سفارش آب و تی ره مریز اشفع شفاعت اینکه اخی محمد پناه هرگاه بدلالت این نیاز نامه حاجی کعبه دیدار تشریف شوند
در دم مسلک طائفه خرد کشان گردند و در تعلیم ایشان التفاتی بیدل و دکرائی نرا برا خویت نیازمند و نیاز
بر سفارشگری خویش نازها باشد زیاده نیاز **ایضا در سفارش** قبله آرزوها سلامت حبیبی و اخی شیخ
علی حسن بحکم آنکه در سلطان بی وسیلت پیرامن نباید گشت از مدتی تمنای وسیلتی بوده اند تا بدان وسیلت باریاب
بارگاه ملازمت اقدس شوند و پرتوی از فیضان آن ذات رحمت آیات شکار کنند پس چون اندرین قربت مرا
از طائفه بندگان آن بارگاه دریافتند دست بدامنم در آویختند اعنی خواهشگر نگارش این عرضه شدند تا
بذریعه اش صیاد مدعای خویش گردند یارب سفارش خواه علاقه بندگی مرا صد چندان باید که خود اندیشیده اند
و بدان عقیدت ورزیده و بعد ازین اندران حضرت بر فراز آن پایه رسند که پس آنگه هرگاه مرا حاجتی با ذات
بابرکات فراز آید از ایشان سفارش جو شوم زیاده حد ادب **رقعه شکایت بنام مولوی غلام علی سا**

صاحب سلامت دریغ داشتن و یکدیگر از دیدن کلمات بحمانا و پیشنی است بر بریدن از ایمان و عتاب در کریا خوانده باشید که ے
بریدن تن یاران خلاف وفا ست + ایضاً در شکایت مهربانی بیا مهربانی را کار فرمودید امانه آنقدر که
گره از کار مخلص و اگر دیدی یعنی دو گاه گاهی چند خراش نفرمودید تا کتاب از پنجه ستمگر بدر آمدی باری ے طمع
فکنده را لعنایت تمام کن + ایضاً در شکایت دوست نواز ادشمن کام باشم اگر تخلف ۱ے سه روزه را
حمل بر کم التفاتی کنم و بفرض اگر رفت جا دارد چنانکه حافظ شیرازی فرماید ے حافظ مدام وصل میسر نمی شود
شاهان کم التفات بحال گدا کنند سخن کوتاه هر روز ساعت ۲ے دیگر شمه مقدم دلربا فریاد رس دل آرزو گرد دیدن است
و کارهای فروبسته مخلص را گشودی بخشیدن السلام ایضاً در شکایت صاحب سیف تغافل سلامت
همانا به تیغ تغافل کر رفته دیرو خون بیگناهان ریختن اگر لذتی می بخشد بسم الله ے دل داریم صدکوه تحمل
در بغل ظالم + بکش چندانکه خواهی بر فسان تیغ تغافل را ایضاً در شکایت صاحبا علت نگاشتن
پاسخ دو نامه که در عرض این هفته فرستادستم اگر فراوانی کیف باده سور و سرور است چشم ما روشن و دل ما شاد
و اگر همه و زرش شیوه جفاست هزار فریاد و همانا این نوا که بیخودانه چون آه از دل ما بر آمد جوش محبت است
نه شکایت ورنه من و شکایت معاذ الله ایضاً در شکایت بنام حافظ حامد حسین حافظ قرآن
اهلیت و بسم الله صحیفه قابلیت سلامت حیف که سوره اخلاص را یکسر از یاد در دادید و آیه حب را همه از منسوخات
شمردید تغیر این نوا آنکه کما بیش دو ماه سر آمد که بهر یوم جمعه چون آیه رحمت نزول فرمودن یکطرف گاهی بسلامی
خشک هم نه نواختید زیاده پاس آداب محبت این بیت حالی حیرتی ے گر زیادت رفته باشم ها نشانت میدهم
بود یک نخجیر لاغر گاه در فتراک تو + ایضاً در شکایت از طرف نیاز احمد خان مرد میدان ۳ے سره مرد
سلمکم ربکم قاصد رسید نامه رسید روپاک رسید و نیز حقیقت شکستن کاسه چینی حالی خاطر شکسته گردید سبحان الله
چشم بد دور دو دیده دشمنان کور مزاج عالی صاحب چه مقدار سره و صفا پسند آمده است که یک کاسه و یک بشکست
روپاک از خانه مخلصی بردید و پس رسیدن بمنزل مقصود روپاک پس فرستادید و کاسه چینی چون در اثناء راه

۱ے تخلف خلاف وعده نیامدن ۱۲
۲ے ساعت
۳ے
رومال ۱۲

پوزش کرده شد بیدیتمانا اگر زرکرا این دو چیز هم سیفرستاد دیده دانستمے پیشش سامی در سر کی تمام است نه خام
واینک چون یکے از همنشینان تو ابر آورد که گر دوست شما ادای مهر نشناسد در هم یک دلی نماند بر ۵
گفتش خموش رسم و راه مهر و یکدلی چه جنس است که دوست من برابر سرگی خویش از آن حسابی گیرد والسلام

تمام شد